دانستن بیمار که بدانی که شفا میابد یا بمیرد باید عدد از اسم
بیمار و مادرش بحساب ابجد بگیرد و جمع نماید و جمیع اندازد که از بیماری
گذشته است بر وی بیفزاید و اگر ابتدای آزار اندازد چهل روز برده بیفزاید و سی روز
و آنچه از ماه رفته حساب بکند و سه روز بنهد بر ده بیفزاید و اگر در لوح حیات است شفا یابد
و آنچه باقی ماند بر این دو لوح نظر کند اگر در لوح ممات است بمیرد و از مفقود هم باشد از حساب اندازد
و اگر زندانی چهل روز و سه روز و آنچه از ماه گذشته حساب نماید

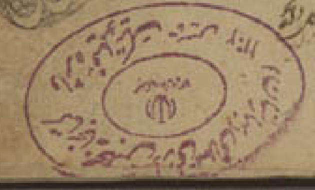
حیات

۳	۱۰	۱
۱۳	۱۵	۸
۱۷	۱۶	۲۴
۲۲	۲۰	۱۹
۲۸	۲۶	۲۹

ممات

۶	۵	۴
۹	۳	۷
۱۸	۱۱	۱۲
۲۵	۲۴	۲۱
۳۰	۲۳	۲۷







دانستن بیمار که برای [او] شفا می‌یابد یا بمیرد باید عدد اسم
بیمار و مادرش به حساب ابجد ... نماید و چند روز که از بیماری
گذشته است بر او بیفزاید و اگر ابتدای آزار اندازند چهل روز برود و بیفزاید
و آنچه از عدد رفته حساب کند و سه روز بر او بیفزاید و ... اگر در لوح ... شفا یابد
و آنچه بماند برین دو لوح نظر کند اگر در لوح حیات است شفا یابد و اگر در لوح
ممات است بمیرد و از مفقود هم باشد از حساب اندازند ... و آنچه از ... گذشته ... نماید
و اگر زیاد اند چهل روز و سه روز و آنچه ...

حیات

١	١١	٣
٨	١٥	١٣
١٤	١٦	١٧
١٩	٢٠	٢٢
٢٩	٢٦	٢١

ممات

٤	٥	٦
٧	٣	٩
١٣	١١	١٨
٢١	٢٤	٢٥
٢٧	٢٣	٣٠

... ٢٥
المعده بیت کل داء
والحمیه ... والامتلاء رأس کل دواء



باسمه سبحانه



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس و ستایش حکیمی را سزاست که نبض صحت و فساد موجودات
در دست قدرت اوست و نوشداروی هر بیماری از دار الشفای
حکمت او قادری که از کمال ظهور صفات جمال و جلال نیش با
نوش عنصر را در هم درآمیخته هر یک از اجناس طبایع را مصدر
آثار غریبه و مستودع خواص عجیبه گردانید و از جمیع مبدعات و
مکونات علوی و سفلی نوع بنی آدم را از سر شناسایی برگزیده بنعمه دانای
اعیان و
اسمای جاندار وی و علّم آدم الاسماء کلها ساخت و با
نیروی بازوی فکرت و قوت تکاپوی فطرت بر مدارج اسنای
حکمت و انواع معرفت ترقی نموده بپایه وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا
تَفْضِيلًا رسند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا
لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ و درود و تحیت و درود بر رسول
حاذقت محمودی که بحکمت شریعت مسمومان هلاهل ضلالت را بپادزهر

الحیوة ایمان شفا بخشید و تریاق فاروق شرع و ملت زهر چشیدگان
معاصی را از شر لسع افاعی و ثعابین درکات سبزنزل بنجات رسانید
و بر آل و اصحاب و عترت و احباب او که باشارات موجز متین
و بیانات مبسوط مبین موضح منهاج دین و کاشف اسرار حق
و یقین و حاوی مراتب وصول و جامع مفردات و مرکبات فروع
و اصول‌اند و بعد بر واقفان کلیات امور مخفی و مستور نخواهد
بود که نوع انسان را که خلاصه امتزاج ارکانست هیچ مرتبتی افضل و
اکمل و هیچ منزلتی احسن و اجمل از تحلی بحلی علوم و معارف
و تصدی بفنون حقایق و لطایف نیست سیما اصول کلیه طبیه و قواعد
دینیه که صحت ابدان و اعمال و استقامت اوضاع و احوال بوجود
و حصول آن منوط و محتاج بتحصیل مقدمات آنست کما روی العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان و چون درین ولا شاهزاده
عالمیان زبده کون و مکان زیور شاهد شاهنشاهی درة التاج
عالم پناهی پرورنده عدل و جود و احسان نگارنده صور اخلاق حسنه
بر صحایف دوران رافع آیات ملک و ملت رافع رایات
فتح و نصرت چراغ دودمان پادشاهی آفتاب فلک ظل اللهی
پادشاهزاده اکرم اعظم که تخمیر عنصر لطیفش لایزال از نظر فن دعون

وبغض دولت واقبالش باعتدال مقرون بوده از طوارق حدثان مامون
باد بواسطه جودت ذهن وقوت طبع که نوداران از نوع گرامی انسان
عزیز باید جامع سعادات دینی ودنیوی وحاوی کمالات صوری
معنوی گشته از تربیت اصحاب علم ودانش وپرورش ارباب فضل وبینش
سعی تام وکوشش بر دوام دارند وهمواره اوقات عالیه را بتحقیق علوم
دینیه واستکشاف معضلات امور طبیعیه واسباب جزوریه طبیه مصروف
میدارند خاطر مبارکش راغب گردید که رساله در باب ادویه سمیه
وعلاج آن مطالعه فرمایند ازانجا که این بنده مستهام جانی ابن عبد العزیز
عبد الکریم طبیب گیلانی را وقوفی از احتیاجات خاطر قدسی مآثر بود
بقدر مساعدت وقت سطری چند از منتخبات کتب حکماء عالی مقدار
از قدما ومتاخرین در بیان ادویه واغذیه سمیه وعوارض وعلاج آن
که جمیع آدمیان سیما ملوک وسلاطین را استعلام آن از جمله اسباب
بقای ابدانست در سلک تحریر منتظم گردانیده بموقف عرض رسانید
ومامول چنانست که بدین وسیله مشمول مزید تفقد خسروانه تواند بود

نظم چو گل بخنده درآید لب امل ز نشاط — اگر کلش بتلطف وزد نسیم قبول

واین رساله شریفه را مرتب بمقدمه وچهار مقاله وخاتمه ساخته وبجهة تبرک وتیمن
بنام نامی والقاب سامی او آراسته مسمی تریاق اعظم گردانید

مقدمه

مقدمه

مشتمل است بر هشت فایده

فایده ۱
در معنی سم

فایده ۲
در معنی تریاق وانکه اول کسیکه تریاق ترکیب کرده وچرا فاروق گفتند

فایده ۳
درانکه اگرچه تریاق فاروق بهترین تریاقاتست اما تندرست را نشاید خورد

فایده ۴
درانکه بوقت حاجت هیچ ترکیبی چون تریاق فاروق نیست

فایده ۵
در معنی فادزهر

فایده ۶
درانکه مسموم از کدام نوع سم تناول کرده

فایده ۷
درانکه ضرر سم بکدام عضو از اعضا رسیده وامید شفا هست یا نه

فایده ۸
در بیان اموری که التزام آن واجب

مقاله اول

در بیان سموم معدنیه وعوارض وعلاج آن وآن مشتملست بر چهارده باب

باب ۱
در بیان مداوای مردار سنگ

باب ۲
در بیان زیبق مقتول ومصعد

باب ۳
در بیان مداوات شک

باب ۴
در بیان مداوات زنجفر

باب ۵
در بیان مداوات زنجار

باب ۶
در مداوات براده حدید وبراده رصاص وخبث حدید [illegible]

باب ۷
در مداوات جبسین

باب ۸
در مداوات اسفیداج

باب ۹
در مداوات زرنیخ

باب ۱۰
در مداوات نوره

باب ۱۱
در مداوای ماء الصابون

باب ۱۲
در مداوای زاجات

باب ۱۳
در مداوای اسرب

باب ۱۴
در مداوای الماس وحجر [illegible] وآن چهار فصلست

مقالهٔ دوم

در بیان سموم نباتیه و عوارض و علامات و علاج آن مشتمل بر شش باب

مقالهٔ سوم

در سموم حیوانی و عوارض و علاج آن و آن مشتمل بر چهار باب است

مقدمه مشتمل است بر هشت فایده اول از مقدمه

در معنی سم بدانکه سم بحسب اصطلاح چیزی را گویند از ماکول و مشروب
که بعد از تاثیر در بدن مفسد حیات و حرارت غریزی باشد و
این بر دو قسمست یکی سمی است و دیگری سمی بذات سمی و در تفریق میانها
چنان گفته اند که دوای سمی آنست که اگر مقداری معین از وی استعمال
کنند هلاک کند مثل افیون که یک مثقال از آن بدون مصلح اگر خورده شود
قاتلست و گویند که این فعل از وی بکیفیت صادر میشود و سم آنست که
قلیل و کثیر آن مهلک باشد و این بخاصیت است یعنی بصورت
نوعیه پس از آنچه مذکور شد ماحصل فرق آنست که دوای سمی بکیفیت
مهلک است و سم بخاصیت و اما تحقیق این مقدمه چنانست
که شیخ رئیس ابو علی سینا در کتاب قانون میفرماید که تاثیر سموم
در بدن انسان از جهت حرارت و برودت نیست اگرچه بعضی از
سموم حار باشد مثل سم افعی و فرفیون و بعضی بارد باشد مثل سم
عقرب و افیون و افساد سموم مذکوره مر بدن انسان را نه از
جهت ... انسان را از جهت خاصیت مفسد ها است و دلیل بر اینمدعا آنست
که فعل آتش و حرارت او قوی است مر آب ... از حرارت سایر
اشیا و هر گاه بعضوی از اعضا آتشی برسد بطریق کی یا غیر آن عارض

نیشود انکس را آنچه عارض میشود از لسع افعی و اکل فرفیون زیرا که
سم افعی فی الفور در کل بدن منتشر میگردد و آتش را این خاصیت
و کسی را که حرارتی در مزاج بدن عارض شود عظم نبض حادث میشود
و افعی گزیده را خلاف آنست بلکه صغر نبض طاری میگردد و بدن
سرد میشود و حالتی مثل غشی بهم میرساند پس معلوم میگردد که افعال
سموم کلها بخاصیت مفسده الیست که در آنهاست و مضاد است
با جوهر حیات و حرارت غریزی هذا غایة تحقیق المرام فی هذا المقام

فائده دوم در معنی لفظ تریاق و در آنکه ترکیب تریاق از اول که کرد
و چرا فاروق نام کردند بدانکه بلغت اهل یونان اسم گزندگان
ذات السموم است و قا رمعوده بمعنی ادویه سمیه و چون این ترکیب
نافع سموم سوام و هوام موذیه و ادویه مشروبه ضاره است لهذا
او را باین هر دو اسم مسمی ساختند و چون اهل عرب در این کلمه نقل نمودند
مهموزات او را حذف کرده تریاق نامیدند و بعد از تعریب در افواه
دایر و سایر گشت و در قدیم ایام تریاق و مثرودیطوس نبوده و اطبای
آن عهد بداروهای مفرد علاج مینموده اند از بعضی فایده حاصل شد
و از بعضی نه تا زمان اندروماخس اول که درین فن افضل عصر خود
بود از آن مفردات بتایید سماوی و توفیق الهی ترکیبی ساخت

که هر دو غرض را وفا کند یعنی دفع زهرهای قتاله که کسی آشامیده باشد
یا جانوری از گزندگان گشنده که بگزد کند و این ترکیب ناقص مانده
بود تا عهد اندروماخس ثانی که در میان این دو طبیب هزار و پانصد و
هشتاد و اند سال فاصله بود پس اندروماخس ثانی این ترکیب را
گوشت افعی و چند داروی دیگر افزود و تمام نمود و با فزودن گوشت
افعی این تریاق تمام النفع گردید تا عهد جالینوس [illegible] و دیگر منافع
و مضار آن بر خلق پوشیده بود پس آن فاضل کامل منفعت و مضرت
او را در دفع بیماریهای سرد و زهرها پیدا کرد و بسیار فضلا جهد کردند
در وزن یا عدد داروهای آن زیادت و نقصان کنند نتوانستند
بالآخره همه اتفاق کردند بر آنکه اندروماخس ثانی که تتمیم این ترکیب است
تنبیه کرده است بر آنکه این همه بامداد و الهام الهی ایشان را دست
داده است پس اگر اکنون کسی دعوی معرفت ادویه کند و گوید بر طبیب
علیم لازمست که اگر یک دوا از آنجمله نیابد داروی دیگر که بمزاج و
طبع و فعل او بود بدل کند و برین حجت آرد که اطبا در ابدال ادویه
تألیفها کرده اند و زیادت و نقصان در وزن چون بر قانون صناعی
بود روا است و اگر دوایی را افزایند یا نقصان کنند تفاوت
نخواهد کرد مثال این دعوی همچنانست که کسی دعوی کند که وزن عناصر در جبلت

مردم و دیگر جانوران مرا معلوست که چند توانند بود و حسب بندگی
و خوردی البسته همه عقلا او را کذاب دیافه و اتقد و این که سبب را
تریاق فاروق از زهر نگویند که او فرق کننده میان دو قوت است اول
یکی قوت طبیعت و دیگر قوت زهر و حکما بیان کرده اند که تریاق فاروق
بعد از ترکیبش شش حالت طفولیت و ترعرع و شباب و کهولت
و شیخوخت و موت المشتاه گویند طفلت بعد از ان در تزاید و
ترعرع باشد تا ده سال در بلاد حاره و بیست سال در بلاد بارده بعد
ازان واقف شود و شباب باشد تا ده سال در بلاد حاره و بیست
سال در بلاد بارده بعد ازان در انحطاط باشد تا چهل سال در بلاد
حاره و شصت سال در بلاد بارده و بعد ازان بمیرد و همچون معاجین
دیگر باشد فایده سیوم در انکه اگرچه تریاق فاروق بهترین تریاقات
و شریفترین معجونات است اما در خوردن تندرست و بیمار را دلیری
نباید کرد زیرا که منافع و مضار تریاق در هم آمیخته است چه با وجود
مقاومت سموم مضار او بسیار است و همچنین در علتی نفع کند مضرت
خود نیز بعضوی دیگر رساند و در هیچ وقت بی نظر طبیب عالم حاذق نشاید
خورد و طبیب نیز تا بر عارضه قوی نیابد و ضرورتی عظیم نباشد تجاویز
ننماید و بسیار سموم است که تریاق را در دفع او نفع نیست مثلا

در دفع مضرت بیش و دار الشک دانفع پیش از تریاق است و گویند
تریاق قاضی در فعل پیش زیاده کند و تریاق و کادزهر ادم تندرست را
نباید که در خوردن دلیری نماید که خطر او در تندرستان بیشتر است
چنانکه صاحب فضایل العسل علی السکر گوید که تریاق چنان ده وبال
وقت ده که فایده که از ان طمع داری بر نیاید چنانکه طبیب غزنوی
خادم اقضی القضاة یحیی بن صاعد را در شهر ری دانگی تریاق بداد
و خود دلیر رم بخورد و در سیوم طبیب بمرد و روز پنجم بیمار در گریبان
عدم فرو برد و در تاریخ سنه احدی و خمسین و خمسمائه خوارزمشاه
که از مفاخر ملوک جهان بود بخراسان آمد و در هیچ وقت تندرست را
و با وقت تر از ان نبوده که در ان ایام و دانسته بود که در ماه نیسان
و ایار که اول و میانه بهار است خوردن تریاق و شرود مطوس نافع است
و صحت نفس و حفظ قوت را فایده مند است خوردن یکی از ین دو
دلیری کرده مزاج اصلی را نیز از دست بداد و بخاک خموشان آرام
گزید فایده چهارم بدانکه بوقت حاجت هیچ ترکیبی که اسم تریاق
بر وا اطلاق کنند چون تریاق فاروق نیست و این جمله که گفته شد بجهة
تنبیه طبیب و دیگرانست که تا دلیری نکنند و باندک عارضه بدان
آن جرات ننمایند و گرنه هیچ ترکیبی از و جامعتر و سریع فعلتر و بر جاتر دیگر

نیست سم طلا و شربا زیرا که بقوت حرارت غریزی کند و نفس زهر را
که در تن اثر کرده باشد بسوزد و ناچیز گرداند و بعضی را بنجار و بعضی را
بوضع جراحت بیرون آرد پس معلوم میگردد که آنچه دافع سموم قاتله است
از مفردات ادویه و مرکبات آن از دو حال بیرون نیست یا دارو
نشان سخنه مجففه است که تا بگرمی جذب کند و بقوت خشکی نشف
کند سموم و ماده آن نماید یا قوت سوزاننده که ماده زهر را بسوزد و دفع
کند و هر داروی مفرد یا مرکب که در وی این دو قوت نیست حکم تریاقی
ندارد و چون معلوم است که حار غریزی از برودت اعانت نجوید لازم
آید که تا هر چه اسم تریاقیت بر او اطلاق توان کرد گرم باشد و برین
قیاس دانیم که بعضی داروهای نافعه سموم بلکه تریاقات و پادزهرها
نیز زهر باشند چون در تن آسیب زهری از اندرون و بیرون
نباشد **فائده پنجم** در معنی پادزهر بدانکه پاد در لغت فرس بمعنی
پاس و پاسبان و نگهبان آمده و زهر معلوم پس معنی آنست
که پاسبان و نگهبان زهر و بحسب اصطلاح پادزهر دوای مفرد را
گویند که درو خاصیتی باشد که حفظ روح و قلب کند از نکایت سموم
و بعضی از آن معدنیست و بعضی حیوانی و تریاق دوای مرکبی را گویند
که ازو هم این فعل صادر شود همچو تریاق فاروق و مثرودیطوس

وگاهی سم اسم هر یک بر دیگری اطلاق کنند **فائده ششم**
در شناختن آنکه مسموم از کدام انواع سم خورده است بدانکه حکما
بیان کرده اند که سموم را چهار خاصیت است اول آنکه حاد
و اکال و عفن باشد دیگر آنکه حار یابس و ملتهب و سخن باشد و دیگر
آنکه سرد و خشک و مخدر و سد مسالک نفس باشد از بدن
دیگر آنکه بتمام جوهر خود و صورت نوعیه مضاد مزاج بدن انسان
باشد پس اگر بعد از شرب لذع در معده و امعا و تقطیع و مغص و خشکی
در دهان عارض شود دلالت میکند که سم از جمله ادویه حاده
اکاله است مثل زرنیخ و زیبق مصعد و امثال آن و اگر بعد از
شرب التهاب شدید و درور عرق و حمرت چشم و تشنگی و
اضطراب و غم و اندوه حادث شود دلالت میکند که تاثیر سم
بسبب حرارت باشد مثل فرفیون و امثال آن و اگر بعد از شرب سبات
و خدر و سردی اطراف بهم رسد سم مذکور از ادویه مخدره بارده
خواهد بود همچو بزر البنج و یبروح و اگر بعد از شرب سقوط قوت
و عرق بارد و تتابع غشی ظاهر شود اعتقاد میشود که سم بتمام جوهر خود
مضاد مزاج بدن انسان است و این بدترین سموم است پس هر گاه
اعراض اول [illegible] آنست که روغن گل و روغن بنفشه با گلاب

ولعاب بزرقطونا وبهدانه وتخم کتان بدهند وشیر تازه و
ماء الشعیر با روغن بادام شیرین نیز نافع است وغذا مزوره
از مرغ فربه با حماضی از نشاسته وروغن بادام وروغن بنفشه
وشکر تناول کنند نافع است ومکیدن انار شیرین یا انار مز
وتناول کردن خیار وکاهو وشفتالو وطبیخ هندی وخرفه وکاسنی
سودمند است وتضمید جگر بصندلین وگلاب وکافور نافعست
وتضمید سینه وشکم بکتانی که بگلاب وصندل ترکرده باشند مفید
وخوردن تریاق گل مختوم مقدار یکمثقال بهترین دوائی است در دفع
این نوع سم خصوصا وقتی که در اول امر خورده شود زیراکه قذف سم
وصفتش اینست حب الغار گل مختوم از هر یک سه درهم ابر
دو درهم بزرت معجون کنند واگر باین تدبیر تسکین حاصل نشود
باید که بحقنه لینه که مسکن لذع باشد حقنه کنند وصفتش اینست
گل بنفشه خشک گل نیلوفر از هر یک سه درهم عناب وسپستان
از هر یک بیست عدد نخاله شعیر مرضوض دو کف همه را بدو رطل آب
بپزند تا بیک رطل آید آنگاه روغن بنفشه وروغن نیلوفر از هر کدام
بیست درم داخل کرده بهم گرم حقنه کنند وهرگاه اعراض قسم ثانی
بهم رسد سزاوار آنست که آب برف باسویق وروغن گل با برف

سرد کرده بخورند وآشامیدن قرص کافور ودوغ گاو وآبهای فواکه
بارده مثل ماء الرمان وماء الخیار وطبیخ هندی وامثال آن نافع است
وتضمید اعضاء رئیسه بطحلب وصندلین سودمند است واگر اعراض
قسم ثالث ظاهر شود شراب کهنه صرف وسیر وپیاز وسداب وتریاق
اربعه ومثرودیطوس ودواء الحلتیت ودواء المسک نافع است با
آب سداب بابونه کوهی وقسط وفلفل وعاقرقرحا وفرومانا برابر
گرفته بخورند واگر تریاق اربعه ومثرودیطوس حاضر نباشد دواء الحلتیت
که صفتش اینست بیاشامند قسط تلخ وورق سداب وپودینه وفلفل و
عاقرقرحا وفرومانا از هر یک سه درم حلتیت مثل همه اجزا کوفته وبیخته
باعسل منزوع الرغوه معجون سازند شربت یکمثقال وباید که علیل را
در موضع مروح طیب نگاهدارند وتدبیر فم معده او کنند وبمعطسات
عطسه آورند ودر دماغش نفخ کنند وبدن او را دلک کنند تا گرم شود
وغذائی که معلوم باشد از مرغ فربه وشبت ودارچینی وخولنجان و
فلفل وزیره وروغن زیتون فرمایند واگر باین مذکورات تسکین حاصل
نشود بحقنه حاده حقنه نمایند وصفتش اینست سنا مکی هفت درهم قنطوریون
دقیق ونطرون وجاوشیر وسکبینج از هر یک سه درم همه را بدو رطل آب
بپزند تا بیک رطل باز آید آنگاه صاف کرده روغن بادام وروغن زیتون

و روغن زنبق از هر یک ده درم داخل کرده نیم گرم حقنه کنند و اگر اعراض قسم
رابع ظاهر شود نادر باشد که علاج پذیر گردد زیرا که او بتمام جوهر خود مضاد
مزاج انسان است بهر حال در علاج تهاون نباید کرد مختار است که
بعد از قی متواتر و تنقیه تا ده معده تریاق فاروق و شرودیطوس و قرص
افعی و دواء المسک شیرین دیگر دهند و تقویت مزاج بماء اللحم و شراب کنند
و اگر آنچه مذکور شد یافت نشود گل مختوم و شیح ارمنی و غاریقون و بیخ
بودینه کوهی و جند بیدستر و تخم الجزر و ناردین و عصاره و افسنتین
از هر کدام که حاضر باشد فرادی و مجموعه بقدر یک مثقال کوفته و بیخته با شراب
ریحانی معجون کرده دهند که سودمند بود و اگر معلوم باشد که از
کدام انواع و اقسام زهر خورده با آنچه مختص بمعالجه همان سمیت
تداوی خواهند کرد **فایده هفتم** در استدلال نمودن بآنکه ضرر سم
بکدام عضو از اعضا رسیده و امید شفا هست یا نه بدانکه اگر مسموم را
عارض شود دلالت کند که ضرر سم بجگر لاحق شده و اگر غشی حادث
شود دلالت دارد که ضررش بدل رسیده و اگر تشنج بهم رسد دلیل است
که ضررش بدماغ عاید شده و اگر مسموم غشی و تقلب حدقه و حمرت چشم
و اذلاع لسان و سقوط نبض و عرق بارد عارض شود طمع از حیاتش نباید
فایده هشتم در بیان اموری که واجبست الزام نمودن بدان بدانکه

احتراز نمودن از مضرت سموم و طعام دشمنان درین باب کافی نیست
بلکه گاهی باشد که در طعام و شرابی که از برای خود ترتیب داده باشند
با احدی از احبا و اصدقا برای ایشان مهیا نموده اموری چند عارض
شود که بدان سبب کیفیت سمیت در ان ماکولات و مشروبات
حادث گردد و بمجرد خوردن آدمی از قید حیوة رهایی یابد فمن شربت
کل نفس ذائقة الموت شنید پس ضرورست که آدمی در جمیع اوقات
در ماکول و مشروب خود ملاحظه نماید سیما سلاطین و پادشاهان و
ارباب دول که ایشانرا اعدا بسیار و مدعیان ملک بیشمارند و از ابنا
و اصدقا و ملازمان اینچنین اعتمادی نیست چنانچه باید و از جمله آنچه
که حکما فرموده اند که از خوردن و آشامیدن طعام و شراب دوست
و دشمن بملاحظه اولیت و طعامی که زیر درختان بزرگ زمانی بوده
باشد احتراز نمایند زیرا که حشرات در وی بسیار مقام میگیرند که از سرما و
برف و باران ایمن باشند و محتمل که یکی از انها درین طعام و شراب
ملاقات نموده باشد و احداث کیفیت سمیه در ان نموده یا از فضلات
او چیزی در ان افتاده بوده و همچنان از اطعمه و اشربه که مکشوف
زیر عمارات مسقفه بوده باشد احتراز لازمست زیرا که اکثر و اغلب
در سقفهای آن حشرات منازل اختیار مینمایند خصوصا اثر بهایی است

کننده را باید که در هیچ حال و هیچ محل هر ظرف مفتوح و گشاده نباشد
زیرا که حیوانات را بشراب محبت بسیار است و بوی آنرا از جاهای دور
در می یابند و میشنوند و بر اثر آن می آیند و چون بدان رسند از غایت
اشتیاق خود را در او افکنند بلکه از شراب قدری خورده قی کرده
در وی اندازند این معنی بسیار مشاهده حکما شده است و نیز حکما فرموده اند
که چون آدمی توجه بجایی کند که دغدغه داشته باشد از آنکه اهل آن
موضع چیزی مهلک بدو دهند باید که از طعام آنمقدار که قطعا خود را
پیشتر سیر سازد و اگر در اثنای مجلس میل طعام پیدا شود بهر نوع که تواند
خود را از طعامی که معتمد علیه است سیر سازد و هرچه تواند از آب عرق
و گاوزبان و شیره خرفه و امثال آن از چیزها که دفع تشنگی تواند
نمود بیشتر بیاشامد تا تشنه نشود که اکثر زهرها را بالطعام و شراب مخلوط
ساخته با آدمی میدهند و او از غایت میلی که بطعام و شراب داشته
فهم و ادراک آن نمیتواند کرد و چون سمیات را منافات بسیار با طبیعت
انسان حاصل است اگر جایع و تشنه نباشد ممکن که شخص متفطن بوده
در وقت سیری ملاحظه بیشتر نماید فهم این معنی کند و ایضا چون ممتلی باشد
از طعام اگر زهر در طعامی کرده باو دهند در معده قرار نگیرد و بقی
دفع شود زیرا که زهر را بطبع انسانی منافات تمامست چنانچه از خوردن

طعامها

طعامهای بمزه ملاحظه افتاده که چون در وقت سیری خورده شود بجهت اندک
منافاتی که میان او و طبیعت حاصل است موجب قی میشود و در حالتی
که سیر باشد از طعام متهم کمتر خواهد خورد پس ضرر زهر کمتر خواهد بود و نیز بعد
از قرار گرفتن در معده چندان خواهد بود که طعامی که پیش از این خورده بود
هضم شده از معده بیرون رود و بعد از آن سم اثر خواهد کرد و این بعد
از زمانی طویل وجود بگیرد و سورت کیفیت آن کمتر میشود و نیز میتواند
بود که طعامی که پیش از سم اتفاق افتاده در روی چیزهایی باشد که تریاق
و جابر آن سمی باشد که باو داده باشند و نیز باید که در موضع متهم از غذا
و اشربه غالبة الطعم در تیزی و تندی و شیرینی و شوری و ترشی یا
غالبة الروایح احتراز نماید چرا که اکثر زهرها از منافات تمامی که با طبع انسان
دارد کریه الرایحه و قوی الطعم است و آنرا نمیتوان پنهان ساخت
مگر در چنین غذاها و شربتها و از شراب خوردن در چنین مواضع
نیز احتراز کند چرا که در وقت مستی و بیشعوری آدمی ادراک طعام و
روایح سموم نمیتواند نمود و شراب آن سم را به لطافتی که دارد
فی الفور بعروق خواهد رسانید و از معاجین و تراکیب در چنین مجالس
نیز اجتناب باید کرد از بهر آنکه سموم را در هیچ چیز آنچنان پنهان نمیتوان
کرد که در معاجین زیرا که در وقت خوردن از بوی و لون و طعم آن

هیچ چیز هضم نشود و اگر ضرور باشد که در چنین مجالس حاضر شوند
چنان مناسب است که پیش از توجه بدان موضع و پیش از طعام هم
قدری تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا تریاق مثرودیطوس یا ماه فرهنگی
بنفش یا فادزهر حیوانی هر کدام که باشد میل فرمایند و اگر از اینها نبوده
باشد دوایی که در وی تریاقیتی باشد اختیار نمایند چنان که در ادویه
مفرده بیان تریاقات بتفصیل خواهد شد و ایضا حکما فرموده اند که
باید که آدمی بر صید حیوانات و ذات السموم جسارت نکند و از معدنیات
و نباتات و غیرهما چیزی را که نشناسد بدهان خویش نرساند و نبوید
و بدست خود نگیرد و ببدن خود نمالد چنانکه این کمترین در موضع حسن
ابدال که از توابع پشاور است هنگامی که رایات جاه و جلال بجهت
تنبیه افاغنه آل نااندیش بدسگال دران سرزمین نزول اجلال فرموده
بودند از صدیقی صادق القول استماع نمود که شخصی از صدیق وی گفت
که در کنار انهار آن موضع نباتی بود و گلی زرد رنگ داشت چیده
ببوئید بمحض بوئیدن تهوعی و غشیانی او را رو داده بکرات قی کرده
و بیهوش گردیده بود و بالاخره از عنایات الهی از شر او نجات
یافت و نیز خواب در زیر درختهای عظیمه و در زمینهای پر گیاه
جایز نیست و عشق لعالق و امثال آن در خانها جای دادن و

و نزدیکی نعش این قسم جانوران نمودن مجوز نیست زیرا که این جانوران
صید حیات و حشرات ذوات السموم مینمایند و ممکن است
نکایت آنچه صید میکنند بآدمی برسد چنانکه شخصی حکایت کرد که در خانه
او آشیانه لقلقی بود و او ماری را بجهه افراخ خود آورده بود و مار در
منقار او بود که بسبب عارضه مار از منقار او خلاصی یافته در ظرفی
که دران شیر برنج پخته بودند افتاد و از انجا بر آمده جان بسلامت
بدر برد و اهل آنخانه ازان شیر برنج خورده بارانگاه عدم شتافتند

مقاله اول در بیان سموم معدنی و عوارض و علاج آن و این مشتمل بر
چهارده باب است **باب اول** در بیان **مرتک** و آن را مرداسنگ
گویند نیکوترین آن اصفهانی بود که براق باشد و مایل بسرخی بود
طبعش سرد و خشک است عوارض شرب آن قولنج و اسر بول
و احتباس غایط و ثقل زبان و ورم معده و امعاء و صاحبش گو
و گاه باشد که اعراض ایلاوس عارض شود علاج قی کنند بآبی
که شبت و انجیر پخته باشند و جوارش سفرجلی و جوارش فلافلی
و زنجبیل مربی و جوارش شهریاران نافعست و آشامیدن شرابی که در
تخم کرفس و انیسون جوشیده بود سودمند است و باید غذا با چیزی
که با گوشت بره پخته باشند غذا کنند و علامت بر ارش اینست

که طبیعت منطلق گردد و ادرار بول ظاهر شود و بهر تقدیر محتاج بآشامیدن
مفتّحات مدره معرّقه مسهله است **باب دوم** در مداوات **زیبق**
و او را بفارسی سیماب گویند و نامهای بسیار دیگر دارد که ذکر
آنها در این مقام مناسب نیست طبیعتا او گرم و محرق است و گویند سرد
و تر است در دوم و مسیح گوید که او سرد است بدوم درجه و تختی تری
دارد و بدانکه چون سیماب را تصعید کنند و یا مقتول نمایند سمّ قاتل
گردد و اگر غیر مقتول و غیر مصعد بخورند در ساعت از پایان بدر آید
و هیچ مضرت نرساند اما وجعی در شکم حادث شود علاجش
قی کردن و شراب صرف نوشیدنست تا سیماب را تمام اخراج کند
عوارض آنکه سیماب مصعد یا مقتول خورده باشد درد شکم و معا
و مغص و سوزش بسیار در روده و معده و اعراض شبیه باعراض
کسی که مردار سنگ خورده باشد مثل قی با دم و ثقل زبان
علاج قی کنند بآبی که شبت و تخم ترب و بورق و عسل در وی جوشیده
باشد و اگر چیزی از سیماب باقی مانده باشد و این عوارض بعضی بر
حال خود باشند آب چغندر و شیرج و انگاه و خطمی حقنه کنند تا
محقق شود که معده پاک شده ملاحظه نمایند اگر تشنجی عارض شده باشد
سفوف الطین را با روغن گل و شیر تازه که سنگ‌آب یا آهن تاب

کرده

کرده باشند تناول نمایند و اگر سیماب در گوش کسی ریزند
درد گوش بشدت و پریشانی عقل و تشنج و گرانی عظیم در جانبی که
ریخته باشند عارض شود و باشد که بصرع و سکته مؤدی شود
علاج آن باید که سر را بجانبی که سیماب ریخته باشند نگون کنند
و بر یک پای ایستاده دیگر را بجهند سر را بطرف گوش دردناک میل نمایند
و هر نوبت را حرکت سبکی دهند و تعطیش کنندش لتوده در گوش
روغن نیم گرم بریزند و اگر بدین معالجات و تدبیرات بر نیاید میلی از
ارزیز در گوش فرو برده بگردانند و بعد از آن بیرون آورند تا سیماب
بمیل چسبیده از گوش بر آید فاما شیخ ابوعلی سینا میفرماید که داخل
کردن میل ارزیز در گوش خطاست زیرا که اگر زیبق در مواضع قریبه
از گوش باشد همان طرف میل نمودن و بیک پا برجستن کافیست
و اگر غوص کرده باشد و بمواضع بعیده رفته میل فرو بردن فایده
نمی‌بخشد زیرا که وصول میل بآنجا ممتنع است و قول شیخ را اکثر اطبا
کامل پسندیده اند والعلم عند الله تعالی **باب سیوم** در مداوات
شک و او را تراب الهالک و سم الفار نیز گویند و بفارسی مرگ
موش خوانند صاحب منهاج گوید که سم الفار دود نقره است
که در خراسان از معدن نقره حاصل میشود و صاحب اختیارات میگوید

آنچه محقق است از طرف دریا می آرند و میگویند که وی کانیست و اکثریان
ویرا زرنیخ سفید خوانند و او سم قاتلست و شکل است که از و خلاص
یابند و تسمیه او بسم الفار برای آنست که هر موش که بخورد بمیرد و اگر
موش دیگر بوی آن موش مرده بشنود بمیرد و آن خانه از موش پاک
شود و عوارض کسیکه زیبق مصعد و معتدل خورده باشد [illegible]
بسیار قوی تر از وست و آن باشد که اسهال بسیار عارض شود و این اظهر علامات
اوست علاج معالجه زیبق خورده کنند **باب چهارم** در مداوات
زنجفر او را بفارسی شنگرف خوانند و آن مخلوق بود و مصنوع و مخلوق
چنانست که هرگاه چیزی از گوگرد معدن از زیبق رسد و مستحیل گردد زنجفر
بهم رسد و مصنوع را از گوگرد و زیبق سازند زنجفر بقوت سفیداب
بود و گویند بقوت شادنج طبیعت وی معتدل بود و در حرارت و در دی
قوی محلله باشد و گویند گرم و خشک است در دوم و از سموم
قاتله است عوارض او چون عوارض زیبق مصعد است و علاج او همچون
علاج او **باب پنجم** در مداوات **زنگار** و او را بفارسی زنگار
گویند و آن دو نوع است معدنی که در معدن مس حاصل میشود و عملی
که از مس که با جغرات که در مس مالند و بر روی یکدیگر بنهند تا زنگار
بندد و آن را بخورند و بجگر رسد و بخشش سازد و اگر اتفاق افتد که بیشتر خورند

مکررا

جگر را پاره پاره سازد و بر روده و معده نیز همین عمل کند طبیعت وی گرم
و خشک است تا چهارم عوارض مغص شدید و قروح امعاء و سوزش
سخت در حلق و تقطیع احشا و قی علاج قی کنند باب گرم و روغن بادام
یا تخم کتان و ارز و حریره در آب پخته بخورند و قی کنند و عصاره
ملوکیه با عسل تیز نافعست و بعد از آن نوشیدن شیر و لعابات
و سوهات و امراق مخیه خصوصا با خبازی خورند **باب ششم** در بیان
مداوات **برادة الحدید** و برادة الرصاص و خبث الحدید و آن
مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در مداوات **در مداوات برادة الحدید**
بفارسی ریزه آهن گویند عوارض وجع شدید در شکم و پیس و خشکی
در دهان و گرمی و لب بسیار و صداع علاج باید که شیر تازه خورند
با بعضی از مسهلات قویه و بعد از آن مسکه و روغن گاو بسیار
بیاشامند تا بسبب عوارض مذکوره را تسکین حاصل شود و بروغن
گل و روغن بنفشه تدهین بطن کنند و روغن بید با سرکه بمالند و باید
که خوردن مقناطیس ضرور شود تا آنکه ریزهای آهن بسوی خود جذب
کند و سزاوار آنست که خوردن مقناطیس بعد از تناول مسهلات
بعمل آید و غذا اخبنه دسمه مزلقه کنند با روغن گاو که اگر از آن ریزها
بمعا ریخته باشد بقوت مزلقات بیرون آید و اگر در معده مانده باشد

فاضلترین معالجه قی کردن است **فصل دوم** در مداوات
براده الرصاص بفارسی آنرا ریزکی سرب گویند وفعل آن در هیئت
مثل ریزکی آهن است و ریزکی قلعی و فولاد نیز همین عمل دارد وعلاج
اینها نیز همان علاج براده الحدید است **فصل سوم** در مداوات
خبث الحدید وآنرا بفارسی کند کی آهن نیز گویند طبیعت او گرم وخشک
در سوم ومضرت او مانند مضرت براده الحدید بود ولیکن قوی تر است
درین عمل وخبث الفولاد نیز همین خاصیت دارد وعلاج همچو علاج
خوردن براده الحدید است **باب هفتم** در مداوات **جبسین**
وآن جص است وبفارسی گچ گویند طبعش سرد وخشک عوارض
قولنج واختناق خشکی دهن علاج ماء العسل ولعابات لزجه واحسای
لینه خورند تا ازاله خشونت نماید وبعد ازان اسهال طبع کنند به نیم دانگ
سقمونیای مشوی ودو درم جلاب شکر سفید ومکرر این مسهل را عمل
آرند اگر تنجی عارض شود تداوی بمعالجات تنج کنند **باب هشتم**
در مداوات **اسفیداج** ویرا بفارسی سفیداب گویند طبعش سرد
وخشک بود در دوم وگویند در سوم وآن دو قسم بود اسفیداج
قلعی واسفیداج اسرب عوارض خوردنش سفیدی زبان وآماس خای
اعضا وفواق شدید وسعال سخت وخشکی حلق وورد معده

وتمرد

وتمرد وباشد که بول سیاه کند یا بول سوداوی نماید علاج قی کنند
بماء العسل وشبت ونمک وبعد ازان یکدانگ سقمونیا با ماء
العسل بیاشامند یا آنکه بعد از قی مطبوخ تخم کرفس وانیسون را از
از هر یک ده درم بیاشامند یا حقنه قویه کنند وسعی کنند که اسفیداج
خورده بجواب زود دوا آنچه بخصوص او را نافع است خوردن کجدانه
وبر بالای آن شراب ریحانی آشامیدن **باب نهم** در مداوات **زرنیخ**
بدانکه انواع آن بسیار است زرد وسرخ وسبز وتیره گون وسفید
نیکوترین آن زرد بود که مانند طلق زرد براق باشد وبوی کبریت از وی
آید طبیعت آن گرم وخشک بود در سوم وسوزنده باشد وبالجمله
کشنده بود وسفید از وکشنده تر باشد وصعدا نیز سم قاتل است
عوارض مغص وقروح امعا وتحجر گزندگی معده ورود ه وخیال
تصور نماید که مگر اعضای اندرونی او بریده میشود وعوارض زرنیخ مصعد
همچو عوارض سم الفار است وباشد که سعال سوزی هم عارض شود
علاج قی کنند بآب گرم وروغن شیرج وروغن گاو وبعد
ازان مرغهای چرب که از ماکیان فربه با روغن بادام پخته باشند
تناول نمایند وماء الشعیر وروغن بنفشه که در وی عناب وسپستان
جوشیده باشد یا لعاب اسبغول ولعاب تخم کتان وسفیده

تخم مرغ سودمند بود و اگر سرفه عارض شود شربتهای لعاب دار
استعمال نمایند باب نهم در مداوات نوره و آن کلس است و
بفارسی آهک گویند و خوردنش مهلک است و بغایت گرم باشد
عوارض در معده و سوزش اندرون و اسهال و قرحه امعا و سردی
اعضا و غشی و خفقان و باشد که با خون آید علاج آب گرم و روغن
گاو قی کنند و بعد از تنقیه معده شیر تازه و روغن و جلاب
و آشهای چرب که از مرغ و روغن بادام پخته باشند تناول نمایند و
آشامیدن لعابها نیز سودمند است باب یازدهم در مداوات
ماء الصابون و آن آبی بود که صابون در آن حل کرده باشند چنانچه
در جامه شستن جمع میشود و آنرا صابون آب خوانند بغایت کشنده
باشد اعراض سوزش معده و پیچش و گزیدگی معده و روده چنان
احساس کند که اعضای اندرونی او بریده میشود علاج آب گرم و
روغن کنجد قی کنند و بعد از تنقیه معده آب گوشت که از مرغ فربه
و روغن بادام پخته باشند تناول نمایند باب دوازدهم در مداوات
زاجات بدانکه انواع زاجها بسیار است سفید و سرخ و زرد و سبز
و سفید را بعربی زاج الابیض خوانند و یونانی قلقدیس گویند و او
گرم بود در چهارم درجه و اقوی و الطف زاجات باشد و سرخ را بعربی

زاج الاحمر خوانند و یونانی سوری گویند طبعش گرم و خشک بود تا
چهارم و زاج زرد را بعربی زاج الاصفر گویند و یونانی قلقطار خوانند
و بفارسی زاج شتر دندان گویند و آن مصری بود و طبعش گرم و
خشک بود در سوم و زاج سبز را بعربی زاج الاخضر گویند و یونانی
قلقنت گویند طبعش گرم و خشک بود در چهارم عوارض سعال باشد
که شود الی الآخره بمرض سل علاج شیر خر بیاشامد و مسکه و شکر نیز
نافع است و اشربه بزد فانیه سودمند است و غذا شوربای چرب
با شکر و روغن بادام خورند باب سیزدهم در مداوات شب
بدانکه انواع شب بسیار است و بعربی زاج اللبور خوانند از کوه فرو
چکد و منجمد شود مانند زاج و از کوههای یمن خیزد و لون وی سفید بود که مایل
بزردی باشد و قابض بود و در وی حموضت باشد و آنچه مستعمل بود
یمانی باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرمی در دوم بود عوارض سرفه شدید و باشد
که بمرض سل انجامد علاج شیر تازه کنند و خوردن مسکه و قند نیز منفعت
و غذا شوربای چرب که شکر و روغن داشته باشد سودمند است
باب چهاردهم در بیان الماس و مهنج و حجر احمر و کوکب الارض و
آن مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در مداوات الماس بدانکه

الماس چهار نوعست هندی و ماقدونی و حدیدی و قبرسی و همه انواع
او مهلک است و طبیعت او سرد و خشک باشد و گویند گرم و خشک بود
بقوت عوارض وی دندانهای شارب آن شکسته شود و بغایت محرق
باشد و این یکی از خواص اوست که چون کسی در دهان نگاه دارد دندانها را
فرو ریزد علاج قی کنند باب گرم و روغن بادام و بعد از تنقیه تام
شیر تازه بیاشامند **فصل دوم** دربیان دهنج بفارسی دهنه گویند
و آن دو نوع بود کرمانی و فرنگی یا فرندی نیز گویند بدان سبب که در وی
شکل جوهر بلارک نقشها باشد و فرند بلغت تازی جوهر شمشیر را گویند
و دهنج نحاسیست که از معادن مس و زر و نقره مصعد میشود در شب
توتیا و بمرور ایام می بندد و بعضی باشند پر طاوس است که غلبه لون
آن بر سبزی باشد و بعضی بی لون و طبیعت آن سرد و خشک است اگر
کسی زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر کند و اگر زهر نخورده باشد و بیاشامد
سم مهلک بود و کشنده باشد **فصل سیوم** دربیان حجر احمر و آن
سنگیست بلون سبز گویند بوزن دانگی کشنده بود و از جمله سموم قتال
است مانند بیش و گویند نوعی از الماس است علامتش مثل علاج
الماس است **فصل چهارم** دربیان **کوکب الارض** و آنرا طلق گویند و بهندی
ابرک خوانند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم و آن

سه نوع

سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی نوع یمانی نیکوتر از همه انواع باشد
و شیخ ابوعلی گوید که خوردن او خطر دارد **مقاله دوم** دربیان مداوات
نباتات سمیه و علاجات اینها و آن هشت بابست **باب اول**
در بیخها و آن مشتمل بر نه فصل است **فصل اول** دربیان مداوات
بیش و آن بیخی است که از جانب کشمیر و تبت می آرند و سفید رنگ باشد
مانند شقاقل و این بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی و تیزی بود
و بغایت قاتلست از جهة آنکه مضاد است با مزاج بدن انسان هم
بصورت نوعیه و هم بکیفیت مقدار دانگی کشنده بود عوارض ورم
لبها و زبان و جحوظ عینین یعنی بر آمدگی چشم و غشی متتابع و صرع و خلاص
ازو نادر است و اگر خلاصی وی به مرض سل و دق گرفتار شود علاج باید
که بکرات قی کنند بطبیخ تخم شلغم و روغن گاو کهنه و بعد از تنقیه معده
طبیخ جفت بلوط با دواء المسک بارد سودمندست و بعد از آن تریاق
فاروق و مثرودیطوس و فادزهر مجرب بنوشد و نیکوترین معالجات آنست
که شکر با در حالتی که فادزهر داخل کرده تناول کنند و در کامل الصناعه
آورده است که بعد از قی کردن نیم مثقال تریاق فاروق با اندک آبی
که تخم شلغم در وی جوشیده باشد با آب سداب که اندکی
از مثرودیطوس در وحل کرده باشند مفید است و با روغن گاو

عوارض ۳

و فادزهر با آب گرم ساییده بیاشامند سود دهد و از تریاقات
و بیخ کرفس و بیخ کبر و بیش موش و بوجاست **فصل دوم** در بیان
مداوات **قرن السنبل** بعضی گویند که نوعی از سنبل سفید گشته باشد
که در میان سنبل باشد و بعضی گویند که خانق النمر است و صاحب
منهاج گوید دوای کشنده بود نزدیک به بیش عوارض او بول خون
و سیاهی زبان و اختلاط عقل و اعراض سرسام علاج بعد از قی
و تنقیه معده یکمثقال کافور با گلاب خورند یا قرص کافور یا دوغ یا گلاب
بیاشامند و خوردن ماء الشعیر و ماء الخیار و لعاب بزرقطونا و بهدانه
و ماء الرمان و تخم خرفه و روغن بادام شیرین و روغن گل با برف
کرده نیز نافعست و اگر آب سیب سه وقیه با برف بیاشامند سود
مند است و سویق سیب با آب برف و ماء الرمانین شحوم و
آب بطیخ هندی سه وقیه با ده درم قند و ماء الشعیر با لعاب بزرقطونا یا
با لعاب بهدانه به برف سرد کرده تناول کنند نافع است و
جگر و دل را صندل سفید و سرخ با گلاب ضماد نمایند که مفید است
فصل سیوم در بیان مداوات **یبروح** بدانکه اصناف یبروح
بسیار است صنمی را یبروح الصنم و مردم گیاه خوانند و غیر صنمی را
بیخ لفاح گویند و لفاح نباتیست که برگ او شبیه برگ کاهو است

و زهم ثقیل الرایحه است و بر روی زمین منبسط میگردد و نزدیک
برگ میوه دارد شبیه بزرد آلوی تازه زردرنگ و آن میوه را
لفاح گویند و بیخ آن دو سه شاخ میشود متصل با هم که ظاهر آن سیاه
و اندرون سفید رنگست و پوست غلیظی دارد و این پوست قوی‌تر
از همه اجزای اوست و آن در مواضع نمناک بروید و صنف دیگر نیز هست
که بیخ او از بیخ لفاح بارکترست و زنان آنرا برای تسمین با گندم بپزند
و مرق آنرا بخورند و بعد از خوردن افروختگی در روی ایشان
ظاهر میشود شبیه برنگ کسی که از حمام برآمده باشد یا شراب
خورده و این هر دو صنف که مذکور شد در کازرون و نواحی آن
که از اعمال فارس است یافت میشود و پوست بیخش سرد و خشک است
در سیوم و در رطوبت فضلیه بسیار است مخدر و مسکن اوجاع
و گاهی ضرور شود که قطع عضوی از اعضای کسی کرده شود و از برای آنکه
احساس بوجع ننماید تناول نمایند و پوست بیخ لفاح اقوی از
لفاح است و اکثار هر دو کشنده است و صاحب اختیارات
بدیعی میگوید که یبروح دو نوع است یکی را بیخ لفاح گویند چنانکه بیانش
گذشت و شمالی یبروح نر گویند و دیگر را یبروح الصنم خوانند
و بفارسی مردم گیاه و امروه الصنم نیز خوانند و ان بیخ لفاح

بری است که بصورت انسان بود و در حدود کرمسیر از نزدیک قلعه شهربای
میباشد و قد آن یک وجب کوتاه‌تر بود و دو دست و پای داشته باشد و
بلون سفید بود و بعضی گویند که وی را سگ کن گویند زیرا که او را سگ
میکند باینطریق که خاکهای گرداگرد او را بر میدارند تا بجهای بر
او در زمین بماند و ریسمانی بر گردن سگی که یک روز چیزی نخورده باشد
بسته و سر دیگر ریسمان را با بیخ می‌بندند و طعمه از دور بران سگ نمایند
تا بحرص از روی طعمه میل انجذاب کند و او از بیخ کنده شود و بمجرد بر آمدن
او سگ افتاده بمیرد و این امریست غیر محقق بلکه آدمی هم بلا خوف
و هراس او را میکند و صاحب مغنی از کتاب مسیحی مرشد نقل میکند
که سراج القطرب هو الیبروح او هادی و یسمی شجرة الصنم و هذه الشجرة تسمیه
الیباریح السبعه و گوید که هرمس حکیم را اعتقاد آنست که او شجره سلیمان
ابن داود علیهما السلام و آنه گوید که ذی القرنین بسبب این شجره تدبیر
تمام مشرق و مغرب میکرد و گفته که این شجره مبارکه ایست نافع از
برای هر درد بزرگ از جنون و وسواس و فالج و لقوه و صرع و جذام
و اصل این شجره بصورت شخصی ایستاده و او را دو دست و دو پای
و سایر اعضای انسانی باشد و مطلع نباتات و از وسط این شجره شکم
و برگ او شاه نخل است و او را ثمره ایست سرخ رنگ خوشبوی ورق ۲۰

بجوی عسل لبنی و اگر در کوهها بسر دید و اعتقاد بعضی چنانست
که قلع او از مکانش جایز نیست مگر هنگامی که مریخ مسعود و مستقیم السیر باشد
و در یکی از خانهای خود بود و بهتر آنست که در حمل باشد به بیت الشرف
یا در یکی از مثلثات خود یا در حدی از حدود خود که در آنجا قوی الفعل باشد
بود و باید که هابط و راجع و در هبوط و وبال و محترق نباشد و باید که
قمر نیز مقارن او باشد یا با او در یک برج بود اعراض گردش سر
و سستی پای و سرخی چشم و سبات علاج قی کنند باآبی
که عسل و شبت و نمک در آن جوشیده باشد و بحقنهای تیز
حقنه کنند و سر را بروغن گل و سرکه انگوری تمهین نمایند و
اندکی از سرکه کهنه که صعتر و افسنتین در و نخته باشند بیاشامند
و همین تدابیر را مکرر کنند تا وقتی که سرخی چشم و روی او زایل شود
و بعد از آن بتدبیر کسیکه افیون خورده باشد شروع نمایند

فصل چهارم

در مداوات **بصل الفار** و بصل العنصل نیز گویند و بفارسی پیاز دشتر
خوانند طبعش گرم و خشک است در دوم و چنین گویند در سیوم
و حکما گفته اند که چون او را ناشتا خورند قاتلست اعراض قروح
الامعاء و مغص و تقطیع حس علاج بعد از قی بطبیخ شبت و روغن
شیرج شیر تازه که آهن تاب کرده باشند بیاشامند و زرده تخم

مرغ زابر که پخته تناول نمایند وسفوف مقلیاثا نیز سودمند است
واگر پیچش شکم ظاهر شود وخون جاری نباشد شیر تازه با سفیدهٔ
تخم مرغ ولعاب بیدانه که صمغ عربی داخل کرده باشند بنوشند و
روغن بادام وروغن شیرج اندک خوردن نافع است وشوربای
چرب نیز سودمند است فصل پنجم دربیان خربق سیاه خانق الذئب
وقاتل الذئب نیز گویند برگ وی برگ خیار ماند اما شگافته تر از وی وسیاه
وساق وی کوچک وگل وی سفید باشد واندکی بسرخی مایل وتخم وی
مانند خشکدانه بود وبیخ وی سیاه باشد ودر ریشهای خنک
روئیده وریشهای او درگره بود وچون ورا بشکنند از اندرون وی
غباری بیرون آید ومقدار دو درم از وی کشنده بود وطبیعت آن
گرم وخشک بود در سوم اعراض اسهال بسیار وخناق و
تشنج وحرقت زبان وآروغ بسیار ونفخ شکم علاج بعد از کسر
قوت او بشیر تازه وروغن گاو قی کنند وپس از آن تنا
کردن پنیر تر ومسکه درروغن گاو وشوربای چرب نافع است
ومعالجه اسهال بربوب قابضه واقراص حابسه مناسب است
واگر اسهال بسیار شود باید بند ساخت واگر تشنج عارض شود
علاج تشنج کنند فصل ششم دربیان خربق سفید وآن بیخی است که

که پوست وی مستعمل است وبیخ کبر ماند وکیاهش بلسان الحمل وابیخ او
شاخها وریشها برآمده باشد مانند اسارون ودرازی ساق او چهار
انگشت بود ونوعی از آن هست که ریشه نداشته باشد واملس بود
وبغایت صلب باشد طبعش گرم وخشک بود دروسط درجهٔ سوم
دوسی که گوید گرم وخشک است در دوم اعراض تشنج وکزاز وقی وخناق
وغشی وسقوط قوت وعرق بارد علاج قی کنند بآب نیمگرم وروغن
شیرج وبعد از آن شیر تازه وروغن گاو بیاشامند ودر آبزن معتدل
بنشینند واگر تشنج بهم رسد علاج تشنج نمایند ومرق مرغ نافع است
فاما گوشت مرغ نخورد که اگر گوشت مرغ بخورد هلاک شود فصل هفتم
در مداوات طرطیثا وآنرا بفارسی بیخ جامه شو وکلیم شو گویند
وبشیرازی چوبک اشنان خوانند وطبیعت آن گرم وخشک
در سوم اعراض غثیان عظیم وقی وباشد که خناق آورد وعرق
بارد وغشی وسقوط قوت عارض شود علاج قی کنند بآب نیمگرم
وروغن شیرج مکرر واگر تشنج عارض شود شیر تازه وروغن گاو
بسیار خورند ودر آبزن معتدل نشینند وباقی علاج تشنج کنند فصل هشتم
دربیان مداوات غاریقون وآن بیخی بود مانند سد بوده شده
وآن دو نوع باشد نر وماده ونیکوترین آن ماده بود که بغایت سفید بکار

و سست ورود شکن باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و نوع سیاه کشنده و قتالست اعراض خناق و تشنج و عرق بارد
و غشی و سقوط قوت علاج معجون علاج عرطنیثاست فصل نهم
دربیان مداوات تربد سیاه و آن بیخی بود مانند ماشوره و چون بشکنند
اندرونش سیاه بود طبیعت او گرم و خشک باشد در سیوم اعراض
اسهال شدید و خفقان و حرقت زبان و غش زبان و از نوع سیاه
و نفخ علاج قی کنند بطبوخ شبت و روغن گاو و بسیار روغن
بادام شیرین برف سرد کرده بنوشند و تربد زرد مثل تربد سیاه است
و اعراض و علاج او نیز مثل اعراض و علاج تربد سیاه باب دوم
از مقاله دوم دربیان اثمار سمیه و مداوات آن و این باب مشتمل بر شش
فصل است فصل اول دربیان مداوات بلادر و ثمر البلادر نیز
گویند و یونانی انقردیا خوانند طبیعت آن گرم و خشک در چهارم
اعراض سوزش دهان و حلق و اندرون معده و روده و خوش
و آبله زدن این اعضا و تب تیز و سرسام و باشد که جنون و سودا نیز
عارض شود بسبب احتراق اخلاط و دو مثقال از و کشنده است
و دو درم نیز گفته اند علاج قی کنند بروغن گاو و مسکه و روغن
شیرج تا وقتی که لهیب و سوزش ساکن شود پس ماء الشعیر با روغن

بادام بیاشامند و غذا ماش با کدو و اسفاناج کنند و استنشاق
بروغن بادام و روغن کدو نمایند و اگر سوزش بهم رسد خصوصا در
حلق غرغره بروغن بادام یا روغن کدو یا شیر تازه کنند آشامیدن
ماء الشعیر را با روغن بادام در هیچ باب ترک نکنند و بعد از آن
دوغ را برف سرد کرده بیاشامند و روغن بنفشه برف سرد کرده و
آب فواکه برف سرد کرده نافع است و نشستن در آب برف
و حوض آب انار مز نیز سودمند است و گفته اند که مغز گردکان تریاق
و پادزهر بلادر است فصل دوم دربیان مداوات میویزج و از آن
زبیب جبلی خوانند و بفارسی مویزک خوانند طبعش گرم و خشک
بود در سیوم محرق و اکال و حریف باشد اعراض قرحه مثانه و بول
خون است علاج قی کنند متواتر با آب گرم و روغن شیرج و طبیخ
انجیر و بعد از آن شیر تازه و لعاب بارده چون بزرقطونا و سپید آب
بنوشند و آب خرفه با روغن زیتون و مسکه و کثیرا نیز سودمند
است و لعاب تخم کتان با ماء الشعیر هم مفید است و غذا مرغها کی
چرب و روغن بادام و پیه اوز و تخم مرغ نیمبرشت و روغن گاو و بادام
شیرین و دوغ مناسب است و اگر هر روز ده درم از شربت بنفشه
بنوشند مفید است و روغن بادام با سفیده تخم مرغ مخلوط کرده

در احلیل بکرر بچکانند که نافع است **فصل سیوم** در بیان مداوات
لبوب زنخه یعنی متغیر شده مثل بادام و گردکان و پسته و فندق و
جوز هندی و مغز حب القرطم و مغز خسته و زردآلو عوارض غثیان
و تقلب نفس و غشی است علاج با آبی که تخم شبت در و جوشیده باشد
و روغن داخل کرده قی کنند و بعد از تنقیه معده غوره و بهی و ریباس
و سیب ترش و شیرین تناول کنند و غذا ورد زرشک یا انار دآ
کنند **فصل چهارم** در بیان مداوات **عنب الثعلب** و آنرا انگور روباه
گویند و آن پنج نوع است یک نوع از آن کشنده بود و آن نوعیست که میوه
آن چون رسیده شود زرد باشد و بعد از آن سیاه شود طبعش سرد است
عوارض جذر و تیرگی رنگ و خشکی زبان و فواق و قی خون و
اختلاف بیحی و ادراک ذائقه طعم شیر را علاج بعد از قی و تنظیف معده
شیر خر با ماء العسل بیاشامند و شیر بز و بادام تلخ نیز نافع است
غذا اسفیذباج مرغ خانگی که نخود آب پخته باشند کنند **فصل پنجم** در بیان
مداوات **دفلی** فوس گویند و شیرازی بوزرگ علی خوانند و آن
حبی است شکل زرشک و دانه سورد و چون بشکنند علی لزج سیاه
چسبنده در اندرون وی بود طبعش گرم و خشک باشد در سیوم عوارض
قراقر شکم و مغص بی اختلاف و خفقان و دوار علاج با آب شبت

وعسل و نمک قی کنند و بعد از آن حقنه نرم عمل آرند و فستقین بآب
و سکنجبین بیاشامند که نافع است و آنچه مخصص باوست طبیخ جرجیر
و سنبل یا جند بیدستر و تناول کردنست و نگاه کردن آب گرم
و سرکه نیز منفعت دارد **فصل ششم** در بیان مداوات **فاتل الکلب**
و قاتل الکلب نیز خوانند و بلغت رومی دراتی گویند و پاسندی
بکله خوانند طبیعت بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات دنباله دار است
چون سگ و گربه و غیرهما چون سگ از زودتر از همه میکشد لهذا
مسمی بخانق الکلب گردید عوارض حرقت و التهاب و تشنگی و باشد
که جنون و برسام کند علاج آن بقی و شیر تازه و بادام کنند و مرق
نخود آب بالعابات و روغن نافع بود **باب سیوم** در بزورات و
حبوبات و آن مشتمل بر ده فصل است **فصل اول** در بیان مداوات
شوکران و آن تخم بنگ رومی است و بعضی دیگر گفته اند که تخم دور سر
تفتی است که بیخ تفتی شهرت دارد طبعش سرد و خشک بود
در چهارم و کشنده و قتال است عوارض عقل را زایل کند و خناق
ظاهر گرداند بسبب تنگی که در قصبه ریه و حنجره احداث میکند و
بیشتر مضرت او بدل رسد علاج قی کنند با آب شبت و نمک
و عسل و بعد از آن حقنه نمایند پس از آن شراب لحظه بلحظه بیاشامند

وشیر گاو تازه و فستنین و فلفل با شراب و تخم الجزر و انجدان و قرد
سیعه هر یک از ینها که باشد با شراب مفیدات و شکم و معده را بآب
گندم ضماد کردن سودمند است **فصل دوم** در بیان مداوات
جوز ماثل بهندی مر لوزه گویند و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز
الفی بود و نوع دیگر خارناک و مانند سوهان خشن و لون پوست او
سیاه باشد زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود و طبیعت وی سرد
در چهارم و تر بود و یکدرم از وی کشنده بود و دو یک مثقال
عوارض دوار و حمرت چشم و سکر و سبات و عرق بارد و صغر
نبض و نفس علاج قی کنند با آبی که نطرون و روغن داخل کرده باشند
و بعد از تنقیه معده شیر تازه با سرکه و صعتر و انجدان و لود کوهی
در دوغ جوشیده و پاها را در آب گرم نهند و بدن را بروغنهای حار
شل زیت و ناردین تدهین کنند و شراب ریحانی سفوه آشامند
و ریاضت نمودن بقدر ما امکن و تغذی با غذیه دسمه کردن
مناسب است **فصل سیوم** در بیان مداوات **بزر الانجره** بفارسی تخم انجره
گویند طبیعتش گرم و خشک است در دوم عوارض قروح امعا و مغص و
تقطیع احشا و سعال قوی علاج شیر انفشه و شراب خشخاش و
لعاب بهدانه و ماء الشعیر کنند **فصل چهارم** در بیان مداوا

جرمانق و بفارسی گرمدانه گویند و آن تخم نوعی از ماز دیون است
و بغایت گرم و بشکل مورد است و درم از وی کشنده بود و عوارض
خارش مفرط و ورم زبان علاج قی کنند بطبیخ شبت و روغن بادام
و روغن آس و پاپها آشامیدن و روغن گاو و مسکه سودمند است
و آب انار ترش و آب سیب ترش و دوغ بیرفسر دکرده نافعست
فصل پنجم در بیان مداوات **جبلاهنگ** بفارسی چراهنگ گویند و
آن تخم تربد زرد است و گویند تخم بید سیاه است عوارض
خناق و ورم مری و غثیان و قی مفرط و سقوط شهوت و باشد که تشنج
یابس عارض علاج قی کنند بآب گرم و روغن و بعد از آن
حقنه لینه تا بعضی مواد را بسوی اسافل بدن اماله نماید و بعضی تجویز
حقنه قویه که شحم حنظل داخل آن کرده باشند نموده اند و بعد از
تنقیه شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج عارض شود موم روغن
بمالند و در ابزن آب گرم بنشانند **فصل ششم** در مداوات **بزر البنج**
بفارسی تخم بنگ گویند بلفظی دیگر خداع الرجال خوانند و آن سه
نوع بود سیاه و سفید و سرخ نوع سیاه کشنده بود و طبع سیاه
سرد و خشک بود در آخر سیوم عوارض سبات و زوال عقل
و خناق و جنون و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و

وکلانی کوشش علاج بآب گرم و روغن و عسل قی کنند و بعد
از ان شیر تازه و مرق اسفیداج بمرغ و گوشت فربه تناول نمایند
فصل هفتم در بیان کُبّ الخروع بفارسی خره بید انجیر گویند و کنجاره
نیز خوانند عوارض هیضه شدت و سایر عوارض هیضه علاج تنقیه
معده بقی کنند تا معده خوب پاک گردد فصل هشتم در بیان
کُب السمسم وآنرا بفارسی خره کنجد خوانند عوارض هیضه تند و شر
عوارض کُب الخروع علاج نیز مثل علاج اوست فصل نهم در بیان
دند وآنرا حب السلاطین و خروع صینی و حب خطایی نیز خوانند و
بهندی جمال گوته گویند طبیعت او گرم و خشک در چهارم عوارض
اسهال مفرط و بیج اسعاد علاج بعد از قی بآب گرم و روغن
شیرج شیر و مسکه متواتر بیاشامند و دوغ ببرف سرد کرده سودمندست
و باشد که بجهت کثرت اسهال و دفع مضرت آن محتاج تریاق فاروق
شوند فصل دهم در بیان مداوات بزرقطونا بفارسی اسفغول گویند
مسحوق بزرقطونا مهلک است و بعضی گفته اند که اگر اسفغول غیر مسحوق را
هم بسیار تناول کنند قاتلست عوارض غم و اضطراب و تنگی نفس
و سقوط قوت و نبض و خناق و تمدد و خدری و سردی جمیع اطراف
و قی و غشی علاج بعد از قی بطبیخ شبت و بورق و نمک و تخم

مرغ نیم برشت و شراب صرف بیاشامند معجون سنجرنیا و دواء المسک
باندکی فلفل و حلتیت نافع است و غذا شوربا ها با بی فقیق نبات سبت
باب چهارم در بیان اوراق و ازهار و حشایش سمیه و آن پنج فصل است
فصل اول در بیان مداوات آزاد درخت و آن درختی است
که در جرجان نیز زبین خوانند و در شهرری درخت ماهیله و در طبرستان
طاخک و بفارسی طاخ و تاغ و شنگ نیز گویند صاحب
حاوی صغیر گوید که او کشنده است بهایم و انسان را و سم قاتلست
درد و روز عوارض کرب و اندوه و سوزش اندرون و قرحه
امعا علاج بعد از قی و تنظیف معده لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا
و لعاب تخم مرو و روغن بادام شیرین بیاشامند و حریرهٔ ارزن
بآب منفعت بسیار دارد و غذا مرقهای دسم و اخصیه و پالوده که از روغن
گاو و مسکه و روغن بادام شیرین و رب انگور ساخته باشند
مناسب است و انچه با عسل و شکر نیز سود مندست فصل دوم
در بیان مداوات دفلی و سم الحمار نیز گویند و بفارسی خرزهره خوانند
و آن دو نوعست بری و نهری و هر دو را برگ و گل از جمله سمومات
قتالست طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند خشکی
وی در دوم بود و گویند در اول او سم آدمی و جمیع حیوانات است

وآبی که دفلی در او روییده باشد آنست میدان آن همه آدمیان و
حیوانات را مضرات وطبعش درغایت تلخی است وتلخی او
پوشیده نمیکردد که مر وصبر وچهارپایان را درساعت میکشد
وانسانرا بسر حد هلاکت میرساند عوارض غم واندوه بسیار
وسوزش عظیم در اندرون وانتفاخ شکم علاج بعد از قی وتنظیف
معده ولعاب بهدانه واسپغول مروبا روغن بادام شیرین
بیاشامند وخرما وحلبه بروغن وشوربا های چرب پالوده هایی که مسکه
وروغن کاو ورب انکور وقند داشته باشد سودمند است
وانجیر وعسل نیز نافع است وحقنه نرم رطب مناسب است واگر چها
پایی ازان خورده باشد تخم خنکشت را باب جوشانیده بدهند بدود
از مضرات او رهایی یابد **فصل سیوم** در بیان مداوات **کشنیز تر**
هرکاه نصف رطل از آب کشنیز تر خورده شود کشنده است ودر
طبعش خلاف بسیار است بعضی کویند سرد وتر است در آخر
درجه اول تا دوم جالینوس کوید که میل بکرمی دارد ومرکب بود از
قوای متضاده ودیسقوریدوس وروفس وغیر ایشان کویند که سرد است
که اکر سرد نبودی عصاره وی کشنده نبودی ترید وجالینوس کوید
که اکر کرم نبودی خنازیر را تحلیل نکردی واین فعل بانجاصیت میکند

بااز

با ازبهر آنکه جوهر وی لطیف وغوص کننده است وجوهر سرد
غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود بزودی
وفصل سردی وی باقی ماند وروفس کوید که اکر نه سرد بودی حمره را
شافی نبودی عوارض سدر ودوار واختلاط عقل وسبات
وبحوحت صوت وغم وغشی وحدوث حالت سکر علاج طبیخ
شبت وملح ذرانی وزیت قی کنند وبعد از تنقیه معجون سنجرنیا
وشراب صرف اندک اندک بنوشند وافسنتین ودارچینی
وفلفل درشراب صرف کرده بیاشامند وغذا تخم مرغ نیمرشت
با فلفل ونمک وشوربا های کوشت مرغ خانکی فربه تناول کنند
ودوا المسک با اندک فلفل وحلتیت نافع است **فصل چهارم**
در بیان مداوات **سداب بری** ورق سداب صحرایی بارکیز
از بستانی است وطبیعت آن کرم وخشک بود در چهارم
وکویند در سوم عوارض جحوظ عینین وحرقت والتهاب شدید
علاج قی باب کرم وروغن کاو ومسکه یا باب کرم وزیت
وبعد ازان خرما وحلبه در روغن وشوربا های چرب وپالوده هایی
که از مسکه وروغن کاو وقند ودوشاب انکوری پخته باشند
تناول کنند وهمچنین انجیر با عسل نافع است وحقنه نرم رطب نیز

سود مند است **فصل پنجم** در بیان مداوات **کبیکج** و آن نوعی از
کرفس بری است و کف السبع نیز خوانند و گویند که او را انواع بسیار است
نوع اول ورق او مانند گشنیز بود اما از وی بیشتر و لون او سفید زرد
مایل است و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد باشد و ساق
سطبر شود و بدرازی یک گز و دراز تر نیز باشد و بیخ وی کوچک بود
و سفید و بغایت تلخ و گره داشته باشد مانند خربق و این نوع
نزدیک آبهای روان روید و نوع سیوم کوچک باشد و گل
وی ذهبی رنگ بود و آنرا باصفهان موسک گویند و نوع چهارم
بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت همه انواع
مذکوره گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم نهایت
حدت و لذع باشد و از بیرون هر عضو که نهند ریش کند و
جالینوس گوید نشاید که طبیب استعمال آن نماید زیرا که بخاصیت محرق
حرارت قلبست و از سموم قتالست عوارض قرحه احشا و لذع
و سوزش اندرون علاج بعد از قی باب گرم و روغن گاو و مسکه
و دوغ گاو با برف یا سکنجبین با اب کاسنی برف سرد کرده بنوشند
و غذا شوربا های چرب کنند **فصل ششم** در بیان مداوات **مازریون**
و آن دو نوع است یکنوع انخیص خوانند و آن مازریون سفیدست

ویونانی خامالاون لوفس گویند و تفسیر لوفس سفید بود و نوع
دیگر را هفت برگ خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر و از
ورق مورد بزرگتر و سبزتر بود و لون آن بزردی مایل باشد
و در قوت مانند شبرم بلکه اقوی ازوست و آنچه سیاه رنگ
باشد بدتر از همه باشد و دو درم از آن بکشد بود و نوع سیاه
بیونانی خامالاون مالس گویند و تفسیر مالس سیاه بود و طبعش
گرم و خشک بود در چهارم و از تنوعاتست عوارض آن قی و
اسهال خون و لذع شدید در رودها و احشا و درد تمام بدن
و دغدغه و فواق بعد از آن قطع صوت علاج کسر قوت مازریون
کنند بآشامیدن روغن گاو و شیر تازه مرة بعد مرة و نیز
اگر امر صعوبت بهم رساند تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء
الطین دهند و هرگاه که قی و اسهال ساکن شود هر صبح و شام
سکنجبین ساده ده درم با بیست درم کاسنی بنوشند و غذا از
زرشک کنند تا باین سبب سوء مزاج جگر زایل شود **فصل هفتم**
در بیان مداوات **شبرم** و اطبا دیا نیز گویند و آن گیاهی است
که در بوستانها و در کنار جویها و صحرا روید و در شیراز او را
گاو مطرنگ خوانند بدان سبب که اگر گاو او را بخورد بمیرد

وگوسفند هرچند بخورد هیچ مضرت بوی نرسد صاحب منهاج گوید
که گرمست در دوم وخشک در آخر سیوم وحبیش گوید که گرمست
در سیوم وخشک در آخر دوم وببعضی گرم وخشک بود در
چهارم وکشنده بود عوارض سوزش سخت در اندرون و
اسهال مفرط علاج بعد از کسر قوت او بروغن گاو ومسکه وشیر
ودوغ ربوب قابضه مثل سیبی وریباس وقرص طباشیر قابض
وقرص کهربا تناول کنند واگر اسهال خونی عارض شود ربت
آس بیاشامند **فصل هشتم** در بیان مداوات **خانق النمر** در
حقیقتش بسیار خلافست فاما آنچه بتحقیق پیوستست نوعی از مازریون
وازبیخته خانق النمر گویند که پلنگ را زودتر از همه حیوانات میکشد
وطبیعت آن گرم وخشک بود در چهارم عوارض عفونت
در حلق ولهات وسرخی قصبه ریه وخشکی باورم وتصاعد
بخار دخانی از دهان وصدر وظلمت ورطوبت در چشمها
علاج مبادرت بقی واسهال وحقنه کنند وانفحه بزغاله واهو و
گاو وکوهی آشامیدن نافع است وغذا امراق دسمه تناول نمایند
فصل نهم در بیان مداوات قنب وآنرا کنب گویند وآن سه نوع
باشد بری وبستانی وهندی هندی رنگ وجزء اعظم حشیش

الحرافیش

الحرافیش وشرفک واسرار گویند وازوی نوعی بود که مجتمع بود
واگر زیاده استعمال کنند کشنده باشد وشربتی از و یکدرم تا دو
درم بحسب مزاج تناول کنند واگر زیاده ازینمقدار استعمال نمایند بیم
آن باشد که بکشد عوارض خواب سبات وخیالهای فاسد
علاج قی کنند باب گرم وروغن تا آنزمان که چیزی از و در معده
باقی نماند بعد ازان شربت حماض تناول نمایند که بغایت نافعست
والله اعلم **باب پنجم** در بیان مداوات **قشور الکادی** بفارسی پوست
بیخ گویند واو از جمله سموم قتاله عوارض آن درد دهان وزبان
وورم زبان وبود باشد که ری ومعده وامعا نیز ورم کند بجهة
اتصال این اعضا بزبان والتهاب جمیع بدن علاج بعد از قی باب
گرم وروغن شیرج تره بعد اخری لعابات بارده مثل لعاب
بزرقطونا وبهدانه وشیره خرفه بازیت ومسکه مکرر تناول
کنند بالعاب تخم کتان با ماء الشعیر بیاشامند وغذا امراق دسمه
وروغن بادام گرم کرده وپیه آوز وزرده تخم نیمرشت وروغن گاو
وعسل ودوغ گاو کنند وشراب بنفشه هر روز ده درم نافع است
باب ششم در بیان نباتاتی که برگ وتخم ندارند چون کماة وآنرا
انواع است یک نوع ازان مهلک است ونوعهای دیگر مضر ند

وبهر تقدیر احتراز ازینها اولیست و آن نوع که مهلکست فطر و سمارغ
گویند و این نیز چند نوع است آنچه سرخ بود سم قاتل بود و آنچه
سفید باشد فادزهر بود و نوعی از فطر هست که در زیر خم شراب
روید پوست او مهلک است و مغز او را هر که بخورد بیهوش گردد
و گویند سمارغ را هر که بناپاکی خورد نسل وی منقطع گردد و دیگر
فرزندی ازو حاصل نشود و طبیعت فطر سرد و تر است در سوم
و گویند در دوم عوارض وی خدر و سکر و باشد که بکشد و اگر نکشد
هیضه و عسر البول احداث کند و نوع کشنده ضیق النفس و عرق
سرد آورد و در روز بکشد علاج وی بقطعات کند مانند سکنجبین
و نوویخ **باب هفتم** در بیان البان و عصارات و آن مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول در بیان مداوات **افیون** و آنرا لبن الخشخاش نیز گویند
طبعش سرد است در چهارم و خشک است در سوم و اسحاق گوید سرد
و خشک است در چهارم از ادویه قتاله است و سببش آنست که بواسطه
برودت تغلیظ خون میکند و بدین سبب متعذر است که روح در
مجاری جریان نماید و ورم از وی کشنده است و در دور و خصوصا
که در شراب کرده بخورند عوارض سبات و کزاز و خدر و سردی
اطراف و دوار و فواق و تاریکی چشم و غور عینین و ضیق النفس و حلق



دصغ

و ضعف نفس و بسته شدن زبان و بعد ازان کزاز و خناق و عرق بارد
و موت علاج وی بکرات قی کنند بمطبوخ شبت و تخم ترب که در وی
نمک و عسل کرده باشند و بعد ازان مکرر آن حقنه نمایند بآبی که قثاء الحمار
و شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل و روغن و سپید انجیر و روغن یاسمین
و تخم کرفس و رازیانج و زیره و بورق و شحم حنظل در و جوشیده باشند
و اگر ازین معجون که صفتش کرده خواهد شد بخورند نافع است جند بیدستر
و حلتیت و فلفل و ابهل از هر کدام یکجزو فرفیون نصف جزو همه را
کوفته و بیخته بعسل منزوع الرغوه معجون سازند یکمثقال تا دو مثقال
با شراب ریحانی تناول نمایند تجربه یا و تریاق اربعه نیز نافع است
و تدهین بدن بروغن قسط و روغن سوسن آسمانجونی و روغن
حب البان و زنبق کنند و استشمام جند بیدستر آناً فآناً نافع است
و سیر و جوز از تریاقات افیون است هر گاه عوارض او اشتداد
نماید نگذارند که بخواب رود و نتف شعر بدنش کنند و در آب گرم
نشانند تا تشنج عارض نشود و با مرق دسمه تحسی نمایند و خوردن
امخاخ و شحوم و تسخین سر بکمادات و تعطیس بمعطسات نیز نافع است
فصل دوم در بیان مداوات سقمونیا و آنرا محموده گویند و آن عصاره
نباتیست از ینبوعات که برگ آن برگ مورد و درازی نبات وی گز

[illegible]
[illegible] ۶

تا چهار گز بود و شاخهای بسیار از رنگ نخش ظاهر شود و گل وی سفید باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و حرارت وی
زیاده از یبوست او بود و دو درم از و کشنده باشد عوارض غم و اندوه
بسیار و عرق سرد و اسهال مفرط علاج دوغ به برف سرد کرده بیاشامند
و رب بهی و ریباس و سماق کوفته تناول نمایند فصل سیوم در بیان مداوات
لبن اللاغیه بدانکه لاغیه نوعی از یتوعاتست گلی زرد رنگ دارد مانند
گل شبت و ورق او مایل بزردیست و اندک برگ باشد و در
دامن کوهها بسیار روید و چون نباتش را بشکنند شیر بسیار
داشته باشد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و این اسلم از یتوعات
دیگر بود طبعش گرم بود و خشک در سیوم و گویند در چهارم عوارض
اسهال قوی و قی بلغم و صفرا و ماء اصفر علاج بعد از کسر قوت او شیر
گاو و دوغ و مسکه و روغن گاو و رب بهی و ریباس و قرص
طباشیر و قرص کهربا تناول کنند و اگر اسهال دموی عارض شود
قرص کهربا با رب آس بخورند فصل چهارم در بیان مداوات
لبن العشر بدانکه عشر درختی بود اعرابی یمانی و آن از یتوعاتست و نفاخ
وی مانند نفاخ افلی است و نوعی از وست که اگر در سایه او بنشینند
بکشد عوارض سوزش سخت در اندرون و اسهال مفرط علاج بعد

از کسر قوت او بروغن گاو و دوغ و مسکه و شیر و رب سیب قابض مثل
رب بهی و ریباس خورند و اگر اسهال دموی عارض شود قرص طباشیر
حابس با قرص کهربا با رب آس تناول نمایند فصل پنجم در بیان
عصاره ماهودانه و آنرا حب الملوک خوانند و اخر حب السلاطین
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و اگر شیره گیاه او گرفته نوشند
کشنده است و اگر از حب او زیاده از ده عدد تناول کنند مهلک است
علاج آنکسی که خورده باشد چون علاج خربق سیاه کنند باب ششم در بیان
صموغ سمیه و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان مداوات افربیون
طبیعت آن گرم و خشک در چهارم و گویند خشکی او در سیوم است و
سه درم از وی کشنده بود در سه روز و چون خواهند که از درخت اش بگیرند
باید که دهان ببندند تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها ریخته
خواهد شد عوارض استطلاق بطن بافراط و باشد که اسهال خونی عارض
شود و غم و اندوه و قلق و اضطراب و سوزش معده و فواق علاج قی
کنند بطبیخ شبت و آش که بروغن بادام دهن کرده باشند و بعد از آن
روغن گاو و مسکه متواتر بیاشامند و آب انار رش و سیب و دوغ به برف
سرد کرده نافع است و بعد از آن معالجه کسی که قرون السنبل خورده باشد
بعمل آورند فصل دوم در بیان مداوات تافسیا بفارسی از وی سداب

کوهی خوانند و آن صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب بری است
و سداب بری حرمل است و سداب کوهی که آن برگ حرمل ماند بلکه تیز
درازتر و پهن‌تر و شاخهای او درازتر بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم
آن بشکل تخم سداب بود طبیعت آن بغایت گرم باشد و گویند گرمی
در سیوم باشد عوارض احتباس بول و براز و ورم زبان و حرقت حلق و
معده و جحوظ چشم و حمرت روی باشد که ضیق النفس و صغر نبض و
غشی عارض شود و علاج بعد از قی آب گرم و مسکه و روغن و شیر تازه
غرغره بروغن گل و شیر تازه کنند و بعد از آن گلنگبین و سکنجبین و علک
البطم تناول کنند و تریاق صل المحروث است و آن [illegible]

مقاله سیوم در بیان سموم حیوانی و آن مشتمل بر چهار باب است باب اول
در بیان مداوات حیواناتی که خوردن آن سبب هلاک میگردد و آن
پنج فصل است فصل اول در بیان مداوات ذراریح بدانکه ذراریح حیوانیست
از مگس بزرگتر و بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ است و
نقطهای سیاه دارد در حوالی همدان و گرمرود بسیار است و بر نبات
[illegible] نشیند و در صحراهای آنجا و بسیار باشد طبیعت او بغایت گرم و
خشک باشد در دوم و خوردن یکی از وی کشنده باشد عوارض آن
ورم قضیب و زهار و نواحی آن و قرحه مثانه و حرقت بول و احتباس

بول و قادر نباشد که بول کند و اگر باشد بول خون کند و پارهای گوشت
بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل
و سوزش حلق و افتادن بهنگام برخاستن و غشی و تاریکی چشم
و تب حاد و طعم دهان بشکل طعم قطران باشد علاج مکرر قی کنند باب گرم
و روغن شیرج و طبیخ انجیر و بعد از آن شیر تازه و لعابات بارده مثل
لعاب بزرقطونا و بهدانه و شیره خرفه با زیت و مسکه با لعاب
تخم کتان با ماء الشعیر بیاشامند و غذا امراق دسمه و پیه اوز و زرده
تخم مرغ نیمبرشت و روغن گاو و عسل و روغن بادام شیرین و دوغ
گاو کنند و هر روز ده درم از شربت بنفشه بنوشند که نافع است
و روغن گل با سفیده تخم مرغ مخلوط کرده در احلیل چکانند و از تریاقاتش
حب کاکنج و گل مختوم است فصل دوم در بیان مداوات ارنب بحری و بفارسی
خرگوش دریایی گویند و آن حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ
رنگ و بر روی سنگ پاره باشد گوشت و خون او کشنده و
بغایت قتال است عوارض قی و عطش و بول خون و ضیق النفس و
حمرت عینین و سعال یابس و نفث دم و یرقان و وجع کلیه و ورم
بنفشجی رنگ و عرق منتن و اشمیزاز از ماهی و نادر باشد که از این علت
نجات یابد و اگر خلاص شود بمرض سل گرفتار گردد علاج قی کنند

متواتر آب گرم و روغن شیرج وبعد از آن شیر خر و شیر زنان که
از پستانهای آنها و قضبان خبازی و خطمی تناول کنند و بول آدمی
که کهنه شده باشد درین باب نافع است وعلامت خلاصی از ان
مهلکه آنست که از دیدن ماهی نترسند و بخورد فصل سیوم در بیان مداوات
وزغه و حربا گوشت هر دو قتال است و وزغه را بلع کند و بعضی گویند
وزغه حرباست و بفارسی آنرا آفتاب پرست گویند چرغزه نیز گویند از
حلپاسه بزرگتر است و بزبان اهل گیلان بزمجه خوانند و همیشه توجه بسوی
آفتاب دارد عوارض قی و درد دل علاج قی کنند بطبیخ شبت و روغن
شیرج وبعد از آن شیر تازه و لعابات بارده و شیره خرفه و بارتنگ
وسکنجبین ساده و غذا امراق و سمه و زرده تخم مرغ نیمبرشت و باقی معالجه
ذراریح خورده کنند فصل چهارم در بیان مداوات ضفدع بفارسی بزغ
و قربغه گویند و او بری و بحری بود خوردن بری کشنده است خاصه
آنچه سبز رنگ و سرخ رنگ و بحری نیز کشنده است گویند چون
ضفدع با خون او بر دندان بنشیند بیفتد و صاحب کتاب اختیارات
گوید اگر چارپایی در میان علف ضفدع بخورد تمام دندانهای او بیفتد
عوارض تیرگی چشم و دوار و خناق و عسر النفس و کمودت لون و
ترهل بدن و حرقت حلق و نتن رایحه دهان و اختلاط عقل و غشی و قذف

سمی و تشنج علاج قی بآب گرم و زیت در حمام روند و عرق کنند و
در آبزن گرم نشینند تا تشنج نشود و تدهین بدن بروغن قسط و بان
و ناردین و زنبق کنند فصل پنجم در بیان مداوات سالامندرا این نام
یونانیست و بعربی حرذون خوانند مانند سوسمار است و گویند نوعی از
عظایه است که بسمندر مشهور است و در کاشان نوشاد بسیار بود و دم
کوتاه دارد و بزرگتر از سام ابرص باشد اما گردنش باریکتر و رنگ او
ابلق باشد و سیاه و زرد نیز گویند چون در آتش اندازند نسوزد اگرچه
در تون حمام اندازند بلکه آتش را فرو نشاند و چون سنگ بر
وی زنند کارگر نبود و از جمله سموم قتاله است عوارض درد سخت در معده
و احتباس بول و کزاز و ورم شکم و زبان و زوال عقل و سیاه گشتن
لون اندام مثل رنگ بادنجان علاج او همچون علاج ذراریح خورده است
باب دوم در بیان مداوات بعضی از اعضای حیوانات و آنچه از ایشان
بهم میرسد و از سموم مهلکست و آن مشتمل بر نه فصل است فصل اول
در بیان مداوات مراره افعی بفارسی زهره افعی گویند و طبع او گرم
بود و کشنده و مهلک باشد و نادر باشد که معالجه نفعی کند و اگر آنچه
ساعت متجاوز نماند امید رستگاریست و بهر حال از معالجه دست
باید کشید علاج متواتر قی کنند بآب نیمگرم و شیر تازه و روغن گاو

بسیار و بعد از تنقیه معده تریاق کبیر و مثرودیطوس تناول کنند
و انفع همه فادزهر مجرب است و دواء المسک نیز نافع است و آنجا ر
شراب با دواء المسک شیرین و ثمار اللحم که از فزع باشد و شراب
با اندکی عسل و دواء المسک مفید است و اگر تو آن نفس و غشی عارض
شود امید خلاصی نیست و همان وقت خواهد رفت **فصل دوم** در بیان
مداوات **مرارة النمر** بفارسی زهره پلنگ خوانند کشنده است
در حال و اگر از سه ساعت تجاوز کند امید حیات بود یا بی باشد
عوارض قی صفراوی و کرانی و زنجاری و یرقان و آمدن بوی صبر از
بینی و دهان **علاج** متواتر قی کنند باب گرم و شیر تازه و روغن
گاو و بعد از تنقیه معده تریاق طین مختوم که مخصوص است بخوردن
مرارة النمر تناول نمایند و صفت تریاق مذکور اینست طین مختوم و حب
الغار از هر کدام دو درم انفحه آهو چهل درم تخم سداب و مرصافی از هر کدام
یکدرم و نصف همه را کوفته و بیخته با عسل منزوع الرغوه معجون سازند
شربت دو مثقال **فصل سوم** در بیان مداوات **مرارة الکلب الماء** بفارسی زهره سگ
آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی از آن بخورد بعد از یکهفته بکشد **علاج**
بشیر گاو و روغن گاو و خطمیانای رومی دارچینی و پنیر مایه
خرگوش کنند و بدن را بروغن خوشبوی تدهین نمایند و تلطیف

تدابیر

تدابیر کنند **فصل چهارم** در بیان مداوات **مرارة الارنب البحری** بفارسی
زهره خرگوش دریایی گویند و او بخاصیت و بقوت مانند زهر افعی
باشد **علاج** قی کنند متواتر باب نیم گرم و شیر تازه و روغن گاو و بعد
از تنقیه معده تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فادزهر مجرب و دواء
المسک سودمند است و شراب با دواء المسک شیرین و ثمار اللحم که
از گوشت فرغ باشد نافع است **فصل پنجم** در بیان مداوات **دم
الثور الطری** بفارسی خون گاو تازه خوانند و او از جمله سمومات قتاله است
عوارض خناق و ورم لوزتین و عسر النفس و سرخی زبان و غثیان بسیار
و غم و اضطراب و غشی و تاکل اسنان **علاج** بحقنه و اسهال کنند
و تنقیه بقی خطر دارد زیرا که گاه باشد که آنچه بحلق فرو خزیده باشد که هم حلق
گنجایش آن نداشته باشد و بدین سبب خناق عارض شود و بمیرد و
بعد از حقنه و اسهال تقویه با دویه جمود و فسردگی خون کنند مثل بیخ
انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر و سرکه و فلفل و انفحها
در سرکه و تخم کرنب و عصاره عوسج **فصل ششم** در بیان مداوات
عرق الدواب بفارسی عرق چهارپایان خوانند و آن عرقیست
که از چهارپایان بچکد و آن مضر است و کسی بخورد دبیر هلاکت رساند
و در کتب معتبره او را مهلک نیز گفته اند و هر چند که مزاج آن حیوان

از اعتدال انسانی دورتر باشد ضرر او نیز بیشتر و ظاهرتر است عوارض
سبزی رنگ و ورم زبان و روی و سیلان عرق منتن از زیر بغل
علاج قی کنند بآب نیمگرم و روغن شیرج و بعد از قی متواتر شراب
با روغن گل بیاشامند و از تریاق فاروق و طین مختوم است فصل هفتم در بیان
مداوات طرف ذنب الابل بفارسی دم گاو کوهی خوانند و گوزن
نیز گویند و طرف دم او زهر است عوارض آن غثیان و اندوه و بحت
و غشی علاج قی کنند بآب گرم و روغن شیرج و اگر بروغن گاو و روغن
شیرج قی کنند بهتر باشد و بعد از تنقیه معده فندق و پسته خورند
فصل هشتم در بیان مداوات جندبیدستر بفارسی خایه سگ آبی گویند زیرا
بفارسی خصیه را خایه گویند و جند معرب آنست و بیدستر سگ
آبی باشد و قندز بحری و هزدو و خز بیان خیز گویند طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و آنچه سیاه رنگ و زنخ بود از
یکدرم آن کشنده بود و بعد از یکروز و صاحب منهاج گوید اگر
وی کشنده بود در روز عوارض آن مانند عوارض سرسام علاج قی کنند
بطبیخ شبت و فودنج و سپستان و نمک و عسل و بعد از قی حماض اترج
تناول کنند که پادزهر اوست و لیمو و سرکه و دوغ گاو و برف سرد
کرده نافع است و از تریاق فاروق شیرخوار است فصل نهم در بیان

مداوات

مداوات دم جامده خون بسته را گویند اگر خون در معده یا مثانه یا سینه
یا امعا یا در غیر آنها جمع گردد و ببندد کیفیت سمیه عارض شود و خونی
که در خارج بدن بسته گردد از آن مهلکتر و قاتلتر است عوارض زردی
لون و صغر نبض و سقوط قوت و استرخاء کل بدن و غشی متواتر و سردی
اطراف و خناق علاج اگر هنوز خناق عارض نشده باشد قی
کنند و بعد از آن پنیر مایه خرگوش و شیر انجیر و سرکه صادق الحموضه
و حلتیت و خاکستر چوب انجیر دهند و از تریاق فاروق شیر بر است
باب سیوم از مقاله سیوم در بیان مداوات حیواناتی که از نهش و
لسع آنها سمیه در بدن حادث شود و آن هشت فصل است فصل اول
در بیان مداوات ملسوعین بطریق کلیه و اجمال باید آنکه هرگاه کسی ندانسته
باشد که او را از کدام جنس حیوان گزیده سزاوار آنست که اولا مافوق
موضع گزیدگی را همان لحظه ببندد و بسیار بمکد و آنگه موضع گزیدگی را
بمکد باید که دهان بگلاب و روغن گل و سرکه بشوید و بعد از مکیدن
متواتر محجمه بار بغیر شرط بموضع گزیدگی بگذارند و باشد که محتاج شوند
بشرط آن موضع و آن وقتی است که بقعر عضو غوص کند و اگر ممکن شود
ارسال علق از شرط و مکیدن مستغنی است اگر ماده سمیه در جلد باشد
اگر چه جراحت سینه شق کرده بهمان گرمی ببندند بسیار منفعت
خواهد کرد و هرگاه ملسوع ادراک نماید که درد و وجع و توقف دارد و بقعر

بدین نوع عمل نکنند امید رستگاری است بآسانی و اگر وجع هر لحظه
بعمق بدن سرایت کند و زیاده شود باید که بادویه مجربه جذابه مر
زهر را ضماد کنند همچو زرق تازه کبوتر و فوتنج و کبریت و بول
و خاکستر چوب انجیر و سرکه و زفت و نمک و نطرون و سیر
بری و سنگ بز یا آنبوره و عسل و زیت ضماد کنند و نگذارند که
موضع گزیدگی تا شفای کلی التیام بسته مندمل گردد و تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق اربعه خوردن نافعست و بعد از آن نظر کنند باعراض
حادث ملسوع شده و تحقیق نمایند که از موذیات کدام جنس او را
از تریاقی که مخصوص بگزیدن اوست ملسوع دهند **فصل دوم** در بیان
لسع حیات بفارسی مار یا گویند بدانکه اصناف حیات و تسم منقسم
بسه قسمند **قسم** اول آنست که از شدت و قوت زهر مهلت نمیدهد
از وقت گزیدن زیاده از سه ساعت و هیچ علاجی نیست
گزیدن او را اگر قطع عضو ملسوع یا داغ کردن بلیغ با آتش یا روغن
و این تدبیر با قطع است و این صنف بسیار است یکی از انها را
مکلله گویند درازی او یک شبر یا دو شبر باشد و سر او تیز و چشمهایش سرخ
و لونش سیاه بود و بعضی تا یک اندازه آدمی و سایر حیوانات را
میکشد و کسی که نزدیک بآن میت کند او تیز میرد هر گاه طایری
محاذی مسکن او شود از هوا بزیر افتد و بدین صفت مار در بلاد

ترکستان

ترکستان میباشد و از فضل کرم الهی این مار بر مردم ظاهر نمیشود
مگر در اوقات معین و اهل آن موضع آن اوقات را مضبوط کرده اند
دارند و احتراز مینمایند و صنف قسمی از دست و دیگری را **براقه** گویند زیرا که
دیدها نهار بهم میفشارد و آب دهان بجانب آدمی و حیوانات می انگند
مجرد بوی آب دهانش حیوانات میمیرند و دیگری را **وثابه** خوانند زیرا که
خود را بجانب مردم می اندازد و دیگری را **طفاره** گویند زیرا که وثوب
او بسمت بالاست و دیگری را **اعشه** میگویند زیرا که هر کرا بگزد از مسام
خون از مسام و منافذ مینماید و دیگری را **مقرنه** میخوانند طول او یکذرع تا
دو ذرع است و بر سر او دو نتو و بر آمدگی است مانند شاخ و
لون او همچون لون ریگست و دیگری را **دساسه** میگویند زیرا که خود را در
ریگ پنهان میکند و در ریگ سیاحت مینماید چنانکه ماهی در آب
و از نیش او هیچ حیوانی رهائی ندارد و دیگری را **معطشه** گویند زیرا که هر کرا
بگزد تشنگی برو غالب شود و بهیچوجه تشنگی و حرارت او تسکین
نیابد بلکه متصل آب بخورد تا آنکه بدنش منتفخ شود و بمیرد نعوذ بالله
من شر هذه کلها **و قسم دوم** متوسط السم است و آن از اصناف
افاعی اند و سایر مارها و افعی ماریست که میانش غلیظ و گردنش باریک
و سرش پهن بود و غیر منقط باشد بسواد و بیاض قسمی از افعی را

معطشه مرد

ملوطیه میگویند زیراکه ماوای او در جاییست که درخت بلوط بسیار
باشد و این در غایت خباثت است و از لسع او انسلاخ جلد
عارض شود چنانکه مار پوست می افکند و کسی که با ملسوع مخالطت کند
یا معالجه نماید و نیز پوست می اندازد و از خبائث ماریست که او را
جاورسیه میگویند زیراکه لون او شبیه است بزردی جاورس و از
لسع او اعراض ردیه مثل اعراض افاعی عارض میشود و دیگر را رقشا
گویند و این ملون بالوان مختلفه است و کسی را که بگزد در روز دوم بکشد
و از گزیدن او تفتیت جگر و معا عارض میشود و دیگر را حُلّاف
میخوانند بجهت سرعت حرکت او و از لسع او فواق و تغیر لون و خدر
و برد اطراف و سبات و انقباض اجفان و خفقان شدید عارض
میشود و ملدوغ در روز هلاک میگردد و دیگر را نکازفه [?] گویند و این
ماریست که در غایت ردائت است و هر را بگزد از جمیع مسام خون
منفجر میگردد و وجع مفاصل و قی و ورم و سقوط اسنان عارض
میشود و در روز اول هلاک میگردد قسم دوم آنست که او را سم
قوی نیست و ضرر نیش کمتر بسبب جراحت و آن ماریست
بزرگ جثه و او را تنین گویند و کوچکترین اصنافش پنج گز تا
سی گز و بیشتر هم استماع افتاده و او را نیاب بسیار است و میگویند

در بلاد حبشه بسیار میباشد و در بلاد هند نیز شنیده شد که
از این قسم پیدا میشود و رویهای اینها زرد و سیاه و دندانهای ایشان
در غایت فراخی و ابروها نیز دارند که چشمهای ایشان از آن میپوشد
و بر گردنهای ایشان موی غلیظ بر آمده و از گزیدن اینها اندک وجع
عارض میشود و بعد از آن سوزش بهم رسد و ذکر آنها از اناث بد
تر است و علاج موضع گزیدگی مثل علاج قروح ردیه است و اعراض
لسع افعی آنست که از موضع گزیدگی خون بر آید و بعد از آن صدید غلیظ
و باشد که ابتدای آب زیتی براید و بعد از آن زنگاری و نزدیک
موضع لسع ورم حار احمر و بثور و نفاطات مثل آبلهایی که از سوختن
آتش بهم رسد ظاهر شود و خشکی زبان و دهان و سوزش و التهاب
در احشا و بدن و تب و نافض شدید بعد از آن عرق بارد و فساد
لون مایل بسبزی و تواتر نفس و غشی و فواق و قی مره صفرا و عسر البول
و ثقل در صلب و بعد از آن عرق و رعشه شدید و اکثر آنست که در
روز سیوم هلاک شود و گاه باشد که تا روز هفتم بکشد علاج اول
فوق موضع گزیدگی را محکم ببندند تا بدیگر اعضا سرایت ننماید و
اگر افعی از جنس ردی باشد مثل ملوطیه فاضلترین قطع عضو است
اگر ممکن باشد زیراکه استخلاص همین در قطعست چنانکه از جالینوس

نقل شده که او گفت مردی را دیدم که در انگورستان کار میکرد
ناگاه او را افعی بگزید همان لحظه انگشت خود را بمنجل قطع کرد و از آن
او نجات یافت و اگر قطع ممکن نباشد موضع گزیدگی را وسیع کرده
محجمه بر بالای او را بگذارند و ستوار مص کنند تا گوشتهای آن موضع
بهم جمع شوند و بعد از آن موضع را سخت بفشارند و اگر بدهان
مص آن موضع کنند باید که اول دهان را بشراب ریحانی بشویند
و بروغن گل مضمضه کرده مص کنند و بر موضع گزیدگی ادویه غذائیه
و محرقه سموم بگذارند مثل سیر و پیاز و قطران و زفت و فرفیون
و جاوشیر و ثافسیا و نیکوترین معالجات مبادرت کردنست
بتریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افعی و اگر اکثار در آشامیدن سیر
و شراب عتیق نماید بسا باشد که مستغنی از جمیع معالجات گردد و
همچنین کندنای سبز و باز با شراب و حرمل از ادویه مجربه است
گزیدگی افعی را و مغز تخم اترج نیز نافع و از ادویه قویه که خاص است بگزیدگی
افعی این معجونست انیسون تخم کشوث و فلفل از هر کدام ده درم پوست
زراوند مدحرج جند بیدستر از هر کدام پنج درم کوفته و بیخته بشراب
معجون سازند و مقدار سه درم با شراب بخورانند و اگر خروسی را سینه
شق کرده همچنان گرم بر موضع لسع ببندند جذب سمیت کند و

وتسکین وجع نماید و اگر گوشت ابن عرس نمکسود کرده سه درم با شراب
بخورند یا خون سلحفاه بحریه بنوشند مفید است و لازمست که ملسوع
روغن گاو کهنه بسیار دهند زیرا که بسیار شده که بخوردن روغن
گاو کهنه نجات یافته اند و ملسوع را در آبزن از شیر تازه نشاندن
سودمند است و نگذارند که بخوابد و بیخ حرمل نیم مثقال با شراب
مفید است و این معجون نیز او را نافع است حب الغار اصل السوس
الاسمانجونی المربی فی الزنجبیل زراوند مدحرج از هر یک پنج درم وقاق
کنند سداب بری از هر یک چهار درم آرد کرسنه سه درم کوفته
و بیخته بشراب معجون سازند و یک مثقال از آن با شراب بخورند و دو
مثقال حلتیت با کوفته شراب نوشیدن مفید است و مرهمهای
شویه نیز نافع است بهر حال ملاحظه نمایند که اموری که بر موضع گزیدگی
عارض شده عظیمتر یا آنچه بر جمیع بدن عارض شده از غشی و سقوط
قوت اگر او عظیمتر باشد ترک خوردن تریاقات و سایر ادویه کرده
اهتمام بر موضع لسع نمایند و اگر ثانی اقوی است استعمال تریاقات
و سایر ادویه مجربه درین باب خواهند نمود و بعضی از اطبای بزرگ
نقل کرده اند که اگر کسی پیاز را مضغ کند و آب آنرا بلع کرده ثفل آنرا
بر موضع گزیدگی ضماد کند از هلاکت امان یابد باذن الله تعالی

٣٧

فصل سیوم در بیان مداوات عقرب بدانکه عقرب نه صنف است
سفید و زرد و سرخ رملی و سبز و اکهب و ذهبی و سیاه
و زیتونی و انثی او بزرگتر و فربه‌تر از مذکر اوست لیکن نیش او
باریکتر است و مذکر باریک و نحیف میباشد فاما نیش او غلیظ‌تر
از نیش اناث ماده است و لدغ مذکر اسلم از لدغ انثی است و خطر
کمتر دارد بخلاف حیات که عکس اینست گویند نوعی از عقرب
پرنده است و نوعی رونده و نوعی را اشناکنند و طبیعت عقرب
سرد و خشک و نیشی که بدان زخم میکند مجوفست مانند نای بارد
و سر وی کج بود چون او را بزند زهر از میان نیش بیرون آید و او
خبیث حشرات و با مار دشمنی دارد و گویند بیهوشی و خفقه میش زند
تا آنگاه که عضوی متحرک شود و عقرب جری کوچکست و تیره رنگ
بسرخی مایل باشد و در سر وی خاری سفید بود که بدان نیش
بزند و جسم وی خارناک و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از
لدغ او همان الم حاصل شود که از لدغ عقرب بلکه سخت‌تر و نوعی دیگر
هست که او را جراره گویند در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر
مکرم می باشد و جثه او کوچک بود و او از ذنب خود میکشد و بدین
سبب جراره گویند و سم این نوع بغایت حدت دارد و از لدغ او همان

دق

دقت کس اخبر نمیشود بلکه بعد از یکروز یا دو روز مطلع میگردد و وقت
که ملدوغ از سمیت او نجات یابد و بعد از دو روز از گزیدن غم
و اضطراب و تغیر لون عارض شود و گاه باشد که یرقان کند
و زبان متورم شود موضع لسع متقرح گردد و بول خون کند و اعصاب
عارض شود و غشی و خفقان بهم رسد و قدما از علاج و خبری نگفته اند
تمامکه نیافته اند اما متاخرین اطبای عسکر مکرم معالجات او حراوجی که
بعد ازین نگارش می یابد نموده اند و حکما نقل کرده اند که عقرب را
شش خرز بعضی خرزه و بعضی را پنج خرزه میباشد و این نوع سلک
از دیگران و عوارض ورم عضو ملدوغ و باشد که صلابت بهم رساند
و سرخ شود و وجع و درد پیدا کند و اشخص ملدوغ در بدن خود
حالات مختلفه احساس نماید چنانکه گاهی سردی بسیار و گاهی گرم
و سوزش سخت ادراک میکند و چنان می یابد که بسوزنش میزنند
و بعد ازین حالات عرق سرد و اختلاج شفه و قی کردن اخلاط
لزجه و قشعریره و ارتعاد و سردی اطراف سیما طرفی که مایل بعضو
ملدوغ باشد خفقان و استرخای جمیع بدن و باشد که نعوظ نیز
و امتداد قضیب و نفخ شکم عارض شود و گاه باشد که ضراط بهم رسد
خصوصا وقتی که گزیدگی بطرف اسافل بدن باشد هر چند رواه عقرب

بیشتر اعراض مذکوره زیادتر علاج بالای موضع گزیدگی محکم ببندند و
عقرب را کوفته بران موضع ضماد کنند اگر ممکن باشد و مکیدن موضع
بنمک و جاورس گرم کرده کنند و تضمید ادویه حاره لطیفه سریعة الالتهاب
مثل حلتیت و سیر و عاقرقرحا در عار الحذاق مفیدست و بهترین ادویه
درین باب مغز فندق است و ضماد کردن تخم کتان و کبریت زرد
و نمک و علک البطم و تدهین بروغن زیتون و فرفیون و خربیان
و تکمید بجزق کرده باتش یا آب گرم مفیدست و همچنین بتضمید
تریاق و خوردن تریاق اربعه و تریاقی که مخصوص بلدغ عقربست صفتش
زراوند طویل و خطیانا و حب الغار و پوست بیخ کبر و بیخ حنظل
و افسنتین نبطی و عروق الصفر و قاقشر همه را برابر گرفته نرم کوبند
و با عسل منزوع الرغوه معجون سازند و شربت یکمثقال تناول کنند
ولعیه بربریه را در گزیدگی عقرب غایت نفع است و دوایی درین
باب که بقوت و عمل تریاق باشد انیسون و جوز بوا از هر یک ده درم
برگ سداب خشک و حلتیت و مرمکی هرکدام پنج درم همه را برابر گرفته
و نرم کوفته با انجیر خشک معجون سازند و سه درم ازان تناول نمایند
صفت تریاق دیگر برای لدغ عقرب که عدیم المثل است بیخ کبر
و افسنتین و زراوند طویل و زراوند مدحرج طرخشقوق همه اجزا را

برابر گرفته نرم کوفته و بیخته و با عسل منزوع الرغوه معجون سازند
اطفال را دو دانگ و بزرگان را چهار دانگ بدهند و اگر موشی را
شکم شق کنند و بر موضع گزیدگی به بندند بسیار نافع خواهد
بود و همچنین ضفدع و ضماد کردن بیخ حنظل و ملح البول مفیدست
و همچنین تخم کتان و تخم خطمی با نمک یا شیر انجیر نارسیده نافع است
علاج عقرب جراره آنچه معمول اهل عسکر مکرم است آنست که فصد
بکنند و خون بقدر قوت و واجب اخراج نمایند و همان وقت
ملدوغ را شیر تازه بخورانند و نیکوترین معالجات مجرب سوق سیب
با آب سرد خوردنست و ریکس تر مفیدست و وضع محاجم بر
موضع لسع و مکیدن بوی تا آنکه سم منجذب شود و ضرورست که آن
موضع را با ادویه حاره مقرحه مثل فرفیون و جند بیدستر طلا
کنند و گرداگرد آن موضع را بگل ارمنی و سرکه طلا نمایند و ماء الشعیر
و دوغ بنوشند و اگر التهاب و سوزش سخت عارض شود
تسکین آن بمیاه فواکه و عصاره آن برف سرد کرده نمایند و اگر خفقان
عارض شود شراب سیب شامی و دوغ ترش با اقراص کافور بنوشند
و اگر کرب و غم اشتداد کند آب فواکه با روغن گل برف سرد
کرده بنوشند و هرگاه احتباس طبیعت عارض شود حقنه کنند

وهرگاه بول خون حادث شود فصد نمایند وهرگاه ورم زبان ظاهر
شود رگی زیر زبان بگشایند وغرغره بآب کاسنی کنند وتغذی
بآب انار یا حوزه یا صفیره یا گوشت جوجه مرغ مناسب است وتریاق
عسکری درین باب نافعست صفتش اینست پوست بیخ کبر وخطیانا
وافسنتین رومی وزراوند مدحرج وطرخشقوق یابس همه را برابر
گرفته نرم بکوبند باعسل منزوع الرغوه معجون ساخته شربتی دو درم
بیاشامند صفت قرصی که اطبای عسکری بکرم ترکیب نموده اند
طرخشقوق یابس وگل سیب ترش گزبره یابس همه را برابر گرفته بکوبند
وبآب سیب یا آب گشنیز اقراص نمایند وشربتی دو درم یا ده درم
بشربت سیب ترش بیاشامند وسزاوار آنست که در معالجه عقرب
جراره بتهاونی نشود زیرا که اثرش بعد از دو روز یا بیشتر ظاهر
میشود ولازمست که عقرب گزیده را از اشیای منفخه سد [illegible] احتناب
فرمایند خصوصا کرفس چه کسی که کرفس خورده باشد وعقرب او را بگزد
امید نجات نیست والله اعلم بحقایق الامور **فصل چهارم** در بیان لذع
ولسع **رتیلا** بدانکه رتیلا شش نوع و بدترین همه مصریه است که بزرگ
جثه باشد بقدر مگسی که شب گرد چراغ میگردد و دیگری از آنها سرخ است
وشکل عنکبوت تند یرو دیگری سیاه دخانی است شبیه بدانه انگور

ودیگری

ودیگری قطائی ودیگری سفید است ومدور شکم کوچک [illegible]
نوکیه یعنی پشت او مخطط بخطوط براقه است ودیگری زرد رنگ
زعباد است وبعضی دیگر نملیه است یعنی شبیه نمل که گردنهای سیاه
وپشتهای سفید منقط بالوان مختلفه دارد وبعضی دیگر زنبوری سرخ
رنگست که شبیه بزنبورات وهر یکی از انواع نوشش این اصناف را
خواصی است علیحده امّا سرخ رنگ را وجع اندک وخارش که
زود بهم تسکین **وسیاه وقطائی** را وجع سخت با سردی بدن وعرق
سفید را استرخای بدن ووجع اندک با خارش واختلاف شکم
کوکبیه را استرخای بدن **وزرد زعباد** را وجع سخت ورعشه بسیار قوی
وانتفاخ شکم وعرق وباشد که بزردی بکشد **نملیه** را سوزش
وخارش وناخن **زنبوریه** را سوزش وخارش بسیار باغثیان و
کزاز وسستی وضعف زانوها جالینوس میگوید که لسع رتیلا
عوض نمیکند چنانکه از عقرب علاج جمیع انواعش مص موضع لسع
وجذب هر یا بادویه جذابه ونطول کردن موضع گزیدگی بآب گرم
وتریاقاتی که در لسع عقرب مذکور شده بکار بردن وبحمام وابزن
داخل شدن واندفان در رمل وخاکستر گرم وتضمید موضع لسع
بزرگی ونمک وخاکستر چوب انجیر ونوره وقلی که بآب گرم خمیر

کرده باشند نافعست و اشقاف شونیز و تخم کرفس و آشامیدن
دوار الحلتیت و تریاق مخصوص رتیلا که صفتش اینست بگیرند
فلفل و زراوند و بیخ سوسن آسمانگونی و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و
کمون سیاه و نطرون قماع الرمان و انفحة الارانب و دار چینی
و سرطان نهری و میعه و عصاره خشخاش و حب البلسان از هر یک دو درم
ده درم کوفته و بیخته با عصاره کبر اقراص سازند شربتی دو درم استعمال
نمایند **فصل چهارم** در بیان لسع و نهش **عناکب** و آن چهار نوع میشود اما
نوع اول را اعراض ردیست مثل حدوث ریاح در شکم و قراقر و
قشعریره و سردی اطراف و انتشار قضیب علاج این نوع عرق کردنست
در حمام و بعد از آن شونیز سه اسفید سعد از هر یک پنج درم با شراب
صرف قوی نوشیدن نوع دوم معروفست بعنکبوت و آن
عنکبوتیست سیاه و کوتاه پای و هرگاه چیزی پیش روی او دیده شود دید
مقابله کند اعراض لسع او خارش در اکثر مواضع بدن و حمی مطبقه
و سیاهی موضع گزیدگی بخلاف سایر عناکب علاج جلاب خورند
با سکنجبین بباده یا تمر هندی یا آب طبیخ هندی و تلیین طبیعت
کنند بمطبوخ فواکه و فصد بقدر قوت لازمست و تغذی بماء الشعیر
و مزورات حامضه مناسب و اگر موضع لسع عفونت پیدا کند

لحوم فاسده را از آن موضع بحدید بردارند و باقی تدبیر مثل تدابیر
قروح ردیه فاسده بعمل آورند نوع سیوم که معروفست بعنکبوت
سفید رنگست و نقطهای سیاه دارد و صید مگس میکند و
هنگام صید بطرف مگس بجهد و از جهت جهدش میخوانند و این
نوع سلیم اللسعه است اعراض خارش است و بس علاج حضض را
بروغن گل و سرکه کهنه یا بیخ کرفس در وی جوشیده باشند طلا کنند نوع
چهارم که معروفست بث و این پاهای بسیار دراز دارد اعراض او
وجع معده و قی و عسر البول و الیرقان و این نوع قاتل است علاج او
مثل علاج رتیلاست **فصل ششم** در بیان لسع و لدغ **قمله النسر**
است و این جانور مانند قمله یا نخود قرداد کوچک و گزندگی او
بنظر در نمی آید بسبب کوچکی عوارض بول خون و رعاف و قی
خون از معده و سینه و درد بیخ دندانها و باشد که عوارض مذکوره
نوعی اشتداد نماید که قبول علاج نکند علاج سویق سیب با آب
سرد یا رب سیب و رب سفرجل و لیمو بر قرص کرده بیاشامند
و غذا بماء الشعیر کنند و جمیع مطفئات خصوصا وقتی که سوزش و
گرمی و انبعاث خون اشتداد کند نافع است و موضع گزیدگی را
بعاد زهر و عصاره حی العالم و صندل سرخ طلا کنند و آشامیدن

کاوی و شیر زر و سکنه و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصاره خرفه
و بزر قطونا و لعاب او و آجبن و آب کاسنی و مار الخیارین و
مار البطیخ الهندی و مار الرمانین هر کدام حاضر باشد مفید است
فصل هفتم در لسع زنبور و آن دو نوع است صغار و کبار از نوع
کبار صنفی است که سرش سیاه است و دو وایر بسیار بر ابرهم
از سمت نیش او واقع شده و باشد که از گزیدن او تشنج و ضعف زانوها
عارض شود و صنفی دیگر هم از کبار هست یافت میشود مسمی سیارتی
بواسطه حدت و حرارت او و مشابهت لون او برنگ باز و این
بد است از گزیدنش الم شدید و تا کل گوشت عارض شود و از
خواصش که هرگاه بر بوش مرده واقع شود و بعد از آن کسی را بگزد
همان روز بکشد علاج توسیع موضع لسع کنند بسر سوزنی و بعد از
توسیع بکر ریص آن موضع نمایند و هرگاه وجع اشتداد کند او را
صعوبتی بهم رساند یکدرم مرزنجوش و سه درم گزبره یا لسبه تناول کند که
فی الحال تسکین وجع میکند و این مجربست و احتمال شافی خ
مفید است و موضع کندکی را بآب حنازی و آب بادروج و آب
عنب الثعلب یا کنجد کوفته یا برگ کنجد کوفته ضماد کنند و ضماد و خنجر
و سرکه و گل خرو آب غوره و ضماد احشا البقر مفید است یا آنکه

لحظه بلحظه پاره کتانی را بآب برف تر کرده بر موضع گزیدگی بگذارند
یا آنکه بران موضع آب برف پیاپی میریخته باشند تا زمانی که خدر
ظاهر شود و نوشیدن مار الخیارین و مار القرع و مار البطیخ الهندی
و مار الرمانین و مار التفاح الحامض مفید است یا تجرعه سرکه یا آب عنب
بیاشامند و از مجربات است که اگر عضو ملسوع بآب گرم ساعتی بگذارند
و بعد از آن دفعه بآب برف بگذارند وجع ساکن میگردد و اگر زنبور
از قسم بزرگ باشد فصد کنند **فصل هشتم** در نیش **زنبور عسل** که بعربی
نحل گویند و او اره خود را بعد از نیش میگذارد و نیش این الم
از زنابیر دیگر است و نحل طایر یعنی مورچه پرنده اسلم از نحل است
علاج این قریب بعلاج زنبور است که گذشت **باب چهارم**
از مقاله سیوم در عض حیوانات و هوام موذیه و آن سیزده
فصل است **فصل اول** در بیان **عض عظایه** هرگاه عض عضوی کند
دندانهای کوچک باریک سیاه در آنجا میگذارد و همیشه
آن موضع درد و خارش میکند تا آنکه دندانهای او را از آن موضع
بر آورند علاج بر آوردن دندانهای اوست از آن عضو طریقش
آنست که خیط ابریشمی یا قزی را هر دو طرف بدست محکم گرفته بر
روی زخم امرار نمایند و از آن دویه موضعه بعد از آن دیک آن موضع

در موضع گزیدگیم

بروغن وخاکستر خاکستر را با روغن معجون سازند وضماد کنند واگر
باین زایل نشود ووجع باقی باشد موضع زخم را بسیار مص نموده
در آب گرم نهند تسکین خواهد یافت وتناول کردن طین مختوم
مفید است واگر باز وجع اشتداد کند تریاقی که مخصوص سمیات
باشامند فصل دوم در عض سام ابرص واین هم نوعی از وزغه است
وبعد از گزیدن دندانها در موضع گزیدگی رها میکند از جهة اعوجاج دندانها
عوارض سیلان صدید از آن موضع وحمی مطبقه وقلق واضطراب
وکرب وسوزش ووجع مفرط وباشد وموضع عض سبز رنگ باشد
علاج دندانهای او را بر آورند بطریق که قزی بر سر کارد بپیچند
وسر کارد را بر موضع زخم از طرف پیش وپس وپایین وبسیار امرار
نمایند یا آنکه بزر قطونا را در آب صمغ حل کرده باشند لت نموده
ضماد کنند ودیگر وز بگذارند وآنگاه برفق بردارند تا دندانهای او
باین حیله بر آید وباقی علاجش مثل علاج مارها عمل آورند فصل سیوم
در عض سالار است واوصافش پیشتر گذشت عوارض وجع
شدید والتهاب در کل بدن با خارش وسوزش عظیم وورم لسان
وتعقد در زبان ورعده وخدر وباشد که موضع عض سیاه شود
وشکل مستدیر باشد علاج موضع عض را با محجمه مکرر مص کنند وبعد

ازان شیر ولعابات بارده مثل لعاب بزر قطونا وبهدانه وشیره
خرفه بامسکه وروغن بنفشه وروغن گل بیاشامند غذا حسوهای
چرب وامراق ویمه کنند واز تریاقاتش امتنع است باعسل و
طبیخ سوسن با برگ انجره وزیت مفید است وبعضی نقل
کرده اند که اگر ضفدع را بجسته بکوبند وضماد کنند نافع است
وبیضه سلحفاة بحریه ضماد کردن سودمند است فصل چهارم در
عض اربعة واربعون رجلا یعنی چهل وچهار پا وبفارسی مشهور بهزارپاست
از برای کثرت پاهای او واین نامه معروفست بدخال الاذن
وبسا باشد که طولش یکشبر باشد ودر هر طرف او بیست ودو پاست
وگویند هم از طرف قدام وهم از خلف در رفتار می آید وآورا
سمیتی قلیل است واز گزیدن او اندک وجعی بهم رسد وزود هم
ساکن میگردد وگل ختمی از تریاقات اوست وباشد که بضماد
برگ ونمک زایل شود ونوعی دیگر هست که اورا نرگس سرحمان رتیلانیست
تا نیش واو غوص میکند در موضع لسع وبعد از آن جدا میشود
ومی افتد بیهوش بیهوشان واز گزیدنش خواهش خوردن چیزهای شیرین
عارض میشود ووجعی شدید وحالتی شبیه بحالت بیهوشی حادث
میشود علاج همان حیوان را کوفته بر موضع عض ضماد کنند وزراوند طویل

وخطیانای رومی و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه همه را برابر کوفته و
بخته با شراب بیاشامند **فصل پنجم** در **عض عقرب بحری** عوارض انتفاخ
شکم و حالت شبیه باستسقا باشد که خروج ریح بلا اراده عارض شود
علاج معالجه نیش بحری کنند **فصل ششم** در بیان **عض عنکبوت بحری**
عوارض مثل عوارض عقرب بحری است مثل انتفاخ شکم و حالت شبیه
باستسقا علاج معالجه عض ضفادع بحری کنند و بعضی گفته‌اند
که او خبیث و ردی است و از دو عجایب حیوانات بحر است که گزد
واگر عض بپرسش نشود نفس شدید مد طرف آن حیوان که بدان سبب
ضرر عظیم حادث شود و از عض او ورم عظیم و هلاک سریع حادث میگردد
علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس نوشند و باقی علاج مثل علاج رتیلاست
و تناول کردن تریاق رتیلا **فصل هفتم** در **عض ضفادع** نهریه و بحریه عض این دو
سلیم است و آنچه از گزیدن ذوات السموم دیگر عارض میشود از اینها
نمیشود فاما در موضع عض ورم رخو حادث میگردد و علاج معالجه سموم
بارده است **فصل هشتم** در **عض تمساح** و آنرا بفارسی نهنگ میگویند
و او بصورت سوسمار است و پشت او چون پشت کشف
آهن بر وی کار نکند و بطول هشت گز بود و چهار پای دارد و دنبال
او مقدار شش گز و طول سر او دو گز دهنی فراخ دارد و او را هیبت

نابست

نابست و نتواند که منحنی شود زیرا که استخوان پشت او یکپاره است
و بیضه کند مثل مرغ و زبل از دهن اندازد زیرا که منفذ ندارد و چاروی
در غایت قوت بود چنانکه فیل را در آب تواند کشید و از سر او
و از سر او تا دنبال یک استخوان باشد و اگر بر قفا افتد برنتواند خاست
و همه حیوانات را هنگام مضغ غذا فک اسفل متحرک است الا
تمساح را که فک اعلی او متحرک میشود و اگرچه عض او سلیم است فاما خالی
از سمیتی نیست علاج آن موضع را با پیاز و نمک و عسل و سداب یا قلی
و بادام تلخ ضماد کنند یا لسان الحمل و نمک یا برگ خبازی و پودنه
کوفته با شراب یا صعتر و نمک یا صعتر و عسل یا مری مخلل یا برگ درا و
نمک حل کرده باشند یا نطرون و عسل طلا نمایند و اگر هنوز
جراحت باقی باشد جراحت را بروغن گاو و شحم اوز و پیه گاو
کوهی ضماد کنند و پیه تمساح بجهت عض خودش نافع تر از همه
چیزهاست و بعضی حکما گفته‌اند که کسی را تمساح مجروح ساخته باشد
اگر پیه او را تناول کند زود شفا یابد **فصل نهم** در **عض ماهی سیاه** که معروف است
بکوسج و زخم او خالی از سمیتی نیست موضع عض او را با دویه جذابه
ضماد کنند و بعد از آن آن موضع را نمک و دبغه با نطرون و عسل
تحشی نمایند و پس از آن شحوم و روغن گاو بر آنجا طلا کنند **فصل دهم** در

علاج شیر و پلنگ و یوز و آنچه شبیه باینها باشد از ذوات المخالب
والانیاب بدانکه جراحت مخالب و انیاب این سباع خالی از
سمیتی نیست علاج اول با دویه جذابه ضماد کنند مثل زراوند و آرد
و عسل و بعد از ان با دویه لحمه بعد از انکه آن موضع را بسرکه انگوری
شسته باشند و باید که تا مندمل شدن جراحت پلنگ معضوض را
محافظت نمایند که موش با او ملاقات نکند که بمحض ملاقات
موش اگر زخم اندکی هم باشد امید خلاصی نیست جوانی بسیار
تنومند و بقوت و دلیری در شهر فقیر بود هنگامی که حکام آن جا
برسم شکار در بعضی از کوهستان آنحدود که شکارگاه مقرر و بوحوش
و سباع پر است بر آمده بودند و احاطه آن شکارگاه نموده و
در هر موضع ممری بجهة بر آمدن حیوانات مقرر کرده و جمعی از جوانان
جلادت شعار را در هر ممر تعیین نمودند که هر گاه فردی از نخجیر و شکاری
از ان ممر مرور نماید بنیروی جلادت بهر گونه که دانند صید کنند بتیر جوشن
شکاف و ناوک دلدوز آهن گذار و تفنگ ثعبان تمثال شربه
نمایند که ناگاه از ان راهها یکی از خشمگین پلنگ نمودار گردید
مانند تیر خدنگ بسوی آن جوان با نام و ننگ جستن کرد بحیثیتی که
او را فرصت نشد که بتیر و تفنگ تواند برد دلیرانه بعزم جنگ آن

پلنگ آغوش گشوده دوید و او را چون نازنینان شوخ و شنگ
تنگ تنگ با آغوش کشید و چنانش فشرد که حیات عاری گردید
و هیچ آسیبی باو نرسید و همگنان از آن دلیری جلالکی تعجبها آمد و بعد از
انکه ملاحظه جسد آن جوان کردند خدشه قلیلی که او احساس المش نکرده
بحوالی گردنش حادث شده بود چون روز باخر رسید و هر کس بمکان
آرام گزید و آن جوان نیز بجای خویش رفته غنوده بود جمعی از تجربه کاران
بعزم آنکه او را از ملاحظه موش اطلاع بخشند روانه منزل او گشتند
و هنگامی که داخل آنجا شدند موشی را دیدند که بسرعت تمام از منزل
آن جوان بیرون می آید ایشان بی تحاشی بر سر جوان دویده دیدند که
سر در گریبان عدم کشیده است و نیز در بعضی از اوقات پلنگی
دیگر از ان کوهستان سه چهار فرسخی شهر آمده در جنگل و باغات
مردم آنحدود در آمد و هر روز از مواشی و ستور رعایای آنجا
چندی را صید سرپنجه نیروی خویش میخست تا آنکه مردم آنحدود
از بیم آنکه مبادا وقتی نوبت با ایشان هم رسد چهار کس از ایشان
تبرها تیز کرده بقصد دفع شر او از بندگان خدای از ده بجوش
برآمدند و هر طرف بجستجو و تفحص پلنگ مذکور میشدند که فراز تپه
برهمراشان بود میل برآمدن کردند و از اتفاقات پلنگ نیز از

ارقیده

مقابل عازم فرار آن تل شده بود که هر دو دفعه بران فراز نمیگر
رسیدند و یکی از ایشان جسارت نمود تیری بر پیشانی پلنگ چنان
زد که نیم وجب در سر او جای کرد با وجود چنین زخمی نگرد و کس را
از ایشان مجروح گردانید بالاخره پلنگ را بچوبی بربستند و بدر
کشیده بشهر نزد حاکم آوردند و فقیر پلنگ مذکور دیده بود دران روز
مشاهده او نمود و حاکم آنجا آن مردم را نوازش کرده فرمود که اگر در
منازل شما آبگیری باشد تا آن زمان که جراحت شما به شود از چوب
مکانی برای خود در آنجا ترتیب داده بسر برید و احتیاط کنید
که موش بزخم شما نرسد آن مردم چنان کردند که حاکم گفته بود در روزی
یکی از ایشان در خواب بود و دیگری نشسته دید که پارچه چوب خشکی
بموج آب روانه منزل ایشان گردیده می آید همین که نزدیک رسید
دید که موشی بر بالای او جای کرده است چوبی بطرف او انداخته
او را دران آب غرق کرد و بعد از مدتی از آن جراحات شفا یافته
بساحل نجات رسیدند **فصل یازدهم** در عض **قرده** که بفارسی بوزینه
گویند علاج باید که بجواذب طلا کنند مثل خاکستر چوب رز با
سرکه و عسل و بادام تلخ و انجیر خصوصا نارسیده اش با مرزنجوش
با نمک و تخم رازیانه با عسل یا آنکه مرداسنگ را در آب حل کرده

طلا کنند **فصل دوازدهم** در عض سنور که بفارسی گربه گویند و بسیار
باشد که عض گربه درد سخت و سبزی در چشم بهم رسد علاج تمام علاجات
فوق است و ضماد پیاز با فودنج بری یا شونیز نیز مفید است
فصل سیزدهم در عض **ابن عرس** و آنرا راسو نیز گویند او بسیار الوجع است
و گاه باشد که لون موضع عض بکبودی گراید علاج تضمید بعسل
و پیاز و سیر کنند و همین ادویه را خوردن نیز منفعت بخشد **فصل
چهاردهم** در عض **کلب غیر کلب** یعنی سگی که دیوانه نباشد و ذئب
که بفارسی گرگ گویند علاج آنست که آن موضع را بزیت مرخ نمایند
یا بمیخ رازیانه و عسل یا آرد باقلا و سرکه در آب ضماد کنند و هر روز
تبدیل ضماد نمایند و گاه باشد که آن موضع را بسرکه ریش کنند و همین
از باقی معالجات معنی شوند و آنچه مختص با وست آنست که بضماد
پیاز و نمک و عسل و سداب و با قلا و بادام تلخ ضماد کنند
و اگر پارچه را بسرکه و بزیت تر کرده با آن موضع بگذارند نافع است
و ضماد لسان الحمل با نمک یا صعتر و نمک با عسل یا سرکه که در و نمک
حل کرده باشند مفید است **فصل پانزدهم** در عض **کلب کلب**
یعنی سگ دیوانه و صفتش چنانست که اکثر در فصل خریف و ربیع
دیوانه میگردد زیرا که فصل تابستان اخلاط او را محترق میسازد و

و در حریف دیوانه میشود و در زمستان تند اخلاط را منجمد ساخته
سودای اخلاط احداث میکند و در فصل ربیع که اوقات ثوران
اخلاطست دیوانه میگردد و علامتش آنست که اگر تشنه شود آب
ننوشد و اگر گرسنه شود چیزی نخورد و اگر در آبش اندازند فریاد و
فزع نماید و باشد که رعشه کند و اگر ارتعاد او در پوست روی او
و غشاوه بصر او را گرفته است لاهث و مجنون وار باشد
و آشنا را از ناشناسد و چشمهاش همیشه سرخ باشد و گوشهاش
فرو هشته و مثل زمستانیان راه میرود و در رفتن تمایل
باطراف میکند چنانکه مستان کنند و اگر از دو شخصی بیند اعم از
آنکه سگی باشد یا حیوانی یا آدمی باشد از روی صولت بسوی او
میدود و صوتش بکوخنی باشد و سگهای دیگر از او کناره میجویند
و جایز نیست تهاون کردن در تحقیق گزیدگی سگ باید که بزودی
تحقیق نمایند که دیوانه است یا نه طریق تحقیق چنانست که قطعه نانرا
بخونی که از موضع عض جاریست بیالایند و پیش سگی بیفکنند اگر خورد
و فرو معلوم میشود که دیوانه نیست یا آنکه مغز گردکان با نشا بهم
بکوبند و در آن موضع ضماد کرده یکشب در آنجا بسته رها کنند و روز
دیگر پیش مرغ خانگی بیندازند اگر کلب کلیب باشد نمیخورد و اگر بخورد

بکوخنی

خواهد

خواهد مرد و اگر بخورد و نمیرد معلوم میشود که سگ دیوانه نبوده است
عوارض بعد از چند روز تغیر ظنون و افکار از مجرای طبیعی ظاهر
میشود و حالتی چون غضب و وسواس و اختلاط عقل و احلام باطله
فاسده و جواب بدون آنکه کسی از او سوالی کند و اختلاج ارواح و تشنج
اصابع و فواق و تشنگی و خشکی زبان و گریختن از کثرت نهاو زرده
و سرخی در اعضا خصوصا در روی پیدا میشود و در آخر معضوضین را خوف
از آب و رطوبات بهم رسد و هر گاه نزدیک میشوند تخیل سگ نموده
بترسند و باشد که هم بترسند و بدش دارند و فزع در حال دوست
دارند و باشد که اندراق منی بلا شهوت عارض شود و سود بی
تشنج و گذار گردد و عرق بارد و غشی ظاهر شده میرد و گاه باشد
که پیش از ظهور این اعراض از تشنگی میرد و گاه باشد که خواهش
آب کنند و بعد از حضور آب دوری و اجتناب نمایند و
گاه باشد که قطع صوت ایشان شده همچو مسکوت نمایند و باشد
که از بول معضوضین چیزهای لحمیه ظاهر شود مثل سگ بچهای
کوچک و گاه باشد که احتباس بول عارض شود و شکم در سایر احوال
یابس باشد و از اعجب خواص اینها آنست که بعض انسان را
حریص میگردند و اگر در وقت هیجان جنون کسی را عض کنند مثل

عوارض او عارض شود وسوء آب وفضل طعام او نیز همین عمل
دارد واما کسی که از عضو ضنین از آب بترسد وصورتش در آینه
بصورت سگ متخیل شود یا مرغ دوست دارد وتحقیق که
اجلش نزدیک شود ورهایی از و ممکن نیست وباشد که بعضی از این
احوال بعد از یک هفته وبعضی بعد از شش ماه وبعضی بعد از هفت
سال عارض شود علاج باید که موضع عضو را تعفن سازند ونگذارند که
مندمل شود که موجب هلاک میگردد بلکه توسیع جراحت
کنند وحجامت بر آن موضع گذاشته مص بلیغ نمایند تا استفراغ خون
بسیار بحصول پیوندد وبعد از آن مراهم محرقه اکاله مثل مرهم زفت
وسیر وجوز وسرکه حادق الحموضه استعمال کنند وباشد که سیر
وپیاز وجرجیر بسرکه پخته کفایت کند وضماد حلتیت با آب
چغندر مفید است واز موسعات جراحت این ضماد است
نمک وزنجار وتخم فراسیون از هر کدام سه درم نوشادر
دو درم قلقدیس هشت درم اشق شوی کشش درم سداب
ونحاس محرق از هر کدام چهار درم همه را نرم کوفته بسرکه حادق
الحموضه خمیر کنند وبر آن موضع ضماد نمایند وتوسیع جراحت
از روز اول تا سیوم مثل زمان انتشار سم در بدن منفعت دارد

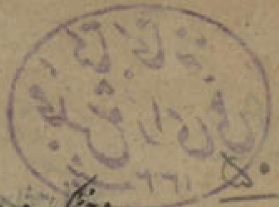
فاما بعد از انتشار در توسیع جراحت هیچ فایده نیست بلکه جهد
باید کرد که جراحت مفتوح باشد وجایز نیست که در ابتدا مبادرت
باستفراغات کنند بلکه ادویه جذابه از بیرون جراحت بکار
برند زیرا که از شان مسهلات آن است که جذب اخلاط بداخل
بدن نمایند وممکن است که بمصاحبت اخلاط سم نیز وارد بدن
شود وبعد از یک هفته استفراغ بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیلج
یا حبی که صفتش این است کنند سنا مکی پنج درم هلیله کابلی هفت
درم افتیمون یک ونیم مثقال ملح هندی نصف درم سقمونیا
یکمثقال حجر ارمنی یکمثقال غاریقون نصف درم همه را نرم کوفته
وبخته با آب بادرنجبویه خمیر کنند وحب سازند شربتی دو مثقال
باشد یا آنکه اسهال طبیعت بماء الجبن با افتیمون کنند غذا از
دراج وفروج مسمنه نمایند وبعد از آن استعمال مدرات ملطفه با
شراب شیرین کهنه کنند یا شیر تازه یا شراب عتیق ممزوج کرده بنوشند
وملاک امر در معالجه این کرده ترطیب مزاج است وتغذی بشوربا یا ماهی [illegible]
از دراج یا ماکیان فربه یا کبک فربه وخبز الحواری کنند ونوشیدن
آبی که چند مرتبه سنگ تاب یا آهن تاب کرده باشند مفید است
وتناول کردن تریاق اربعه ودواء السرطانی که مخصوص سگ

گزیده است نافع است صفت دوا السرطان سرطان نهری که
با هیزم رز سفید در دیگ مس در حالتی که زنده باشد باعتدال محرق
کرده باشند ده درم خطیانای رومی ده کندر از هر کدام پنج درم
همه را نرم کوفته با آب روغن گاو در روز اول یک مثقال و در روز
دوم دو مثقال و در روز سیوم سه مثقال و در روز چهارم چهار
مثقال بپاشند و هر گاه احوال معضوض متغیر شود بحالتی که از
آب بترسد از معالجه مایوس نباید شد تا زمانی که روی خود در آئینه
مثل روی سگ نبیند و باید که از تریاقات مذکوره و آبهای
آهن تاب سیداده باشند و بهر حیله که باشد آبش بنوشانند
زیرا که اگر نخورد از تشنگی هلاک شود و بعضی حکما گفته اند که هر گاه
از آب ترسد و بیم بهم رسد ظرفی از پوست ضبع ساخته یا کوزه را
بپوست او گرفته از آن ظرف آبش دهند یا آنکه کوزه را بپوست
سگ دیوانه گرفته از آن ظرف آب بخورد که بخاصیت نافعست
و بعضی دیگر گفته اند که بلبله درازی ساخته سر او را بدهان معضوض
نهند تا از آنجا آب بحلق او فرو رود و اگر بول انسان عتیق بران
موضع طلا کنند سم را بقوت جذب کند خصوصا وقتی که نطرون
و خاکستر چوب رز داخل کرده باشند و سریشم ماهی مکرر

طلا کردن و دوا الذراریح خوردن این گروه را مفید است صفت
دوا الذراریح ذراریح فربه بزرگ منتوف القوایم والراس و
الاجنحه یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران و سنبل و دارچینی
از هر یک نصف درهم همه را نرم کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و
اقراص سازند بوزن یک درم و هر روز یکی از آن اقراص را با آب
نیم گرم بپاشند خوردن حمص و طلیث و گل مختوم فوادی
و مجموعه از هر یک یک مثقال با شراب نافع است و شونیز را در روغن
ابرا این علت خاصیت عجیبه است و مرکی خوردن و ضماد کرده
مفید است و بعضی حکما گفته اند که لادوا له خیر من الخطیبانا و بعضی
دیگر گفته اند که انفع چیزها او را چشم سرطان است و بعضی حکما
گفته اند که هر گاه معضوض بول خون کند بتحقیق که از ترسیدن آب
مایوس است و بعضی دیگر گفته اند که اگر جگر سگ دیوانه بریان
کرده بخورد نافعست و بعضی دیگر فرموده اند که ضماد جگر سگ
دیوانه منفعت دارد و جمعی کثیر از حکما این قول التصدیق نموده اند
و خوردن سیر این گروه را و ضماد کردن نیز مفید است
و گوشت ماهی شور خوردن نیز مناسبست **فصل شانزدهم** در عض
انسان سیما صایم و جایع و مس که اذیت عض جایع و صایم

بیش از سمات و در استعلاج آن تهاون جایز نیست علاج
باید که موضع گزیدگی را بزیت تمریخ نمایند و مایچ را [?] از بانه و عسل با
آرد با قلا و سرکه ضماد کنند و هر روز دو سه بار ضماد را تبدیل نمایند
یا آنکه استخوان کوساله را سوخته طلا کنند یا خاکستر کرنب
ضماد نمایند **مقاله چهارم** در بیان اغذیه که بسبب عوارض کسب
سمیت میکند و بعضی موجب امراض ردیه میشوند و بیان معالجه آن
و این مشتمل بر پنج باب است **باب اول** در بیان **شواء المغموم**
بریانی را گویند چون از تنور بیرون آید او را در ظرفی گذاشته سر
او را بپوشند که بخار آن اصلا بیرون نرود و این سم است و حکم
سمهای دیگر دارد از تناول آن حذر کردن لازمست عوارض تغیر
ذهن و اختلاط عقل و انطلاق بطن و غشی و اضطراب و دوار
و سبات علاج قی کنند باب گرم و سکنجبین و نمک یا باب گرم
و روغن شیرج و عسل یا با مطبوخ شبت که در و بورق یا نمک
حل کرده باشند و از خوابیدن منع نمایند و بعد از تنقیه معده به آب
ریحانی یا شراب مثبته قابض یا میبوسن [?] یا شراب سیب و بهی که
او را با دویه مناسب مزاج خوشبو کرده باشند بنوشند و اگر هیضه
کند علاج هیضه نمایند **باب دوم** در بیان **سمک مغموم باد** یعنی ماهی بریان

سرد شده هرگاه بعد از بریان کردن یکروز زیاده پیشتر خورده
شود خصوصا وقتی که در امکنه ندیه و نمناک گذاشته باشند سمیت
عارض او میشود عوارض مثل عوارض شواء مغموم و بعضی از اعراض شرب
قطر چون خدر و ضیق النفس و هیضه و عسر البول و عرق سرد علاج بعد از
قی باب گرم و نمک و روغن شیرج و بورق شراب صرف یا شاب [?]
با اندکی فلفل و زراوند و اگر قدری زنجبیل یا دوا المسک با آبی که زیره
و پودینه کوهی در وجوشیده بود بیاشامند مفید بود **باب سوم**
در بیان **لبن فاسد** شیر بریده را گویند که طعم او بحموضت یا عفونت
اگر بیشتر خورده شود حکم زهر قاتل دارد عوارض و مغص و سوزش
فم معده و باشد که هیضه مهلکه عارض شود علاج قی کنند بآبی
که شبت و عسل و روغن شیرج در وجوشیده بود و بعد از تنقیه
شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند و معده را بروغن ناردین
تدهین نمایند **باب چهارم** در بیان اغذیه که چون با هم تناول کنند
امراض ردیه عارض شود تخم مرغ و ماهی بهم فالج آورد و شیر
و تخم مرغ اماس سل آورد و میوه تر و می خوردن نقرس آورد
پیاز خشک و ماهی شور کلف آورد و هر غذا که دو با هم قابض باشند
قولنج آورد چون حصرمی و سماقی و هر غذا که دو با هم ترش باشند



وخشک در معده و بسر گشتن آید و هر دو غذایی که بیکجا رانگیز باشند
باهم خوردن سودا آورد و هر دو غذای لزج باهم بلغم انگیزد و قی آورد
وهر دو باهم بول بکشاید و دو غذای سمین باهم اسهال آرند
چون مسکه و شحم **باب پنجم** در منع جمع بعضی **اغذیه** باهم و منع
بعضی بالانفراد و تقدیم بعضی بابعضی از قول حکما اگرچه وجه عدم
جمع همه آنها معلوم نیست گویند که سبب رنجها میگردد و
دوغبا و سکبا و شوربا و زیربا و مانند آن و شیر گاو و گوسفند
باهم نشاید خورد آلوی سیاه و انار باهم ترنج و سرکه و قشره
انار دانه و هلام و نمکسود و ماهی شور و پنیر خشک میوه تر و تره برد
چون کاهو و اسفاناج و گشنیز و سپندان با ماهی و شیر ماست
و باقلا نمکسود با سرکه کهن با ترشی دیگر گوشت مرغ با شیر گوشت
صید با میوه ماست با ترب پیاز با شیر از پس سکبا ترف
با پنیر تر و ماهی تازه دو چیز سریع الاستحاله و لزج باهم چون آلو
و خربزه دو چیز بادناک چون میوه تر و تره و دو چیز غلیظ چون نمکسود
و پنیر کهن انار از پس هریسه و آب گرم حلوا از پس اسفیدباج
آب سرد از پس میوه های تر کبابی که از آتش هیزم دخل و دخ
کرده باشند مضر است و طعام و شرابی که چشیده بسیار

ازخورد

از خورد و بزرگ از موذیه در وفتاده باشد نقصان خورد میوه
تر تباه شده و هر چه نفس از و نفرت کند و قبول ننماید
احتراز لازمست والله اعلم بالصواب **مقاله پنجم** در بیان بعضی
ادویه مفرده و مرکبه که در و تریاقیه باشد و بعضی ادویه که
طرد وحوش و هوام و حشرات کنند و این مشتمل بر سه باب است
باب اول در بیان ادویه مفرده بترتیب حروف تهجی **حرف الالف**
اترج بفارسی ترنج خوانند پوست زرد آن گرم و خشک در دوم
و گوشت گرم و تر است در اول و تخم آن گرمست و در وی
اندک رطوبتی هست و ترشی آن سرد و خشک است در دوم و در
وی تریاقیت است نافع بود جهة گزیدگی مار و گزندگان موذی
و پوست آن از ادویه قلبیه است و مفرح و در وی نیز تریاقیت است
و عصاره وی جهة گزیدگی افعی نافعست و تخم او را چون دو مثقال
مقشر کرده باب نیم گرم بیاشامند لذع عقرب را مفید است
و اگر کوفته بر الموضع ضماد کنند هم نافع بود اما قوت ورق آن
نزدیکست بقشر آن مجفف و محلل باشد و نفاخ و وی لطیفتر از
قشر اوست **اخیون** بفتح همزه و سکون خای معجمه و ضم یای تحتانیه و
سکون واو و راس الافعی خوانند و آن ثمر نباتی است شبیه ببسر

وبیخ آن از انگشت بارکیر بود اگر پیش از گزیدگی جانوران تناول
کنند هیچ مضرت از گزیدن آنها بوی نرسد و چون با شراب
بعد از گزیدن جانوران بنوشند نافع بود و ثمر و بیخ و ورق او را
این خاصیت است اذان الفار بفارسی مرزنکوش و ریحان دا
وود نیز گویند طبیعت حشیش آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم
چون با شراب بیاشامند جهة گزیدگی افعی سودمند خواهد بود و
اگر با سرکه بگزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود آذربویه آذربون
گویند و آن بیخ خاریست که گل زرد دارد و آن بیخ را فلارد بلاد
گیلم شو و قضیب شغ نیز گویند و شیرازی چوبک اشنان خوانند
و بخور مریم نوعی از وست و طبیعت آن گرم و خشک است
در سوم این ماسویه گوید جهة زهرهای کشنده خاصه گزندگی
جانوران چون مثلث با شراب بیاشامند نافع بود آزاددرخت
درختی است که در زمین گرکان بسیار بود و او را زهر زمین خوانند
و در شهرری درخت هلیله و در طبرستان طاخک و بفارسی
تاخ و تاغ و شک نیز گویند نیکوترین آن سبلانی بود
که بسیاهی مایل باشد طبیعت آن گرمست در سوم و خشک است
در آخر درجه اول یوحنا بن ماسویه در کتاب ابدال ادویه گوید

دلود

که بسیار درخت باشد که ثمر او کشنده بود چون آزاددرخت
و شاخهای او بسیار زهر مقاومت کند و ثمر آن مانند نبق بود
و شیخ ابوعلی در قانون گوید که عصاره اطراف او با عسل زهر را
همه زهرهاست و در اختیارات بدیعی گوید که ورق آزاد اگر
بهایم خورند بمیرند و چوب او نیز همین عمل دارد و عصاره وی نافع
بود جهة دفع سم چون با عسل بیاشامند آس بفارسی مورد
گویند بهترین آن تازه باشد طبیعت آن سرد است در اول و خشک است
در دوم تخم و ورق وی با شراب جهة گزیدگی عقرب و رتیلا نافع
بود اسطوخودوس این اسم رومیست و آن در جزیره میشود که نام
او ستخاوس است و از آن اسم رومی خوانند و طبیعت
آن گرم است در اول و خشک در دوم جهة زهری که خورده
باشند و گزیدگی جانوران سودمند بود اشترغاز زنجبیل العجم
خوانند تفسیر اشترغاز شوک الجمال است و آن بیخ انجدان است و
حلتیت صمغ آنست و ورق آن سفید بود و سیاه و بهترین آن
سفید طیب است و از سیاه منتن در بلاد خراسان و روم
بسیار میشود و طبیعت آن گرم و خشک است و آخر درجه سوم بود
ماسویه گوید گرم و خشک است در دوم و دفع مضرت سموم کند و گویند که

[illegible]

باد زهر سموم بارده است خوردن و ضماد کردن **افلیجه** و فلنجه نیز گویند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ و نیکوتر آن بود که چون در دست مالند بوی سیب کند طبیعت آن گرم و خشک بود و در عطریات استعمال کنند و چون با زیت سحق کرده بر گزیدگی عقرب طلا کنند نافع بود **انفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و تشدید حا مهمله مفتوحه و بکسر فا نیز خوانده اند بفارسی پنیر مایه گویند طبیعت جمیع پنیر مایها گرم و خشکست و ملطف و محلل و در مجموع ترباقات موجوداست ماسرجویه گوید که چون یک قطره از پنیر مایه خرگوش یا با شراب کهن بخته بیاشامند گزیدگی مار و عقرب و مجموع گزندگان را مفید باشد **ایرسا** بیخ سوسن آسمانگونیست و بیونانی ایرسا قوس قزح را میگویند و او را ایرسا از بهر آن گفته اند که در گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترش آنست که بیخ وی سیاه و صلب و بسیار گره باشد و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و بر گزیدگی مار ضماد کردن نافع بود **ابل** کا کوهی را گویند و این چهار نوع است و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و یعقوب گوید اگر قضیب او را خشک کرده بر بازو بندند از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده گرد وی نگردد و گویند

ابل را زهره نیست و اگر تیری بوی زنند و پیکان در جسم او بماند شکل شبیه بجوز دو بیند از و صفت تریاقش در حرف تا مذکور خواهد شد **حرف الباء با درو ج** و آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن کوهها بسیار باشد طبیعت آن گرم است در دوم و خشکست در اول نیکوترین وی آنست که خوشبوی بود و از ادویه قلبیه است اگر بر گزیدگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود **برغست** برا و سین مهملتین و غین معجمه بر وزن ربست و آن نباتیست که بعربی قنابری و بشیرازی سوزه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و لطیف بود و جالی و مقطع و اگر بر گزیدگی جمیع جانوران ضماد کنند نافع باشد **بصل** بفارسی پیاز گویند نیکوترین سفید بود طبیعت آن گرم و خشکست در سوم و گویند تر است در دوم و گویند در سوم و حنین بن اسحق گوید گرم است در چهارم و تر است در سوم چون کوفته با عسل بسرشند و بر گزیدگی سگ دیوانه و افعی ضماد کنند سودمند بود و بوییدن و خوردن آن دفع باد سموم کند **بصل الزیز** بلبوس و بصل ما کول نیز گویند و آن پیاز بریست و پیاز ملکه نیز خوانند و تبریزی زنزی گویند طبیعت آن گرم و خشکست

در اول و جالینوس گوید گرم و خشک در دوم و جهت سمها و گزندگی
عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن نافع بود **بندق** فندق خوانند طبیعت
آن گرمست باعتدال با اندکی خشکی و گویند گرم است در سوم و تر
در اول و پوست وی قابض با انجیر و سداب گزیدگی جانوران خاصه
عقرب را خوردن و ضماد کردن نافع بود و گویند عقرب از وی بگریزد
بول الصبیان بکمتر کودکان باشد چون با بورق یا چون بر گزیدگی عقرب
بری و بحری و افعی و سگ دیوانه طلا کنند نافع بود **بول الناس**
کمتر آدمی جهت گزیدگی افعی خاصه صحرائی آشامیدن و بر آن ریختن
سودمند بود و با نطرون جهت گزیدگی سگ و هر گزیدگی باشد و مجموع
زهرها را نافع بود **بیرساج** به نهنگ گویند جالینوس گوید چون
بر گزیدگی خود دش طلا کنند در ساعت درد زایل شود **به خوک**
بعربی شحم الخنزیر گویند جهت گزیدگی جانوران نافع بود و مقدار ماخوذ
از وی تا سه درم باشد و بدل وی شحم المعز تواند بود و شحم کلب الماء
بدل اوست **بیه افعی** گرم و تیز بود اسحق گوید دانگی از او تا دو
دانگ زهرها و گزیدگیها را سود دهد و مضر بود بدل و منع مضرت
وی بصل الفار کنند **بیش موش** حیوانیست مانند موش که
معروفست بفارسی آبیش و در بن درخت بیش جای کند تریاق

بهش

بهش و افعی و هر زهری باشد **حرف التاء** **تخم زب** بعربی بزر الفجل
گویند نیکوترین وی آنست که فربه باشد و طبیعت وی گرمست
در سیوم و خشکست در دوم و در دفع زهر و گزیدگیهای جانوران را
قایم مقام تریاق بود **تخم حماض** بفارسی تخم ترشه گویند و بهترش
آن بود که فربه باشد سیاه مایل بسرخی بود طبیعت آن سرد و
خشکست و بغایت قابض بود محمد بن زکریا گوید که تخم حماض بری
اگر پیش از گزیدگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ
مضرت بوی نرسد **تخم خبازی** بفارسی تخم خیره خوانند طبیعت
آن معتدل در حرارت و رطوبت جهت گزیدگی رتیلا و سموم نافع
بود **تخم دیوسپست** هندقوقا نیز گویند طبیعت وی گرم و خشک بود
جهت گزیدگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند سودمند باشد
تخم سداب بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست
در سیوم اگر با شراب بیاشامند دفع زهر بکند و گزیدگی جانوران را
نافع بود خاصه که با انجیر و مغز گردکان بخورند **تخم کرفس** چون طبیخ
آن را بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده و محرک قی بود
و گزیدگی جانوران و خوردن مرداسنگ را نافع بود و محمد بن
زکریا گوید که اولی آن بود که کسی که عقرب گزیده باشد کرفس بخورد

از بهر آنکه منفتح مجاری بود در و دسم را بدل رساند و صاحب
اختیارات بدیعی گوید زنی را دیدم کرفس خورده بود و دران روز
اورا زنبوری گزید مجال نداد و مردنش بیک ساعت نکشید
تخم گزر بعربی حزر گویند گزیدگی جانوران را نافع **ترياق الالتحاظ** بدانکه
کاو کوهی که بعربی بقرالوحش گویند و آن چهار نوع است همه در
طبیعت مانند یکدیگرند چون خسته شوند مار خورند صحت یابند
و قسمی که بقرالوحش اشتهار دارد دمیدن در سوراخ مار نهند و نفس
مار را بسوی خود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس چسپیده
از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند که شاید بجایی
از اعضای وی را بگزد چون تمام خورد حدتی در وی و سوزشی در چشم
او پیدا گردد و آب از چشم وی روانه شود و در کنج چشم وی
گوی است دران جا جمع میشود و می بندد و بمرور روزگار مانند
سنگی گردد چنانکه در گوش میباشد وقتی که او صید کنند و سنگ را
برگیرند و ترياق الالتحاظ اینست در دفع سم عمل ترياق فاروق
میکند صاحب اختیارات میگوید که چون کاو کوهی مار خورد
بعد از آن سرطان پیدا کند و بخورد جهت دفع سم آن و صاحب
منهاج گوید در دنبال جمیع انواع آن سم جمع میشود خاصه کاو کوهی

دنبال

دنبال وی سم قاتلست اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید
تا هر دو با هم یکی سر و یکی دنبال را بیفکند **حرف الثاء ثمر** بعربی
چنار را دلب گویند پوست و جوز وی بغایت خشک بود و در
درجه اول سرد بود و چوب وی سرد و تر باشد و ثمر وی چون تر بود
با شراب بیاشامند جهت گزیدگی جانوران مفید باشد و همچنین
که برورق و ثمر وی نشسته باشد مضر بود دیواس **ثوم** بفارسی سیر
گویند طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت
و پوست از بصل اقوی بود و جهت گزیدگی جانوران و سگ دیوانه
و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن
سودمند باشد **حرف الجیم جاوشیر** بفارسی جواشیر و گاو شیر
نیز گویند و آن صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ او ببرگ انجیر
ماند فاکر د تر و کوچکتر و ساق وی مانند ساق چنار زرده شسته
بود و گل خوشبوی تیز و زرد رنگ دارد و صمغ از وی چنان گیرند
که ساق او را شق کنند تا آنچه در وست بیرون آید و اول که آید
سفید باشد چون خشک شود زرد گردد و چون با آب بگدازند
برنگ شیر بود و اگر سیاه باشد مغشوش خواهد بود و غش وی با شق
و موم کنند طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم

و جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشک در دوم گزیدگی گزجانوران را
نافع باشد و اگر با زراوند بپاشند گزیدگی همه جانوران را سود
مند بود **ملخ کوک صحرایی** چون در سرکه نهند و پس ازان تناول کنند
گزیدگی جانوران را نافع بود **جلغوزه** و آنرا بعربی حب الصنوبر الکبار خوانند
طبیعت وی گرم بود در اول و گویند معتدلست و در وی اندک حرارت
و رطوبت بود جالینوس گوید که گرم و ترست جهت گزیدگی عقرب
با انجیر خشک یا حزنبل یا گل کهین بپاشند نافع بود **خطیبا**
و آن بیخیست سرخ رنگ باندازه انگشت بزرگتر و سطبرتر و گویند و
بنام پادشاهی خوانند که در عهد او ظاهر شده و او را شاه
خطی نام بود و گویند که خطیش الملک و نیکوترین وی رومی بود
که بغایت سرخ و خوشبوی باشد طبیعت آن گرمست در سیوم
و خشک در دوم چون مثقال با شراب بپاشند تریاق گزیدگی
عقرب و همه گزندگان بود و چون با عسل و آب نیمگرم بسرشند و بر
موضع گزیدگی ضماد کنند نافع بود و او تریاق گزیدگی سگ دیوانه
و مار و زهرهای کشنده باشد **جوز** بفارسی گردکان و چهار مغز نیز
گویند طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک در اول درجه دوم
و گویند گرم و ترست در دوم و مسیح گوید که گرمست در دوم و خشک

در اول و اگر با انجیر و سداب پیش از ادویه قتاله بپاشند پادزهر
آن بود و اگر بعد از خوردن زهر بنوشند همچنین و چون با عسل و نمک
و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه و آدمی ضماد کنند نافع بود
صاحب اختیارات گوید که چون جوز را در اقلیمی که در انجا زهر دمد
زهر قاتل شود چنانکه دانگی از وی کشنده باشد **جوز الکاحب الغار**
مانند فندقی بود و پوست وی سیاه و تنک و مغز آن مدور
باشد بغایت سخت و لون آن بزردی مایل باشد و اندکی عطریت
در وی بود طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم گزیدگی جمیع جانوران
را نافع بود روفس گوید تریاق جمیع زهرهاست **حبة الخضراء** ثمره
درخت بطم است شیرازی بن گویند و آن دو نوعست یکنوع را
شاه بن خوانند و نوع دیگر را بن و شاه بن خوردتر بود و
مجان با پوست توان خورد و صمغ آنرا در عراق و فارس سقز
و سقز نیز گویند و چون درخت بن را با پسته پیوند کنند ثمر آن بزرگ
پسته میشود و طعم بن دارد و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم
و گویند در چهارم و گرمی وی قویتر بود از خشکی چون با شراب
یا با سرکه بپاشند گزیدگی رتیلا را نافع بود **حجر الیس** پادزهر است
و وی را تریاق فاروق طبیعی و پادزهر الکباش نیز گویند و مسیح تریاق

بعد از تریاق چون او نیست و این شکل سنگی است دراز بصورت
بلوط و گرد نیز بود و بر زیر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن حجر نسبت
که گویا مغز است و آن چوب مخلصه با دانه وی بود و آنرا از سر ران
بز کوهی بیرون آرند و بعضی گویند از زهره وی یا آنچه از صیادان آن
سرزمین که صید او میکنند استماع شده است که از شیردان او بر می آرند
و اکثر اهل تجربه این قول را ترجیح داده اند و لون حجر التیس سبز رنگ
و سیاه مایل بسرخی می باشد و زرد رنگ نیز هست و این رنگها سود
معلوم میشود و بهترین انواع حجر التیس آنست از فارس در حدود
شبانکاره خیزد زیرا که دران سرزمین حشایش تریاقیه بسیار است
خاصه دران کوه پایه و این جانوران از ان بیشتر خورند و قوت و فعل
این تریاق از ان حشایش تریاقیه است و نیکوترین آنست که لونش
سیاهی که مایل بسرخی باشد بود و چون با شیر سنگ بسایند سرخ
رنگ باشد و آنچه بد بود چون با شیر بسایند سبز رنگ باشد و در
شام مانند این سنگ میسازند از لک که دانایان بشکل فرق
توانند کرد و امتحان وی چنان است که سوزنی با آتش سرخ کرده
در وی فرو برند اگر مصنوع باشد چون در وی فرو رود دودی
سیاه از وی برآید و اگر حجر التیس باشد دودی زرد از وی خیزد که نوک

سوزن را زرد کند و چون او را با آب یا دهان سوده بر موضع گزیدگی
مار و غیره نهند زهر را بقوت از وی بستاند و در حال از و
بستانند و از مردن ایمن سازد و همه گزیدگیهای جانوران و
سمهای معدنی و نباتی و حیوانی خوردن و طلا کردن نافع است
و شربتی جهة گزیدگی جانوران و دفع سمها دوازده جو باشد
و جهة قوت دل و احشای دیگر دانگی و هر کس که هر روز یکدانگ
از وی باشامد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها و محروری مزاج را
نیز سودمند بود بسبب آنکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت
و او بغایت گرم بود و صاحب اختیارات میگوید که هر کس که از ان
خوردن یاد زهر میکند باید که در هفته دو روز ترک کند و نخورد
و مؤلف کتاب نیز تجربتی در کتابش آورده که زنبور گزیده را
دیدم که موضع نیش زنبور ورم کرده بود بغایت سرخ شده
و بی آرام بود ازین تریاق قیراطی در آب سوده بر وی طلا کردند فی
الحال ورم فرو نشست و صاحب تریاق نامه علائی نقل میکند
که محمد عطار که از مفاخر عصر خویش بود و ثروت و نعمت تمام
داشت و از فنون علوم باخبر بود همیشه سفر روم کردی و ابریشم
از خراسان برسم تجارت بملک روم بردی و با اطلس معاوضه

کردی بار بخراسان آوردی روزی از وی شنیدم که گفت یکی از
خواص پادشاه روم را مار افعی بگزید و مرا با طبیب او دوستی بود
و در روم نان وی بودم که او را طلب کردند و من هم در صحبت او بودم
با کجا رفتیم این طبیب فرمود که تا از خزانه شربه با انواع جواهر
ترکیب بیاورند و اصل این همه جواهر فادزهر الکباش بود فرمود که دو تا
کوشی جوان که شیر داشته باشد بیارند خرقه بر روی قدح گستردند
شیر بدوشیدند و زمانی آن شیر را در گذاشته تا شیر قوت
این جواهر اکتساب کرد پس بعضی از آن شیر ملسوع را دادند یا شیر و
و بعضی دیگر را بر جایگاه لسع طلا کردند هیچ حرارتی فرون در تن او
پدید نیامد مگر عرق بسیار منتن از همه اندام او جاری شد و بقرار
باز آمد من این شربه را آنگاه بنگردم از این مجربتیش بوازی
سی و سه عدد دیدم که کوچکترین از روی قیاس از دو مثقال کمتر نبود
و بزرگترینش از پنج مثقال زیاده نه و در قاعده او چهار عدد که
هر کدام یک درم سنگ بود که بر دو نصب کرده بودند و هر یکجا
فرجه بتی مانده بود میان این دو مهره بزر انجام کرده یاقوت
رمانی بر و نشانده پرسیدم از علت نصب کردن یاقوت
که مگر او را در این امر دخلی هست فرمودند که هم قوت این مهرها را که در

غایت گرمیت تعدیل کند و هم مزاج شخص اگر از ما تغیر یافته باعتدال
باز آرد و هم قوت روح را بر دفع عارضه یاری دهد استفسار کردم
که فایده در آنکه بیرون آن از مروارید و لعل و زمرد و فیروزهای آن
آراسته اند چیست گفتند که یکی زینت و شرف این جواهر دیگر
آنکه این جواهر هم از نبات در مفرحات و تریاقات اند اگر چند کس را احتیاج
شود این شربه را در قدحی بزرگ نهیم و شیر بدوشیم و یکدام
تا شیر قوت این جواهر قبول کند همه را کفایت کند از قیمت آن
پرسیدم گفتند که قیمت آن بر خدای تعالی معلوم است حجر الحیه دو
نوع است یکنوع معدنی و یکنوع حیوانی که از افعی گیرند اما نوع معدنی
لونش زبرجدی و سیاه و خاکستری باشد و بشکل نخستی بزرگ
مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال باشد و امتحانش چنانست
که چون در آب لیمو اندازند در صحن چیستی بحرکت آید و روانه گردد
و نوع حیوانی را از مار افعی گیرند یا نه مهره افعی پاره جسمی است
پهن و صلب که در قفای بعضی از ماران یافته میشود چون از قفای
او بیرون کنند و هوا بر وی زند صلب شود نصر بن یعقوب الکندی
که در معرفت انواع جواهر از مفاخر عصر خویش بود گوید که این
مهره در قفای اخبث انواع افعی پدید آمد و خورش آن مار

افعی باشد و تا چهار صد مار افعی و زیاده نخورد این مهره در قفای او
بدید نیاید مارگیر استاد بباید که با نواع ماران واقف و عارف
باشد تا ادراک آن تواند کرد و آن مهره را در وقت حرکت او
احساس تواند کرد و نیک معلوم نمود پس جهد گرفتن آن کند
چون گرفتار شد رشته در گلوی فشارد تا بمیرد و آن مهره را
دو پاره آهن دو جانب او نهند و بفشارند تا از جای برخیزد
پس پوست بشکافد و آن مهره را بیرون آورد و لونش برنگ
مروارید ماند و بعضی سیاه رنگ که سپیدی در آمیخته باشد
بود و نیکوترین آن باشد که بلون مار بود و امتحان وی چنان
کند چون بر جامه صوف سیاه بمالند سیاهی آن کمتر شود
و میل بسپیدی کند و بعضی مارگیران از سنگ مریم مهره سازند
بشکل مهره مار ابعوض مهره مار فروشند و این سنگ را هم
بر پلاس سیاه بمالند میل بسپیدی کند و امتحان معتمد علیه آنست
که کسی را که افعی زده باشد یا جانوری دیگر از ذوات السموم
این مهره را با آب یا دیان سائیده بر جراحت او طلا کنند
یا در شیر تازه سائیده بیاشامند نافع باشد و این مهره از مضرت
همه زهرهای قتاله خلاصی دهد القصه هر دو نوع بگزیدگی مار افعی

نافع باشد هم خوردن و هم با خود داشتن و هم تعلیق کردن و بر موضع
زخم نهادن و جالینوس گوید چون بسایند و بپاشند نافع بود
و گویند که هر دو نوع بر سر زخم بچسبید **حسک** در بلاد مغرب حمص الامیر
خوانند و آن بری و بستانی بود بهترینش بستانی باشد طبیعت
وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و علی بن جنین گوید گرم و خشک است
دو درم از حسک بی جهت گزیدگی افعی چون بیاشامند و یا ضماد کنند
بغایت نافع بود **حضض** بضمتین و قد تفتح العین و این چند نوع است
مکی و هندی و مشهدی و از جمله عصارات است و نیکوترین آنها حبه
و رچها مکی بود و جثه و تقویت بوی هندی طبیعتان معتدل است
در گرمی و سردی خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول
صاحب مفرده گوید حضض هندی عصاره فیلزهرج است و حضض
مکی عصاره نباتیست مکی و گویند مصنوعست و صاحب اختیارات
گوید حضض مکی از برگ مغیلان تحصیل کنند و حضض هندی عصاره
نباتیست غیر فیلزهرج و حضض هندی جهت گزیدگی سگ دیوانه طلا
کردن و آشامیدن سودمند است **حمار اهلی** صاحب منهاج گوید
گرم و خشک است در سیوم و صاحب تقویم از اسحق بن عمران گوید

گرم و تر بود در خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد باواز
بلند در گوش خر بگوید مرا عقرب گزید و واز گونه بر خر نشیند درد از
وی زایل شود **حنظل** علقم نیز خوانند نر و ماده باشد و ماده سفید و سست
و رخو و شکن بود چندانکه سفیدتر باشد نیکوتر بود و پوست وی
باید که زرد مایل بسفیدی باشد و اگر مایل بکبودی بود بد باشد و اگر
بر نبات او یک حنظل بیش نبود آن کشنده باشد و نیکوترین آن نوع
سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک در دوم و یوحنا بن ماسویه گوید گرم و خشکست
در دوم و کندی گوید سرد و تر باشد بیخ وی سودمند بود جهت
گزیدگی عقرب و افعی خوردن و طلا کردن اعرابی حکایت کنند
عقرب چهار موضع از اعضای وی را لدغ کرد و درم از وی پاشید
در حال صحت یافت و بیخ دمشقی گویند بیخ وی را چون بجوشانند
گزیدگی افعی را نافع بود **حرف الخا خاکستر چوب تاک** بعربی رماد
حطب الکرم خوانند طبیعت آن سرد و خشکست و گویند گرم است چون
با سرکه بر گزیدگی سگ دیوانه و جانوران ضماد کنند نافع
بود **خایه گاو کوهی** بعربی خصی الایل خوانند چون خشک کنند
و با شراب بیاشامند جهة گزیدگی افعی مفید بود **خبازی** بفارسی خیرو

ولیشرازی

ولیشرازی نان کلاغ گویند و آن نوعی از ملوکیه است طبیعت وی
سرد و تر است در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
وی را چون بر گزیدگی زنبور نحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که خام باشد
و چون ورقش با بیخ وی بجوشانند نافع بود جهة زهرهای کشنده
و بر گزیدگی رتیلا ضماد کردن و ورقش بر گزیدگی عقرب ضماد کردن
نیز مفید است خاصه با زیت **خرزهره** بعربی سم الحمار و دفلی نیز
گویند و آن دو نوع است بری و نهری و نهری وی سبز و بزرگ ورق
بود و غایت تلخ و گل وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب
باشد طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند خشکی وی در دوم
بود و گویند در اول و چون با شراب و سداب بنوشانند جهت گزیدگی
جانوران زهردار نافع بود و مقدار شربتی از وی نیم درم بود و او هم
زهر است و هم پادزهر **خنثی** بفارسی سریش گویند و ورق وی مانند
ورق گندنا بی شاخ بود و ساق و املس باشد و گل وی سفید بود
و بیخش در ارنگ طریق بیخ نیلوفر و حریف بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در سیوم و گویند سرد و تر بود و اگر ورق و گل و بیخ
آن فرادی و مجموعه بر موضع گزیدگی جانوران ضماد کنند سودمند
باشد و اگر ثمر وی یا گل وی با شراب بیاشامند جهة گزیدگی عقرب

نافع بود **خندریل** نوعی از کاسنی بری بود واما بغایت تلخ و ورق و ثمر
و گل و ساق وی بکاسنی ماند لیکن قدری کوچکتر چون با شراب
بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و اگر از صمغ وی دو درم با شراب
بیاشامند و یا بر گزندگی افعی نهند سودمند باشد **حرف الدال دارچینی**
بهترین آن سیلانی بود که خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم باشد که
در طعم وی شیرینی محسوس شود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند در دوم زهرهای گزندگان را نافع و با انجیر بر گزندگی عقرب ضماد
کردن نافع است **درونج** صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی
و رومی و آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود
صاحب تقویم گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد
طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و علیجی گوید در دوم گزندگی
جانوران زهردار را نافع بود و با انجیر بر گزندگی عقرب ضماد کردن
و خوردن سودمند است و گویند تریاق همه زهرهاست
دماغ الدیک والدجاج مغز سر خروس و ماکیان چون بخورند گزندگی
مار را نافع باشد **دهنج** بفارسی هنه گویند و آن دو قسم است
فرنگی و کرمانی طبیعت آن سرد و خشک گویند که کسی که زهر خورده باشد
چون بیاشامند دفع زهر کند و اگر زهر نخورده باشد و بیاشامند

دفع زهر کند و اگر زهر نخورده باشد بیاشامد بکشد و سم قاتل باشد
حرف الذال ذباب ابن زهیر گوید که مگس انواع بود و هر حیوانی را
مگسی معین باشد چو شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و مگس آدمی
از سرگین حاصل شود و اصل مگس حیوانات کرمی بود کوچک
از اجسام ایشان بر می‌آید و آن کرم گاه مگس و گاه زنبور شود گویند که
اگر مگس را خشک کنند و بر گزندگی زنبور سخت بمالند چند بار
بغایت نافع بود و این بخاصیت است **حرف الراء رازیانج**
بفارسی رازیانه گویند بری بود و بستانی بود و سیوم و بستانی
گرم بود در اول و تخم و بیخ وی گرم بود در سیوم بقراط گوید
گرم بود در دوم و خشک در اول و اگر طبیخ وی با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و بقراطیس گوید که گزندگان
تخم رازیانه بچرا گشتند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار و
گزندگان بعد از زمستان چون از اجحار بیرون آیند چشم ایشان
ضعیف شده باشد چشم خود را بجهت تقویت و کسب [illegible]
روشن بسیار آن بمالند **راسو** ابن عرس خوانند اندرون وی
پاک کنند و خشک نمایند سودمند بود جهت گزندگان زهردار و
و اگر با شراب بیاشامند زهر را نافع **رخمه** مرغی است که وی را

امر راد خوانند و اگر ذره‌ی برگزیدگی مار و عقرب و زنبور مالند نافع
بود **ربح الابل** و آن حشیشی است که دانه وی بحب الآس ماند و در
علاوی اندکی باشد طبیعت آن گرم است در اول و تر است در دوم
و جالینوس گوید گرم است در اول لطیف است و چون بوی به گنده
هیچ مضرتی بوی نرسد لیکن بسم جانوران زهردار باشد تخم وی با
با شراب بیاشامند گزیدگی عقرب و جانوران را سودمند بود و
روث الحمار سرگین خر را گویند سرگین خری که در علف چریده باشد
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند گزیدگی عقرب را نفع عظیم
دارد **حرف الزاء زبد** بفارسی مسکه گویند بهترین آن بود که
تازه و از میش باشد طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری
وی زیاده و دافع زهرهاست و چون موضع لسع افعی طلا کنند
نافع بود **زبل الاطفال** آنچه اول از طفلان بیرون آید چون خشک
کرده نگاه دارند بزرگترین تریاقی باشد که سگ دیوانه گزیده بود
و چون با شراب و عسل بیاشامند جهت گزیدگی جانوران و ادویه سمی
کشنده نافع باشد **زبل الفیل** سرگین پیل است موافق بود کسی را
که قطرها و ادویه خورده باشد **زنباد** بزبان اهل مکه عرق الکافور
خوانند و آن چیزیست که از وی بوی کافور آید چون تازه باشد طبیعت

آن

آن گرم و خشک است در دوم یا سیوم و گویند در اول گزیدگی
جمیع جانوران را نافع باشد تا حدی که قریب [illegible] و ادات است **زراوند**
مدحرج زراوند مدور گویند و معروف بود و شامی و رومی و [illegible]
و بفارسی زراوند گرد خوانند بهترین آن بلون زعفران زعفرانی
بود بغایت و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم یا اول سیوم
و خشک در دوم و گویند گرم است در دوم و خشک در سیوم و جهت
گزیدگی جانوران و ادویه سمیه بغایت نافع بود **زراوند طویل** بفارسی [illegible]
خوانند و آن نر بود و مرکب زراوند مدحرج و طبر [illegible] انگشت
نر باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم که با [illegible]
بیاشامند و ضماد کنند گزیدگی عقرب و همه جانوران و ادویه
سمیه را بغایت نافع بود **زفت رطب** و آن را زفت تر گویند و وی
روان باشد و مثل قیر و آن را از چوب درختان [illegible]
گیرند و زفت ترکی قطران بود و شریف گوید چون زفت
خشک کنند جهت گزیدگی مار و عقرب نافع بود **زمرد** ارسطاطالیس
گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس باشند و از ارض مغرب و
حدود مصر و شرقی بلاد صعید و از زمین سودان خیزد و طبیعت
آن سرد و خشک است چون هشت جو از وی بیاشامند اگر گزیدگی

جانوران زهردار و زهرهای کشنده خلاص شود و باید که پیش از آنکه
زهر در وی عمل کند بیاشامد تا از مرگ امان حاصل شود و در خواص
آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم او
جاری گردد و آنچه میگویند که کور میگردد خلاف است **زنجبیل**
نیکوترین او آن بود که بوتش زردی مایل باشد طبیعت آن گرم
در آخر سیوم و خشک در دوم و ابن ماسویه گوید گرم است در آخر
سیوم و تر است در اول خوردن وی گزیدگی جانوران زهردار را
نافع بود **زوفا** تخم حزا است و بفارسی سیرک کازرونی خوانند
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم خوردن و طلا کردن
گزیدگی عقرب را نافع است **زوفای یابس** بفارسی زوفای خشک
گویند گیاهیست جبلی و بستانی نیکوترش آن بود که از کوه بیت
المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفای مصری طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم چون چند روز متواتر با شراب بیاشامد
گزیدگی جانوران را نافع بود **زیت** روغن زیتون را گویند آنچه شیرین
بود از زیتون رسیده گیرند و طبیعت آن گرم و تر باشد و گرمی
آن معتدل بود و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده
و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق گویند

طبیعت

طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و روغن زیتون با آب
گرم آشامیدن و قی کردن کسر زهرها کند **حرف السین** **سام ابرص**
سوار گویند و آن وزغه نیست چه او سم مهلک است و سام ابرص
موذی نیست و باصفهانی مالمالی گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
و تیزترش آن بود که در بستانها باشد و چون بشکافند و بر گزیدگی
عقرب بنهند درد ساکن شود **سداب** و آن بستانی و بری و
جبلی باشد نیکوترین آن بستانی باشد که سبز رنگ باشد و تیز بوی
باشد که نزدیک درخت انجیر رسته باشد آنچه تر بود گرم و خشک
باشد در دوم و آنچه خشک باشد در سیوم طبیعت بری در درجه چهارم
و گویند در سیوم خوردن عرق وی تنها و با انجیر خشک و گردگان
دفع ضرر سموم کند و ضرر گزیدگی جانوران را نافع بود **سرطان نهری**
و آنرا خرچنگ جوی گویند بزرگ بود و در آبهای شیرین باشد
طبیعت آن سرد و تر است بجهت گزیدگی سگ دیوانه با شراب مفید
باشد و اگر بگیرند پنج جزو جنطیانا و ده جزو خاکستر او با عسل
معجون کرده بخورند همین عمل کند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا ضماد
کردن و خوردن نافع باشد **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند
قنا بود و صاحب منهاج گوید که نیکوترش آن بود که برون وی سفید

مایل باشد واندرون سرخی زند و تیز بوی بود و زود در آب
حل شود بهترینش اصفهانی باشد و صاحب جامع گوید که نیکوترین
او آن بود که صاف بود و بیرون وی سرخی و اندرون سفید
بود در آنچه متوسط میان رانچه حلتیت دقیقه باشد و حریف بود
طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم اگر با شراب بیاشامند
گزیدگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود **سلیخه** پوست
درختی است که آن درخت را سلیخه خوانند و سلیخ سلیخه بدین سبب
گویند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ باشد
وسطبر و در طعم وی اندک تلخی باشد و عفوصتی تمام دارد و چون
بشکنند مانند ریوند نجمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی
تنگ مانند قرفه و پیچیده و آنچه سیاه باشد بد بود و آنچه رقیق بود
کسیلا بود که بعنوان سلیخه فروشند طبیعت سلیخه گرم و خشک
باشد در سیوم و جهت گزیدگی افعی چون بیاشامند نافع است
سلحفاة بفارسی سنگ پشت گویند شیرازی لاک پشت چون
سنگ پشت بحری را با شراب و پنیرمایه خرگوش و کمون بیاشامند
سودمند بود جهت گزیدگی جانوران و کسی که ضفدع آجامی خورده باشد
و هر نوع که خورده باشد نافع بود **سلدانیون** درختیست که

بالای وی از زمین سه گز برآمده بوده و گل سرخ دارد و بعد
از آن دانه کند بمقدار گشنیزی و آب نبات یا حب وی جهت
گزیدگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد **سمسم** بفارسی
کنجد گویند بهتر او آن بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی قوی تر
بود از روغن وی طبیعت وی گرم است در میان درجه اول و تمامت
در آخر و گویند در دوم گزیدگی مار را سود دارد **سمن** بفارسی روغن
گاو و گوسفند باشد و فضل وی چون زبد بود در انضاج و ارخا
و در تلیین اقوی باشد طبیعت آن گرم و تر بود در اول و حرارت زرد
وی بیشتر بود از زبد جوزی گوید روغن گاو منع سم افعی کند و کذا
که اثر آن بدل سد و رازی گوید شخصی را در بادیه افعی بگزید و روغن
گاو کهن با پاشانید هیچ ضرر بوی نرسید و وی تریاق زهر بود
سمک بفارسی ماهی گویند و بقیاس بعضی گرم همچون کوسج ماهی و گاو
ماهی و بهترین ماهی صخری بود که پوست وی رقیق و
فلس وی کوچک باشد و متوسط بود در خردی و بزرگی
و فربهی و لاغری و سهوکت نداشته باشد و لذیذ بود و غالب ترین
جایگاه ایشان جایی باشد که سنگریزه بود و باریک و آبهای
شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه باشد و افضل آنچه

خورند بجهت ترطیب باسفیدباج خورند و بعد از ان مشوی بر طبق
و آنچه باتش بریان کرده باشند سبکتر باشد بر معده و آنچه در
روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده بروغن بریان کنند
بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی
سرد و تر باشد مرقع ی جهت زهر که خورده باشند و گزیدگی مار
شاخ دار و سگ دیوانه نافع بود و سر ماهی شور که آنرا اشمار گر
خوانند چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه و عقرب نهند
سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دارد سیسنبر
بفارسی سر سبل گویند و نمام الملک نیز خوانند و ان حشیشی است
میان نعناع و پودینه از بهر آنکه پودینه جویی را در کوزه دشت نشان
بکنند سیسنبر میشود چون بار دیگر نقل کرده در جای دیگر نشانند
نعناع شود هر گاه بر گزیدگی زنبور ضماد کنند نافع بود حرف
الشین شاه بلوط آن شیرین تر از بلوط بود و طبیعت آن معتدل باشد
در گرمی و سردی و خشکی آن در اول بود و گویند در دوم و در
وی اندک حرارت باشد و گویند گرم است در اول سموم را نافع
باشد شقاقل ابن واقد گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت وی بیشتر
از حرارت باشد و جالینوس گوید گرم و تر بود در سیوم گزیدگی

سگ دیوانه و سباع که زهر ایشان سرد بود سود دارد و مقدار
ما خوذ از وی دو درم باشد شمع بفارسی موم خوانند نیکوترین
او آن بود که سرخ رنگ و خوشبوی باشد که بوی عسل از و آید
طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود جذب سموم کند و بر جراحت
سگ دیوانه طلا کردن نافع بود شونیز حبة السودا گویند و نیکوترین
آن بود که فربه باشد طبیعت آن گرم و خشک باشد در سیوم
و چون دو درم از ان کوفته و بیخته سه روز با آب گرم بخورند گزیدگی
سگ دیوانه و رتیلا را نافع بود شیح بفارسی درمنه گویند بهترین
آن بود که ارمنی باشد و آنرا درمنه ترکی خوانند طبیعت وی
گرم و خشک بود در اول و گویند گرم بود در سیوم و خشک در
دوم مقدار دو مثقال از جهة گزیدگی عقرب و رتیلا و زهرها سود مند
بود حرف الصاد صدف بهترین آن سفید بود که در آب شیرین باشد
طبیعت آن خشک بود و نا سوخته استعمال نشاید کرد از بهر آنکه بغایت
صلب است و چون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف بود
اولی آن باشد که بغایت سحق کنند و هر دوایی که جواهر حجری و صلب
بود چنین کنند گوشت صدف جهت گزیدگی سگ دیوانه
نافع است صعتر و آن دو نوع است نیکوترین آن بود که کوچک

ورق بود طبیعت آن گرم و خشک باشد در سیوم چون با آب
بیاشامند گزیدگی جانوران را سود دهد و چون با سیج بیاشامند دفع
مضرت شوکران و افیون کند و چون با سکنجبین بنوشند دفع
مضرت حسین نماید **حرف الضاد ضبع** حیوانیست مانند گرگ بفارسی
کفتار گویند که از شایج گرگ و خوکست در تشبیح حیوانی بادی
بر نیاید و گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت
سگ و چون آدمی حنظل در دست داشته باشد کفتار از وی بگریزد
و اگر قدحی را بپوست کفتار بگیرند و از انجا آب بکسی دهند که سگ
دیوانه گزیده باشد و هم از آب بهم ساییده باشد بیاشامد بترسد
و هیچ زحمت بوی نرسد **ضفدع** بفارسی غوک و وزغ و مجموش و
جغر نیز گویند و بشیرازی بک خوانند گوشت آنچه نهری بود و چون
با زیت و نمک بپزند گزیدگی جانوران را نافع و پادزهر جذام و مجموع
زهرهای گزندگان بود و چون ورا مرضوض کرده بر گزیدگی عقرب
ضماد کنند نافع باشد **حرف الطاء طاوس** مرغیست معروف و مشهور
شریف گویند بعد از سه سال تمام پر بار آورد و هر سال یکبار بچه
آرد و گویند عمر طاوس بیست سال بود و در آن مدت بچند رنگ بگردد
و هر سال وقت خزان پر بیندازد و در وقت آنکه درختان برگ

برآورند او نیز پر برآورد زهره وی چون با سرکه بیامیزند گزیدگی
جانوران را سود دارد و طعامی که سمی در وی بود چون طاوس
ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند که چون ظرفی که در وی سم
باشد بشکند **طراسوج** رستوج نیز گویند و آن ماهی دریایی بود
که یونانی طریفلا خوانند و اهل اندلس مل گویند چون ورا بشکافند
و بر گزیدگی عقرب و تنین بحری و عنکبوت نهند شفا یابد
طریفلن یونانیست معنی ذو ثلاثه اوراقست و آن نباتیست
که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان او باریک و سیاه
باشد و مانند اذخر ابتدا بوی شراب کند و در آخر بوی قفر
الیهود و گل وی فرفوری بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم
و ورق او چون با سکنجبین بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی
جانوران و بعضی گویند طبیخ نبات وی چون بپاشند بر موضع
گزیدگی جانوران نطول کنند درد ساکن شود **[illegible]** بعضی بعجم نباتیست
که در بهار روید و گل آن زرد بود و گرد بر گرد گل خار داشته باشد
و آن قرطم بریست اگر طبیخ وی بر گزیدگی افعی نطول کنند درد
ساکن شود و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا
کند که از گزیدگی افعی **طین مختوم** و خواتیم الملک نیز گویند و بفارسی گل

سر مهر خوانند و دیسقوریدوس گوید که گلی است که از جزیره لیموس
بخون بزکوهی سرشته می آرند و آن صورت بهران گویند که صورت
از طین آن بود و اقوال بسیار در حقیقت آن گفته اند که ذکر آن
موجب تطویل است و گویند که آن زمین که گل مختوم از وی می آرند
از زمین یونان باشد و این زمان آب گرفته و شیخ رئیس گوید که
طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا آنکه یبوست
او بیشتر است از رطوبت او بتفاوت با مجموع زهرها کند و
صاحب اختیارات بدیعی گوید کودکی یکساله قریب بدو مثقال
و یک برد یک که از سموم قتاله است خورده بود فی الحال قدری
از طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کرد چنانکه آنچه
خورده بود در دگر دو یک دو مجلس طبیعت آمد و از آن زهر
نجات یافت مقدار ماخوذ از وی دو درم جهت گزیدگی جانوران
کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند
نافع بود و دفع سم آن بکند و کسی که ذراریح و ارنب بحری خورده
باشد طین مختوم بیاشامد فی الحال قی کند و در ساعت دفع سم
آن بکند طین ارمنی گلی است سرخ رنگ که بزردی مایل باشد و اسحق
ابن عمران گوید سرخی وی بسیاهی زند و خوشبوی باشد

طین ارمنی

ومذاق

ومذاق وی ترابی بود و بزبان بچسبد صاحب منهاج گوید طبیعت
آن سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است
در اول و نیکوترین آن بود که هیچ ریگی در وی نبود و در طاعون خوردن
و طلا کردن نافع بود جهت تب و بائی عظیم نافع باشد چنانکه
گویند در زمین ارمن وقتی وبائی بود چنانکه چندکس معدود بماندند
و باقی تلف گردیدند و از آن چندکس چون تحقیق نمودند همیشه
ازین گل اندکی بخوردندی و این خواص از آنجا معلوم شد طین قبرسی
گلی است سرخ رنگ گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست
بماند و چون بشکنند در اندرون وی رگهای زرد هست
و چون بر زبان نهند بر زبان بچسبد بغایت چنانکه بحیله باز
توان کرد طبیعت وی زرد و خشک است چون یکدرم با آب سرد
و مطبوخ بیاشامند جهت ادویه قتاله نافع باشد حرف الظاء
ظلف المعز سم بز است و آن سرد و خشک است در سیوم اگر سحق
کرده با شراب بر گزیدگی جانوران و سباع ضماد کنند نافع
بود حرف العین عرعر سرو کوهی است کوچک و بزرگ بود گویند درخت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در اول در دفع گزندگی
جانوران نافع بود عرن گیاهیست صلب که نزدیک زانوی بالا است

وسمهای مهم ظاهر شود و عرب آنرا عظیم التسبق خوانند و دیسقوریدوس
گوید چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه اگر مداوای گزیدگی جانوران
استعمال کنند نافع است **عسل** آنچه نیکو بود طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم گزیدگی جانوران و کسیکه افیون و فطر خورده
باشد چون لعق کنند نافع بود و گزیدگی سگ دیوانه را نیز
نافع است **علیق** توت وحشی خوانند و شیرازی توت سگ
گویند ماسرجویه گوید نباتی بود که ترش مانند زیتون باشد طبیعت
او سرد و خشک است در دوم و ورق و اطرافش چون پخته بپاشانند
گزیدگی مار شاخدار را سودمند است **عود بلسان** چوب بلسان است
نیکوترین بلسان عیدان اوست که املس و اسمر بود و خوشبوی
باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم پادزهر سموم باشد
و گزیدگی افعی را نافع بود **عود الحیه** شریف گوید نبات وی در شهر
سودان بود و مشهور باشد و او مانند سوسن صلب باشد و
در طعم وی تلخی بود و چون بخورد مردم از وی بپاشانند از هر سمی که
باشد شفا یابد خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند
هیچ مار گرد او نگردد و گویند چون در دست گیرند و چشم آنکس اگر
بر مار افتد مار حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند و در دهان

افعی اندازند و دبمیرد **حرف الغین** **غار** درختی بزرگست و ورق
وی درازتر بود از ورق بید و حب وی از فندقی کوچکتر
باشد بمقدار فستق و بیونانی داغنی گویند و بعضی بود که ورق
آن باریکتر بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع از زمین بستان
روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت
گرم و خشک است در سیوم ورق او را چون تر باشد بکوبند
و بر گزیدگی زنبور ضماد کنند سودمند بود **غاریقون** دو نوعست
نر و ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت سفید و سبک
وست باشد و آنچه نر باشد بد بود و طبیعت آن گرم بود در
اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم ضماد کردن بر گزیدگی
گزندگان که زهر ایشان سرد بود نافع است و شیخ رئیس گوید
که وی بخاصیت تریاق همه زهرها و گزیدگی افعی است **حرف الفا**
فاشرا اسمیست سریانی و هزارچشان و هزارفشان تیز گویند و بیونانی
ابالس مونی گویند و معنی آن جوهر البیضا گویند و معنی آن هزار خشان
گز باشد و بفارسی کرم دشتی خوانند و بشیرازی نه خوش خوانند
از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نشود و فاشرستین
نوعی از وست و نبات وی بر هر درختی که نزدیک بود پیچیده شود

وخوشه وی قریب ... دانه داشته باشد و در اول سبز بود و آخر
بغایت سرخ شود و گل وی لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه
دارو خوانند و منفعت وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیفتر از وی
بود و فاشرا بلغت دیگر حالق الشعر گویند و ثمر وی مانند ثمر
وی مانند ثمر فاشرستین بود بیخ وی گرم و خشک است در سیوم
و حرافت و حدت داشته باشد چون از بیخ وی دو درم
بیاشامند گزیدگی افعی و مجموع گزندگان را نافع بود فالنجیقن یونانی
نادلیش رتیلا بود از برای گزیدگی وی را نافع بود این اسم را
بوی نهاده اند و آن نباتیست که گل وی مانند سوسن باشد و
تخم وی سیاه بود مانند تخم عدس و مگر حلقه و بیخ وی باریک و
کوچک بود و اول که از زمین بر رستند زرد باشد و بعد از آن سفید
گردد در بنهای خاک روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب
بیاشامند گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد فادج گویند سنگیست
زرد که بسفیدی زند و سبزی و رنگهای دیگر نیز بر وی ظاهر بود
و این سنگ از اقصی هندوستان و چین آورند و بهتر از
آن چینی باشد و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند
دوازده جو بود که با آب سرد بیاشامند و این سنگ مانند سته

نماید و با دز همه زهرها بود و خاصه در طلا کردن فار بفارسی
موش گویند چون وی را بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند نافع
بود فجل بفارسی ترب گویند تخم وی اقوی بود از همه اجزای او
بعد از آن پوست بعد از آن ورق پس گوشت آن
و نیکوترین آن بستانی باشد طبیعت آن گرم بود در اول
و گویند در سیوم و خشک باشد در دوم و آب وی چون با
شراب بیاشامند گزیدگی افعی و مار شاخ دار را نافع بود و
اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر از وی خورده باشند
و عقرب بگزد هیچ مضرت بوی نرسد فرفیون صمغی است
که طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی
در سیوم بود و او در غایت حدت و حرافت باشد و چون
او را از درخت برگیرند باید که دهان بربندند تا غبار آن
در دهان نرود که جمله دندانها را بریزاند چون بر گزیدگی سگ دیوانه
طلا کنند نافع بود فودنج و آن سه نوع است جبلی و بری و نهری
و جبلی نیز دو نوع بود یکنوع را حاشا گویند و یکنوع را افلنلون
و بری نیز دو نوع است یکنوع را بشکر اشبیح خوانند و نوع دیگر را
بودینه صحرایی خوانند و آن مطلق بودینه بود و نهری یکنوع پیش بناید

نیکوترین جبلی آن باشد که خوشبوی و تازه و سطبر بود و ورق آن کوچک
باشد و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم بود گزیدگی عقرب را نافع
بود و عصاره او با طبوخ او گزیدگی سباع را سعید بود و طبیعت
نهری گرم و خشک بود در سیوم و خوردن و ضماد کردن او گزیدگی
جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله کند
خاصه که بیش از آن حوزده باشند **فوه** معروفست بفوة
الصباغین و بفارسی روناس و روغناس خوانند و آن بیخیست
سرخ و نیکوترین او آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از اردن
آرند و آن مشهور بود بدربندی طبیعت وی گرم و خشک باشد
و گویند در وی بعضی سردی بود و ورق وی چون بیاشامند گزیدگی
جانوران را نافع بود **فیروزج** نوعی از احجارست و ازرق بود و بهترین
او نیشابوری کهن باشد طبیعت آن سرد و خشکست و چون سحق
کرده بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود **حرف القاف قردمانا**
کرویای بری و جبلی نیز گویند و تخم بدیان نیز خوانند و در طعم آن تلخی بود
و نیکوترین آن تازه زرد و فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم گزیدگی عقرب و جمیع گزندگان را نافع **قرصعنه** در اندلس شوکة
ابرهیم خوانند و انواع آن بسیار باشد و نبات وی در سنگستان

در زمینها

و زمینهای خشن و ریگبوم ها روید و نوعی از خارست که چون اول
بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود و سطبر و خشن باشد و
چون بزرگ گردد خار شود سفید و بقدر یک وجب و زیاده تر نیز بوده
و نبات وی انبوه باشد و گل وی سفید و سر گل وی بسرخی مایل بود و
بر گرد گل وی پنج شش خار باشد مانند سنان و صلب بود
و وی بسطبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بلکه زیاده اختیارات
گوید در شیراز شتره خوانند در صحرا بسیار بود و مگس عسل از گل وی
خورش دارد و بیخ وی گزیدگی جانوران را نافع باشد طبیعت بیخ
وی گرم و خشکست در آخر درجه اول چون با شراب بیاشامند
گزیدگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع باشد **قسط** و آن انواعست
یکنوع عربی بود و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود
و یکنوع هندی بود و آن سیاه رنگ باشد و انرا قسط تلخ و
بغایت تلخ بود و سبک وزن و یکنوع دیگر هست که بسیاهی
مایل باشد و بوی صبر کند و نیکوترین آن سفید تازه فربه باشد
و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرم است
در سیوم و گویند در چهارم و خشکست در چهارم چون یکدرم
با شراب افسنتین بیاشامند گزیدگی افعی و مجموع زهرهای گزندگان را

سفید باشد **قطران** روغنیست که از درخت عرعر و ناب و
عتم و شرین دفوب بگیرند و نیکوترینش آن بود که از عرعر حاصل
کنند و بدترین آنکه از ناب بگیرند طبیعت آن گرم و خشک بود
در چهارم و گویند در سیوم با نمک بر گزیدگی مار بیشد عذار ضماد
کردن نافع بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری
کند **قنطوریان صغیر** قنطوریون دقیق نیز گویند ساق وی باریک بود
و بدرازی یکوجب و گل وی سرخ باشد که بعفری مایل بود و ورق
آن بورق شکطراشیع ماند و طعم او بغایت تلخ بود و منفعت
وی در ورق قضبان و گل او باشد چون با شراب بر سنگ سبز
بسایند و بر موضع گزیدگی زنبور دد و نحل طلا کنند نافع بود و چون
یکدرم از وی در سپنت در آبی با داورد خشک در او وی جوشیده
باشد حل کرده بیاشامند گزیدگی مجموع جانوران زهردار را نافع
بود **قنه** صمغی است که وی را ماززود و بیرزد نیز گویند طبیعت
آن گرم است در دوم و گویند در سیوم مقاوت با مجموع زهر
کند و نزدیک سپنج است **قنفذ** بفارسی خارپشت و چکاسه گویند
و آن بری و جبلی و بحری بود و بحری نوعی از بری است و جبلی
بزرگ باشد و طبیعت آن گرم و خشک بغایت و بعضی گویند

گوشت وی تر بود و گزیدگی جانوران را نافع باشد **قیصوم** نوعی از
برنجاسف جبلی است بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
در اول جالینوس گوید که گل وی نیکوتر از افسنتین بود گزیدگی عقرب
و رتیلا را نافع بود مقدار ما خوذ از وی یکمثقال بود تا دو درم **قیسوس**
و قسوس میگویند و آن سه نوعست سیاه و سفید و سرخ و مجموع
حریف و قابض بود و یکنوع از ان نبات لادنست و آن گرم
بود و باقی سرد و بیخ آن چون با شراب بیاشامند گزیدگی رتیلا را
نافع بود **حرف الکاف کافور** چند نوعست شیخ رئیس ابو علی سینا
گوید قیصوری و ریاحی سفید و آزاد و اسفرک و ازرق باشد و نیکو
ترین آن قیصوری سفید باشد که شدید البیاض و سفیدی که
بزردی زند و خورده او را ریاحی خوانند و خورده ریاحی را سرری
گویند و پارهای آن غلیظ و درشت بود و او برنگ برحام باشد
و بعد از ان کافوری ازرق و بعد از ان آزاد کدر اللون و
دون همه را اسفرک گویند و کافور مانند صمغ در اندرون چوب
بود چون بشکافند کافور از میان آن بیرون آرند و طبیعت آن
سرد و خشکست در سیوم یکدرم از وی نجات دهد از سم عقرب
جراره با آب سیب ترش و رنج مثقال باشد جهت کسی که ترا گون

السنبل خورده باشد با آب انار و شیره خرفه و برف مفید است
کاشم الجذان رومیست و آن سیسالیوس نیکوترین آن زرد
بزرگ ورق باشد مانند ورق الجذان و در قوت مانند کمون
بود ابن ماسویه گوید که طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و صاحب منهاج گوید گرم بود تا وسط درجه سیوم بگیرد درم
ازان با شراب کی تدکی جانورانرا نافع بود کبر بشیرازی کورک
خوانند و وی ثمره بود مانند حبوب و ثمره دیگر دارد که این حبوب
در وست مانند قثا و آنرا اقثاء الکبر خوانند و وی حریف بود
و بغایت گرم طبیعت کبر گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و بیخ او تریاق است کبریت بفارسی گوگرد خوانند و آن
معدنی بود صاحب منهاج گوید زرد و سفید باشد و صاحب
جامع از قول ماسرجویه گوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد
و از قول اسحق بن عمران گوید که چهار نوع است سرخ و
سفید و زرد و سیاه و گویند کبریت سرخ از جواهر بود و معدن
آن در ان وادیست که مورانند که حضرت سلیمان علیه السلم
با ایشان اج آن موران مانند چهارپا با بزرگی ارطال طاهر
گویند که گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش

چنانکه

چنانکه روشنی آن چند فرسنگ برود و چون از معدن برآورند
این خاصیت ندهد و اگر در اکسیر استعمال کنند سفید را سرخ گرداند
و صبغی نیکو دهد و سرخ آن عزیز الوجود است و در افواه خاص
و عوام مذکور است که گوگرد احمر کیمیاست هرچند سخنی بی اصل است
لیکن سرخ او بقوت تر و شریفتر است و بعضی آورده اند
که گوگرد احمر ذهب است و دمشقی گوید گوگرد گرم و خشک بود
تا چهارم و حنین گوید در سیوم چون سحق کرده بر موضع گزیدن
جانوران زهردار بپاشند یا با آب یا با دیان بسرشند و بدان
ضماد کنند یا بمویز بسرشند یا بسرگین کهن یا بعسل یا بحلتیت
بغایت نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزیدگی عقرب کند
اگر با سرکه بدان بمالند کراث بفارسی گندنا گویند و آن
شامی و نبطی و جبلی و بری بود جبلی را فراسیون خوانند و بری را
کراث الکرم گویند و وی بقوت متوسط بود میان ثوم و کراث
و طبیعت آن خشکتر از انواع کراث بود و آن گرم باشد در
چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی را کراث المائده
خوانند و حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و کراث شامی را
قفلوط خوانند و گرمی و خشکی او کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر

کمتر آورد از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی منتظر
و در معتصر باشد و نیکوترین همه نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گرم و خشک بود در دوم و کراث شامی را اطلس
ماکول است نوع و طبیعت او گرم و خشک بود در دوم و کراث
نبطی را چون بکوبند و بر گزیدگی افعی و دیگر جانوران ضماد کنند
منفعت کند **کرنب** بفارسی کلم گویند و آن بستانی و دشتی بود
کلما قنبیط خوانند و بحری و بری و کرنب الماء و نیکوترین آن نبطی بود
و آن کرنب بستانی معروفست و طبیعت آن گرم بود در اول و
خشک بود در دوم و گویند سرد است و عصاره کرنب نبطی با شراب
گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و کرنب بری تلخ بود و چون
خشک کنند و سحق کرده درم با شراب بیاشامند از گزیدگی
افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و وی نرحت گزیدگی
نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن استعمال کنند
کرم بفارسی درخت انگور گویند و رز نیز گویند رازی گوید که
طبیعت آن سرد و خشک بود و چون خاکستر آن با سرکه بر موضع
گزیدگی افعی ضماد کنند نافع بود **کرسنه** بشیرازی کسنک
گویند و آن حبی است که طعم وی میان ماش و عدس بود دو

دی

دی بیتری زند و چون مغز کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز
کادو را مانند آن فربه کند و بهترین آن باشد که لون وی سفیدی
مایل بود و دمشقی یا بصری باشد و طبیعت آن گرم است در اول یا
دوم و گویند در سیوم و خشک است در سیوم و چون شراب گزیدگی
افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون
با سرکه و افسنتین بسرکه و افسنتین بسرشند و بر گزیدگی عقرب ضماد
کنند مفید باشد **کافیطوس** گویند تخم کرفس رومی است و
صاحب کامل گوید که تخم طرخون رومیست یا کاسنی رومی و صاحب
اختیارات بدیعی میگوید که بحقیقت حشیشه است که گل بنفش دارد
و با آخر تخم گردد و آنرا شیرازی ماش دارو خوانند و تخمی وی
از تیزی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت
آن گرم و خشک باشد در سیوم و گویند گرم در دوم و خشک
بود در سیوم و گویند گرمی وی در سیوم بود و طبیخ وی چون
بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر کند **کاذریوس** یونانیست
گویند سرایست بعضی دارو ملخ گفته و بعضی گویند برگ و شاخ
اشق است و مؤلف اختیارات گوید که ماهیست سبز رنگ بغایت
تلخ و آنرا ورقی و قضبانی و تخمی بود اما اندک تخم داشته باشد

بیشتر ورق بود و نیکوترین آن تازه تری بود که بعد از ادراک
تخم گیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود **کمون** بفارسی
زیره گویند و آن کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود کرمانی اقوی
بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم
وی در دوم بود و بری وی سیاه رنگ باشد مانند شونیز و نوعی
بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن است چون با شراب
بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود **حرف اللام لبن** لبن بفارسی
شیر خوانند آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید که گرم و تر بود و گرمی وی
کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوتست و هم گوید که قوت حرارت
وی در وسط درجه اول بود و در اول بود در رطوبت در اول درجه
دوم رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود در برودت
وی زیاده نبود بر حرارت وی و در حرارت میان بلغم و خون است
و گویند نزدیکتر و از بلغم و در تر بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود و حلیب را
سردی کمتر باشد از غیر وهم او گوید که معتدلست و حنین گوید که نظر کنند
و ببینند که اعضایی که هضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضوی که این
او را هضم میکند پس سرد باشد از بهر آنکه طبیعت آن سرد است

و صاحب منهاج گوید نیکوترش آن بود که بغایت سفید باشد
و معتدل القوام و بر روی ناخن بایستد و صالحترین شیرها آدمی را
شیر زنان باشد و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک طبیعت آدمی
بود و کسی که ادویه سمیه خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و
خانق الذئب و بیخ شوکران نافع بود و تریاق همه زهرهای سرد
باشد حتی افعی **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوتر
گوشت حولی باشد طبیعت آن گرم بود در اول و گوشت سوخته
وی گزیدگی مار و عقرب جراره را سودمند بود و با شراب گزیدگی
سگ دیوانه را نافع باشد **لسان الحمل** نباتیست که برگها
آن بزبان بره ماند و بفارسی آنرا برگ بارتنگ گویند و دو نوع بود
کوچک و بزرگ و جوهر وی مرکب بود از مائیت و ارضیت و بمائیت
مبرد و بارضیت قابض بود و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم
برگزیدگی سگ دیوانه ضماد کردن نافع بود **لوز حلو** بفارسی بادام
شیرین گویند نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل بود
در دوم و گویند گرم و تر باشد در اول گزیدگی سگ را نافع بود
حرف المیم محلب و آن سه نوعست در کتاب اختیارات بدیعی
گوید که یکنوع را بفارسی فلفل شامی گویند و یکنوع را کشنیز کوهی و

و یکنوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه یکدیگر است اما در نبات
ایشان و جای رستن ایشان اندک تفاوتی باشد نبات فقل نشار
خشن بود و تخم وی بغایت تلخ و گل وی مایل باشد و نوع دوم در
رملها روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفید باشد که در وی میل بسیار
بود و نیکوترین بدر شبانکاره باشد هر کس یکی تربسان ان باشد
البته از مضرت سم خلاص یابد و هم در اختیارات گوید که شخصی از
وقت حلول آفتاب بحمل سه روز پیاپی هر روز یکمثقال مخلصه باشراب
تجرع کرد در ان سال چند نوبت زهر دادند هیچ عمل نکرد چون
تفحص نمودند در اول مخلصه خورده بود و او را از بهر آن مخلصه نام نهادند
از همه زهرها خلاص کند **مران** درختی است باریک و دراز
از چوب او نیزه سازند و در شام بسیار بود و ورق زرد بود و در و
قبضی و تخفیفی باشد و در میوه او عفوصتی است نزدیک بمازو
عصاره ورق وی چون بیاشامند با ورق آن باشراب بید
گزیدگی افعی ضماد کنند نافع بود **مر** صمغی است و او خالص و
مغشوش باشد و غش آن بعضی تبوعات کنند و آن نوع شکننده
بود و نیکوترین او آنست که بسرخی زند و خوشبوی و رزین و
صافی باشد و بغایت تلخ بود طبیعت آن گرمست در سوم

وخشک

و خشکست در دوم زهرها را نافع بود **مرارة البقر** زهره گاو بود
و او اقوی از زهره چهارپایان دیگر باشد و تریاق گزیدگی جانوران
بود و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی باشد **مرارة التیس** زهره بز کوهی است
و نیکوترین آن بود که از بز جوان باشد و هنوز گشنی نکرده باشد
طبیعت آن گرم و خشکست و تریاق گزندگیها بود و مقدار ماخوذ
از وی تا دانگی بود **مسک** بفارسی مشک خوانند گویند عمل سموم باطل کند
و شیخ رئیس گوید که او اصل تریاق مشکی و هلاهل و قرون سنبل بود
مومیائی بدانکه مومیایی از پادزهرات بزرگست و در روزگار سابق
و ملوک فارس بر ملوک دیگر بدو فخر داشته اند یکی مومیائی یکی حجر
التیس که قبل ازین یاد کرده شد و سبب ظاهر شدن آن از این چنین
نقل کرده اند که جماعتی از ملک زادگان در عهد فریدون در دارابجرد
در کوه پایه آنجا بعزم شکار تفرج میکردند اتفاقا بزی بزرگ را تیر
زدند خواستند که بقید آورند ناگاه از چشم ایشان ناپدید گشت
و ایشان با همدیگر بدان موضع برسم شکار میگشتند و تماشا مینمودند
آن بز تیر خورده را همی جستند که چشمه آبی در رو بود و گلی بر سر آب
آورده و آن بز تیر خورده بر کنارش بود و او را بقید آوردند و آن تیر که
بر پهلوی او زده بودند که بجانب پوست بازگشته بود و باندک

وقت

بدنش کوبخته بود و جراحت اندرون تن بالتمام درست شده واز
آنحال تعجب نمودند و ازانجا کس فرستاده فریدون را ازان واقعه
اخبار کردند و فریدون بعد از استماع این خبر جمعی را که در فنون علوم
سیما طبیعی و طبی مفاخر عصر خویش بودند بجهت تحقیق اینمعنا بآن
موضع روانه کرد چون علمای مذکور بآن حدود رسیدند بعد از
مراسم تحقیق و تفتیش تمام آنچه بر روی سنگ آن غدیر بود جمع کردند
در جراحتها و کوفته شدگی عضوها و شکستگی استخوانها بیازمودند بسیار
نافع و سودمند یافتند پس بخدمت فریدون عرض کردند که
منت خدایرا که چنین تریاقی بزرگ و نیکو و کثیر النفع در عهد این پادشاه
عادل پدید آمد اکنون ملک در باب او چه فرماید ملک حکم کردند
که برای آن غار دری محکم بسازند و حوضی در پیش او ساخته آهن
تنکی بشکل غربال مهیا کرده در آنجا نصب نمایند تا آب صاف هر چه باشد
بدر رود و مومیایی بماند و امنا و ثقات شهر را فرمودند که تا مدام انجا قفل
مهر خویش بر در آنغار زنند تا سالی دیگر بانجا رفته در آن غار را بحضور
ایشان بگشایند و آنچه از مومیایی بحاصل آمده باشد بحضور آن جماعت
برگیرند و مهر نهاده بخزانه رسانند و در بعضی سنوات بود که از صد
درم سنگ بحاصل می آمد و در بعضی کمتر و آن دروازه همیشه مهر

انجماعت

آنجماعت بود تا سالی دیگر در ماه تیر در آنغار را بگشادند و بدستور
مقرر مومیایی برمیداشتند و این غار بر کنار دیهی است که آنرا
آیین گویند و این مومیایی چون شباهت بموم داشت موم
آیین گفتند و اکثر استعمال مومیایی شد و الحال نیز بهمان دستور
بمهر حکام و قضاة و کلانتران آن دیار مقرر است اما انواع مومیایی
استعمال مردمان بسیار است و در ان انواع مجموله هیچ فایده
نیست و نشان این مومیایی که وصف کردیم آنست که مرغی را
پای بشکنند و از آن مقدار در خمیر کرده بگلوی او فرو کنند و در
روز دیگر پای شکسته او را درست یابند بیان منافع آن دو حبه
از وی با قیراطی با شراب صرف یا ثلث بیاشامند جهت گزیدگی
عقرب نافع بود و همچندان با روغن گاو بر گزیدگی طلا
سودمند بود و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آب
کرامیثون و ورق درمنه و پودینه کوهی در روغن پخته باشند نافع باشد
مفید است چون منافع این دوا بسیار بود و در سرعت آثار بعض
من النهار مجرب و ممتحن نزد اطبای اعصار بود لازم نمود که بعضی از
آن سخن پرداز کرد تا رجوع بکتب دیگر نشود بدانکه مومیایی زهرهای
همه حشرات زمینی را نفع کند خوردن و طلا کردن استخوان شکسته را

پیوند دهد و دیگر علتها که در تن مردم بود از فرق تا قدم نافع بود و افاضل
این صناعت در بیان منافع این استقصا کرده اند و بر قیاس قول
ایشان خصوصاً ابو علی سینا گوید اگر حبه از مومیایی در آب
مرزنگوش حل کرده در بینی چکانند درد شقیقه و درد سر کهن
ببرد و گشتن و صرع را نافع بود و همین قدر در روغن یاسمین حل
کنند و در گوش چکانند درد گوش را ببرد و اگر کسی را از گوش ریم آید
بجو از او در روغن گل یا آب غوره حل کنند و فتیله بدو آلوده کرده
در گوش نهند ریش گوش را درست کند و کسی زبان را طسوجی
در آب صعتر غرغره کنند زایل کند و اگر حبه از او و هموزن آن جند بیدستر
در روغن حب البان حل کرده در بینی چکانند درد سر کهن را ببرد
از برای خون بر آمدن از سل نیم حبه با شیر خر دهند خون باز دارد
طسوجی با سکنجبین غرغره کنند خناق بگشاید طسوجی اگر با شراب
خورد یا آبی که در و عدس جوشیده باشد غرغره کنند همه انواع
درد حلق را نافع بود و طسوجی با کشکاب که عناب و سپستان و بیخ
سوسن در و جوشیده باشد حل کرده سه روز ناشتا بخورند همه
انواع سرفه را ببرد و طسوجی با آب تره و نانخواه و کرویا بخورد خفقان
معدی ببرد و رطوبتی در رحم و معده جمع شده باشد ببرد و بهر سقطه

ابرلیب

که بر معده

که بر معده و سینه و جگر رسیده باشد طسوجی از و با دانگی گل
ارمنی و دانگی زعفران با آب خیار شنبر بدهند درد کوفتگی را نافع
بود و طسوجی با شیر و شکر بخورند انواع دردها که در مثانه و احلیل
بود ببرد و اگر کسی را گمان افتد که چیزی زهرآلود خورده است خار
خسک و انجدان در آب بجوشانند و یک حبه در آن حل کرده بخورد
دفع شر آن بکند این جمله بر قیاس قول شیخ ابو علی است اما در رسایل
دیگر که از متقدمان این فن نقل کرده اند از آن جمله اینست که اگر کسی را
سپرز بزرگ شود پوست بیخ کبر و تخم جنگشت در آب بجوشانند و
طسوجی از آن در آن حل کرده بیاشامند سپرز بزرگ شده را
باریک کند و درد دندان ببرد و اگر طسوجی با روغن گاو بخورند
باد بواسیر بشکند و در ابتدای برص و جذام و داء الفیل هر روز
نیم دانگ در آبی که افتیمون جوشیده باشد بر توالی هفت روز
بخورد از آن علتها امان یابد و اگر رعشه بسبب برودت در اعضا
ظاهر شده باشد هر روز دو حبه با آبی که صعتر فارسی و راسن جبلی
در و جوشیده باشد بخورند نافع بود و جهت اختناق رحم و مجموع علتهایی
که زنان را از سردی بهم رسد دو حبه با آب سداب و جوز هندی یا
و حبه ربع کهن هر روز نیم دانگ در آبی که بیست درم بادآورد

دروبخته باشند یا بیاشامند نافع بود و محمد بن زکریا در کتاب
باه گوید اگر کسی را باید که بر آبی که بمقاربت خرج شود حالی بجایی باز شود
در آخر آن حرکت دو جو سوسیایی بریخ در ده درم سنگ عسل سفید
حل کرده بخورد و اگر محروری مزاج باشد با شراب ترنجبین
تناول کند و طبیعت سوسیایی گرم بود در سیوم و لطیف و محلل و
شیخ رئیس گوید که گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول
القصه خواص این زیاده از آنست که این مختصر گنجایش آن داشته
باشد **حرف النون ناخواه** با دیان رومیست و شیرازی زنیان
گویند و ناخواه اسمی فارسی است یعنی آن طالب الخبز بود یعنی
طلب کننده نان و نیکوترین آن بود که رزین و تازه و خوشبوی
باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی آن
در دوم بود گزیدگی جانوران را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزیدگی
عقرب ریزند در حال درد ساکن شود **نارنج** صاحب منهاج گوید
پوست وی گرم بود در دوم و حامض وی سرد و خشک بود
در اول شریف گوید فرو وی مرکب از قوای مختلف است و
زرد وی گرم و لطیف بود و حامض او سرد و خشک باشد در سیوم
و تخم وی گرم و خشک بود و پوست نارنج چون تر بود در روغن

جنبانند

[illegible]

جنبانند و سه هفته با آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین
بود و دو مثقال از وی آشامیدن گزیدگی عقرب و مجموع
گزیدگیهایی که سم ایشان سرد باشد نافع بود و دو دانه وی نیز
همین عمل کند **نخاله** سبوس باشد آنچه از گندم بود گرم بود در اول و
خشک و چون با ورق تره تیزه بپزند و بر گزیدگی عقرب ضماد کنند
نافع بود و با آب تنها نیز عمل کند **نشا** بفارسی نشاسته گویند و
نیکوترین وی سفید بود طبیعت آن سرد و خشک در اول و گویند
سرد بود در دوم و تر بود چون با شراب بر گزیدگی افعی طلا کنند
نافع بود **نعناع** پودینه باشد و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود
در اول چون با نمک بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند مفید
بود چون بخایند و بر گزیدگی عقرب نهند سودمند باشد **نفط** سیاه
و سفید باشد نیکوترین آن سفید باشد در چهارم بر گزیدگیها طلا کردن
نافع بود **حرف الواو وج** عود الوج خوانند بفارسی اگر ترکی گویند طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیوم گزیدگی
جانوران را نافع بود **ورق توت حامض** چون مقدار یازده درم از آب وی
بیاشامند گزیدگی رتیلا را نافع بود و پوست درخت او تریاق
شوکران است **ورق الخلاف** برگ بید است طبیعت آن سرد و خشک بود

وآشامیدن عصاره وی یکدرم با شراب گزیدگی عقرب را نافع بود
و چون ضماد کنند سم سفید باشد **وسنخ الاذن** چرک گوش بود چون گزیدگی
افعی طلا کنند بغایت نافع باشد **حرف المیم ماهندبا** کاسنی است و آن
بری و بستانی باشد عصاره وی چون بیاشامند دفع سمها کند خاصه
عقرب و زنبور و مار **حرف الیا یاقوت** بدانکه هیچ پادزهری خوبتر و
با اعتدال نزدیکتر از یاقوت رمانی نیست و بعد از او لعل صاف و بعد
از او فیروزه و مروارید و فایده یاقوت آنست که بخاصیت حرارت
غریزی را بر عوارض قوی و ضعیف یاری دهد چه آن مقدار یاقوت و دیگر
پادزهرات حجری که در شربتی افتد چندانی نبود که در همه تن پراکنده
گردد و از عروق بگذرد و بدل رسد و روح را از و جزء شود و معلوم
که جرم احجار هضم و مستحیل نگردد و استحالت اینها همین است
که چون در بدن بحرارت غریزی گرم شود قوت ایشان بهمه اجزای تن
برسد و بهمه قوای طبیعی یاقوت مدد دهد و این از طریق خاصیت است
و گویند خداوند ضعف دل اگر یاقوت در دهان نگاه دارد تا گرم شود
قوت او بدل رسد و روح قوت دهد و اگر همان یاقوت را از
خارج گرم کرده در دهان گیرند نفع نکند بدانکه مغناطیس المزاج قاهر
قوت جاذبه داده اند تا آهن را بخود کشد و ماهی رعاده را المزاج

فایده

فایده قوت مخدره داده اند که چون در دام صیاد افتد دست
صیاد را بلرزد و سست و بحس شود و ماهی سقنقور را المزاج فایده قوت
محرکه داده اند که فواید آن معلوم است و یاقوت را المزاج قوت تفریح
کننده داده اند تا در همه احوال تعدیل مزاج و تقویت روح کند و در
پادزهرات حجری مزاج فایده قوت مغیره داده اند که بدان مقاومت
سموم کنند و مزاج را دیگر داند (?) و از فساد بصلاح آورد و لعل نیز
صافی با یاقوت نزدیکست و قایم مقام اوست اما نه در دفع سموم
و در فیروزه قوت قبض است که روح پراکنده را جمع کند و
دانهای مروارید بزرگ را هم از ادویه تریاقیه شمرده اند **باب دوم** در
تریاقات مرکبه مشهوره منقول از کتب معتبره **تریاق فاروق** محمد بن زکریا
گوید که بزرگوارترین و بهترین تریاقهاست و بطبع گرم و خشکست
همه زهرهای کشنده را سودمند است چون مثقالی از وی بیاشامند
و اگر لختی بر مواضع ملسوعه مار و کژدم طلا کنند درد و وجع را تسکین
دهد خواص این تریاق بسیار و ذکر همه آن موجب تطویل و خلاف
اختصار است صفتش قرص عنصل بیست و چهار مثقال قرص افعی و
قرص اندروخورون و فلفل سیاه و افیون از هر کدام دوازده
مثقال ورق گل سرخ و تخم شلغم و سیر دشتی و بیخ سوسن آسمانگون

ورب السوس و غاریقون و روغن بلسان از هر کدام شش مثقال
مرمکی و زعفران و زرنبیل و ریوند چینی و تخم کشت و فودنیهٔ کوهی و
فراسیون و فطراسالیون و اسطوخودوس و قسط و فلفل سفید
و دارفلفل و شکطرامشیع و کندر و فقاح اذخر و صمغ البطم و سلیخه
سیاه و سنبل الطیب و جعده از هر کدام سه مثقال و تخم شبت و تخم کرفس و
سیسالیوس و حرف بابلی و کمازریوس و نانخواه و کمافیطوس و ابهل و
لحیة التیس و ناردین اقلیطی و شحم حنظل و ساذج هندی و موخیطانای
رومی و تخم رازیانه و گل مختوم و زاج محرق که استقصا در احراق آن
نکرده باشند و حماما و دوج و حب البلسان و فو و صمغ عربی و وایبوز
و قردمانا و اقاقیا از هر کدام دو مثقال و دوقوقه و مقل الیهود و جاوشیر
و قنطوریون دقیق و زراوند مدحرج از هر کدام یکمثقال آنچه از
دارو ها خشک باشد بکوبند و بیزند و آنچه صمغ بوده باشد میبختج
یا شراب حل کرده و آنگاه جمیع صموغ محلوله را در دیگ و نیم
رطل میبختج و پنج رطل عسل منزوع الرغوه که بعد اخذ رغوه پنج رطل باقی
باشد سه شبانروزی همچنان بگذارند و پس از ان ادویهٔ مذکوره را
بروغن بلسان ملتوت کرده با عسل میبختج که صموغ را در وحل کرده
گذاشته بودند معجون کنند و بعد از ان در مرتبان نقره یا رصاص

یا چینی

یا چینی کنند و مملو نخواهند کرد بلکه موازی چهار انگشت خالی
بگذارند و سر او را قلیلی باز کنند تا نفس بکشد و بعضی حکما
تجویز نموده اند که بعد از شش ماه استعمال کنند و بعضی دیگر گفته اند که
استعمال نتوان کرد مگر بعد از انقضای پنج سال و بعضی بعد از ده سال
و بعضی از دوازده سال نیز گفته اند **شرودیطوس** محمد بن زکریای
رازی گوید این تریاق جمع کرده حکیم شرودیطوس است که
بروزگار خویش هر یکی از داروهای او را بزهرهای کشنده و
بیماریهای صعب بیاموزد و بروزگار یونانیان اول این تریاق مشهور
و معروف بود تا بعد از و اندروماخس قرص افاعی و داروهای دیگر
بر او افزود تا تریاق فاروق گردید و این تریاق بحسب منفعت دوم
تریاق کبیر است صفتش مر صافی زعفران غاریقون و زرنبیل و تخم
سداب و دارچینی و صمغ البطم و کثیرا از هر کدام ده درم سنبل و کندر
و خردل سفید و عود البلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط و
انجدان رومی و کمافیطوس و مازریون و درایانج و دارفلفل و بهمن
لحیة التیس و جندبیدستر و جاوشیر و ساذج هندی و مع سائله
از هر کدام هشت درم سلیخه و فلفل سفید و سیاه و سورنجان
و جعده و سیر دشتی و خنبطیانای رومی و صمغ عربی و مصطکی

والکلیل الملک وفطراسالیون وقردمانا وافیون وتخم بادیان و
گل سرخ ومشکطرامشیع از هر کدام پنجدرم انیسون ودج وفود
ومو وسکبینج واسارون از هر کدام سه درم اقاقیا وفاسقنقور
وهیوفاریقون از هر کدام چهار درم ونیم آنچه صمغ باشد در شراب
کهنه فرغار کنند تا حل شود وآنچه خشک باشد همه را کوفته وبیخته
باسه چندان مجموع ادویه عسل منزوع الرغوه معجون کنند ودر
مرتبان زرین نگاه دارند وبعد از شش ماه بوقت حاجت یکمثقال
بکار برند ونوشش تا هفت سال بماند وبعد از آن ضعیف شود
تریاق غرزه بوحنا گوید که او زهرهای گزندگان ذوات السموم ودارویی
کشنده را که خورده باشند سود دارد وبادهای سطبر را از معده
واحشا تحلیل کند ودرد جگر وسپرز را نیز دارد وخفقان وصرع و
بیماریهای سوداوی وبلغمی را نافع بود صفتش حماما ومرصافی وسنبل
هندی وساذج هندی ولک ومامیثا وقرنفل وریوند چینی
وقیمولیا وقسط وخطیانای رومی از هر کدام شش مثقال فقاح
اذخر وعصاره لحیة التیس ومقل ازرق از هر کدام چهار مثقال عاقر
قرحا ودارچینی وافیون وناردین اقریطی تخم بادیان وکرفس
وتخم شبت واسارون وقردمانا وفرفیون وفقاح الکرم

وورد الباقلی وتخم کرفس جبلی ودوقو وافتیمون اقریطی وسنبل
رومی از هر کدام یکمثقال ونیم کثیرا وخشخاش ابیض وفلفل سیاه از
هر کدام پانزده مثقال زرنبنج چهارده مثقال سلیخه وگل سرخ
منزوع الاقماع وقرص اندروخون از هر کدام سه مثقال ونیم تخم سذاب
نیم مثقال حب الاترج المقشر وسماق شامی المنقی من حبه از هر
کدام یکمثقال روغن بلسان دو مثقال فقاح المر دو مثقال ونیم
قیسوم ده مثقال برگ اترج شش مثقال آنچه صموغ وعصارات
باشد در شراب حل نمایند وآنچه کوبیدنی باشد سحق نموده باسه وزن
مجموع ادویه عسل منزوع الرغوه بدستور معجون سازند ودر
ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نصف مثقال
حسب الحاجه دهند تریاق انفع منقول از حاوی صغیر فلفل
ابیض وفرنجمشک وفاشرا از هر کدام ده درم مرصافی یکدرم
افیون وحب الغار از هر کدام هفت درم خطیانای رومی
زراوند طویل وزعفران وجدوار مجرب وبصل العنصل از هر
کدام چهار درم سنبل رومی وعاقرقرحا وفرفیون از هر کدام
دو درم وجندبیدستر یکدرم آنچه کوفتنی است نرم بکوبند
وآنچه صموغ وعصارات است حل نموده بروغن بلسان ملتوت کرده

باسه برابر عسل منزوع الرغوه معجون کنند و در ظرف چینی یا شیشه در میان
جو گذارند و شربتی از و یکدانگ استعمال نمایند تریاق اربعه ماسرجویه
گوید این تریاق همه زهرهای کشنده را سود دارد و بادهای سطبر را
از روده و معده تحلیل کند در جگر و سپرز را نیک بود و خفقان و صرع
و مالیخولیا را منفعت دارد صفتش خطیانای رومی و حب الغار و
زراوند طویل و مرصافی از هرکدام جزوی برابر کوفته و بیخته باسه
چند آن که داروها بود عسل منزوع الرغوه معجون سازند و وقت
حاجت یکمثقال با آب سرد بکار برند قوت این دارو تا ده سال ماند.
تریاق که از برای لدغ عقرب نافع است صفتش زراوند طویل
و خطیانا و حب الغار و پوست بیخ و بیخ حنظل و فستین نطبی و دودق
الصفر و فاشرا اجزا برابر کوفته و بیخته با عسل منزوع الرغوه معجون
سازند شربتی یکمثقال تریاق دیگر برای لدغ عقارب که عدیم المثل است
صفتش بیخ کبر و زراوند طویل و زراوند و جرج و طرخشقوق اجزا را همه
مساوی گرفته نرم بکوبند و با عسل منزوع الرغوه معجون سازند
شربتی از ان اطفال را دو دانگ و بزرگان را دو دانگ است
تریاق دیگر که لسع افاعی و حیات را نافع است صفتش حب الغار و
بیخ سوسن آسمانگونی مر با درنجیل زراوند مدحرج از هرکدام

پنج

پنج درم دقاق کندر و سداب بری از هریک چهار درم آرد
کرسنه سه درم کوفته و بیخته بشراب معجون سازند شربتی از ان
یکمثقال با شراب تریاق عسکری که حکمای عسکر مکرم از برای لدغ عقرب
جراره استعمال نموده اند صفتش پوست بیخ کبر و خطیانا و فستین
رومی زراوند مدحرج و طرخشقوق یابس همه را برابر گرفته بکوبند و
با عسل مقوم معجون سازند شربتی از ان دو درم کنند
قرصی که اطبای عسکر مکرم برای لدغ عقرب جراره ترکیب نموده اند
صفتش طرخشقوق یابس گل سیب ترش گزنبه یا لسبه همه را یکسان
گرفته بکوبند و با آب سیب یا با آب شیر اقراص نمایند و شربتی
از ان دو درم باده درم شربت سیب ترش یا شاب قرص افعی
ماسرجویه گوید که او را در تریاق فاروق داخل کنند از بسیاری منفعتها
که در وست و داروهای کشنده و زهرها را نافع بود صفتش
افعی ماده که بگیرند سرخ باشد و به هنگام بهار که آفتاب بحمل باشد
بگیرند و فرق میان ماده و نر بدان کنند که نر را دو ناب باشد
و ماده را چهار ناب و باید که جوان باشد و جوان آن بود که تیز
رفتار بود و سر را بالا گیرد و مع هذا چشمها سرخ و سر پهن و دم
صلب باشد چون بدین صفت که گفتیم یکی را که صید کنند همانوقت

چهار انگشت از طرف سر و چهار انگشت از دمش بیفکنند و اگر همان
ساعت که صید کرده باشند بیفکنند در حرکت آید و زهرش در همه اندام
او پراکنده گردد و آنگاه از صلاحیت معجون کردن بیرون رود پس
هرگاه سر و دمش بریده باشند پوستش بکنند و شکمش بشکافند و هر چه
در اندرونش باشد دور نمایند و به آب پاک مکرر بشویند پس در
دیگ سفالین یا دیگ مسی که قلعی کرده باشند اندازند و آب
آنقدر که بر بالای او آید بریزند و چند شاخ شبت و قدری نمک
کوفته با وی بیامیزند و به آتش نرم چندان بپزند که مهرا شود آنگاه گوشت را
از استخوان جدا کرده بپالایند و آب او را علیحده نگاه داشته
و گوشت او را در هاون کوفته با ربع آن نان سمید جید الاختمار
ضم کرده خمیر کنند و هنگام خمیر کردن آبی که نگاه داشته اند اندک
اندک داخل خمیر نمایند تا تمام صرف شود پس قرصها بندند هر قرص
مقدار یک مثقال و جمله را بر طبق گسترده بسایه خشک کنند و در ظرف
آبگینه نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند و قوت این قرص تا
دو سال بماند و بعد از آن ضعیف شود **قرص اندروخون** یوحنا گوید
که این قرص را داخل تریاق بزرگ کنند زیرا که همه زهرهای کشنده را
سود دارد صفتش وج اریشغان و مصطکی و سلیخه و قصب الذریره

و فو و اسارون و عود البلسان و فقاح الاذخر و زعفران
از هر کدام شش مثقال دارچینی حماما از هر یکی بیست و چهار مثقال
انجدان بیست مثقال همه را کوفته و بیخته به سکنجبین سرشته قرص بندند
هر یکی مقدار مثقالی و بسایه خشک نموده بوقت حاجت
بکار دارند قوتش تا بدو سال بماند **قرص اسقیل** محمد بن زکریا گوید
اسقیل را بفارسی پیاز دشتی گویند و این قرص را در تریاق کبیر
داخل میکنند زیرا که همه زهرهای کشنده را سود دارد و دوا ساختن از
قوی سازد صفتش عنصل صغار بسیار رطوبت را در خمیر گیرند در تنور
گرم بپزند و چون پخته شود بیرون آرند و پوستش دور کنند
و لبش را آورده نرم بکوبند و چندانکه او باشد آرد کرسنه را
با وی بیامیزند و هر دو را بشراب انگوری بسرشند و دستها را
بروغن گل چرب کرده قرصهای کوچک بپزند و بسایه خشک کرده
بعد از دو ماه بکار دارند و قوت این قرص تا دو سال بماند و بعد از آن
ضعیف شود **باب سیوم** در ادویه موجب طرد حیوانات و خطرها
بکرد و این مشتمل بر دوازده فصل است **فصل اول** در بیان ادویه
که چون بر بدن طلا نمایند هیچیک از هوام با و نزدیکی نکنند
گویند که چون دماغ خرگوش و ورق پنجنگشت مسحوق با سرکه و زیت

مخلوط کرده بر بدن طلا کنند باید از هوام با وی نزدیکی ننماید و اگر
ورق صنوبر تازه را با زیت کوفته بر بدن طلا کنند همین عمل کند
خشی و دو قو و حب البان و اصل الحرف فرادی و مجموعه
اگر کوفته و بیخته و با زیت مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند هیچ کدام
از هوام با او مقاومت نکند و گویند اگر بدن را بروغن ترب بیابان طلا
نمایند پشه از او بگریزد **فصل دوم** در ادویه که چون در خانه فرش کنند یا
در آنجا بگذارند یا تدخین کنند طرد هوام نماید گویند سپیدار و بیخ
و بنگشت و گردکان اگر در خانه بگذارند یا برگ در خوابگاه فرش کنند
هوام بگریزند و تدخین بچوب انار و همچنین اصل السوس در طرد هوام
مجرب است و تبخیر بقنه و شونیز و شاخ گاو کوهی و کبریت و ظلف
المعز و مقل و سکبینج و هوام بانفسها فرادی و مجموعة طرد جمیع هوام
و حشرات کند و نگاه داشتن سنانیر و لقالق و طواویس
و طیور آبی و قنافذ و اوعال و بنات العرس و تیوس جبلیه در
خانها موجب طرد هوام و حشرات است و اگر چراغ و مشعل از خوابگاه
و ارامگاه دور تر گذارند سبب آن میشود که حشرات از آنجا دوری
جویند زیرا که جمیع حشرات هوام در تشبیل روشنی دارند و گویند
اگر رسنی را بقطران و حلتیت آلوده کرده بر دور خوابگاه اداره

نماید

نماید هوام و حشرات داخل آن رسن نمیشوند و تبخیر بچوب و اغصان
رز موجب طرد هوام است و بعضی گفته اند که اگر کسی خواسته باشد
که هیچیک از هوام در جای او نباشند تدخین برابس کنند زیرا
دخان رابس همه هوام و دواب الارض را طارد است و تدخینی
که جمیع هوام را طرد کند زفت رومی و کبریت زرد و شاخ
گاو کوهی و قلقند و باد آورد و زفت را نرم کرده باقی اجزا را
با او مخلوط ساخته حبها بندند و بوقت حاجت دود کنند جمیع
هوام بگریزند **فصل سیوم** در بیان ادویه طارده حیات که مارها گویند
تبخیر باظلاف ماعز و قرون ایل و موی مردم و سکبینج و زفت
و قنه و مقل طرد مار کند و رش مواضع مسکونه و بیوت با آبی
نوشادر حل کرده باشند همین عمل کند و گویند خردل سرخ را چون
کوفته بر سوراخ مار نهند راه خود را بگرداند و از آن راه دیگر بیاید
و اگر مدتی توقف در جای او گذارند مار را بکشد و چون نوشادر را
خاییده در دهان افعی اندازند افعی بمیرد **فصل چهارم** در بیان
ادویه که طرد عقارب نماید اگر تدخین بکبریت و حافر حمار و قنه و زرنیخ
زرد و تخم المعز و روغن گاو و عقارب بانفسها کنند همه عقربها از آنجا
بگریزند و اگر حلتیت را در آب حل کرده بر خانه پاشند عقرب بآن مکان

نزدیکی نکند و گویند که اگر سعه و زرنیخ و بعر الغنم و شحم الدب را با هم
مخلوط نموده نزدیک سوراخ عقرب دود کنند هر عقربی که در آنجا است
براید و اگر ترب را پاره پاره کرده پیش سوراخ عقرب بنهند از جای
خود بر نیاید **فصل پنجم** در بیان ادویه که طرد براغیث کند گویند اگر رش
طبیخ حنظل یا طبیخ سداب یا طبیخ دفلی کنند جمیع براغیث بگریزند
بلکه بمیرند و طبیخ خنگ و طبیخ پودینه نیز همین عمل کند و گویند که چوبی را
که به قنفذ لطوخ کرده باشند براغیث همه آنجا جمع میشوند و از بوی
کبریت میگریزند و اگر ورق دفلی یا ورق گلگاوش که بعربی حشیشة
البراغیث گویند در فراش بگذارند کیکها را مست و بیحس گرداند
فصل ششم در بیان طارد پشه و بعوض اگر نشاره چوب صنوبر تبخیر
کنند جمیع پشها و بعوض بگریزند و اگر بقلدس یا شونیز یا آتش خشک
یا کبریت یا عقیق یا اختار البقر یا حرمل یا ورق السرو یا جوز السرو
یا دخان کنند همین عمل کند و اگر ازین ادویه بعضی را با بعضی ترکیب
کرده تبخیر نمایند عمل بیشتر کند اگر خانه را طبیخ ترمس و شونیز و حرمل و
افسنتین رش کنند همه بگریزند و اگر کسی تدهین روی خود نماید تنها
و ضرر پشه بوی کمتر خواهد رسید و گویند که عضوی مدهون باشد
قراد که کنه گویند بآن عضو نمی چسبد **فصل هفتم** در بیان طوارد

وقوائل موش گویند اگر موش زیرا بگیرند و پوست بکنند یا خصیه اش
برارند یا قطع ذنب او کنند و بهمان حالت بگذارند موشهای دیگر
همه ازانخانه بگریزند مرداسنگ و خربق و بزر البنج و اصل الکبر
و بصل الفار و شک و خبث الحدید و زعفران الحدید همه قاتل موش اند
و اگر در خمیر کرده بموش بنهند بمیرد گویند میان موش و عقرب
عداوتست اگر هر دو را در شیشه کنند میان ایشان خصومتی عجب
تماشا شود موش قصد دنبال او کند و کژدم نیش زند اگر موش سر
دنبال عقرب ببرد الا از بسیاری لدغ او هلاک گردد **فصل هشتم**
در بیان طوارد نمل گویند مورچه از قطران و کبریت و حلتیت
میگریزد و اگر احدی ازینها بکلوخی یا چوبی لطوخ کرده در انجحار
موران فرو نهند بیایند و اگر رسنی را باین ادویه ملطوخ کرده
برگرد موضعی اداره نمایند موران داخل آن رسن نشوند و
گویند از مغناطیس و مراره گاو و زفت و دود قطران و کبریت
نیز میگریزند **فصل نهم** در بیان طوارد زنابیر گویند که زنبور از رایحه
کبریت و نوره و رایحه ثوم میگریزد و اگر کسی بدن خود را بعصاره
خبازی و خطمی و زیت لطوخ کند زنبور نزدیک او نیاید
فصل دهم در بیان طوارد زنبور نحل گویند که نحل از قطران بگریزد

دکویند اگر مراره کاو یا حلتیت محلول در آب در قربت او نهند
همه بگریزند و اگر سنگ مقناطیس تر دیگ قربت او گذارند
همه از آنجا فرار کنند **فصل یازدهم** در بیان ارضه گویند در خانه که هدهد
ماوا داشته باشد یا در آنخانه پر هدهد بسوزند ارضه خواهد مرد و
گویند از بخیر کلنگ و کرزبره یا بسه و فوتنج ارضه بگریزد **فصل دوازدهم**
در بیان طوارد خنافس و ابن عرس و جراحس و سوس و سام ابرص
و ذئب گویند از دود چوب چنار و دود و رفت خنافس بگریزند
و از بوی سداب ابن عرس فرار کند و گویند افسنتین منع
سوس کند از جامه و فوتنج و پوست ترنج نیز همین عمل کند و بعضی
گفته اند از هر جه بعوض سکر بزد و محمد بن زکریای رازی در کتاب
خواص آورده که در خانه که زعفران باشد سام ابرص داخل آن خانه
نشود و گویند ذئب که بفارسی گرگ گویند در مکانی که عنصل باشد
نزدیک آن مکان نرود **باب چهارم** در بیان بعضی از غرایب
خواص ادویه منقول از قرابادین قلانسی و کتب معتبره دیگر از کتاب
درادوا المزمنه گوید که قومی را که اعتقاد چنانست که عرقوب پای
چپ خرگوش را که بر صاحب نقرس و قولنج تعلیق کنند
نافع است جالینوس در چندین موضع از مصنفات خویش خصوصا

در

در آخر کتاب تدبیر الاصحا گوید که اگر کسی صفحه از اسرب بر قطن
بندد تسکین انعاظ و احتلام نماید طبری گوید مهره که بشب تب کنند
اگر مهره از گردن کاو کوهی بر او تعلیق کنند تب او زایل کند
گویند که اگر اصطرک افریقی را در حالت ولادت بر زنی تعلیق نمایند
از وجع ولادت آسیب نبینند و گویند که اگر کسی را ورم اربیه باشد
انگشتری از چوب آس تازه ساخته در انگشت خنصر کند درد ساکن
شود گویند اگر بر سر خروس روغن کنجد بمالند صیحه نتواند زد و
اگر بر دُبر حمار بروغن لطوخ کنند ممکن نیست که تواند آواز بلند گرداند گویند
اگر کسی در اول رؤیت هلال نظر بهندبا کند و سوگند باو کند تا
هندبا که هندبا و گوشت اسب نخورد در آن ماهی که سوگند خورده از
درد دندان سلیم باشد جالینوس در کتاب تریاق گوید اگر عقرب
وزغه را به بیند سماً شاعت خشک گردد و اسلس حکیم گوید اگر
زبد البحر را بر ران راست حامله ببندند زود وضع حمل کند و
اگر قطعه از زبد البحر را تا گاه ببندند او نیز همین عمل کند گویند اگر کسی حجر
حمار را بر اطفال و صبیان تعلیق کند از فزع و ترس ایمن باشند
و اگر کسی باستره گوش خر را اندکی بشکافد و از خونی که سیلان میکند
پنج شش قطره گرفته با آب باران ممزوج کند و بکسی که مدقوق باشد

واطبا از معالجهٔ آن عاجز شده باشند بدهند که بخورد دق را زایل
کند فاما باید که بعد از نوشیدن آن ماء الشعیر خورد و باز اعاده
آشامیدن آن کند تا سه مرتبه باین تدبیر اطبا بسیار در بدنش بهم
و حمی تسکین یابد و این از معالجات نفیسه است و از اعمال و خواص نیست
و اگر کسی از خواب بسیار بیدار شود گویند اگر قطعه حدیدی بر خود تعلیق کند
آن حالت از او زایل شود طبری گوید اگر زعفران را سائیده معجون
نماید و مهره از و برابر گردکانی ساخته تعلیق کند بر زنی که وضع حمل
کرده باشد مشیمه بیرون آورد و همچنین اگر برانا شافراس تعلیق نمایند
مشیمه بیرون آورد از هرمس حکیم نقل میکنند که اگر کسی از حافر دست
راست حمار انگشتری ساخته در دست مصروع کند صرعش نگیرد
طبری گوید اگر کسی گردن خود تعلیق حلتیت کند خناق را نفع کند و
جالینوس در ادویه مفرده گوید که این عمل ورم لهاة را نافع است
طبری گوید اگر کسی دانه حب الملوک را ایستاده در دست بگیرد قی
آورد و اگر نشسته در دست گیرد اسهال آورد و ناوفوطس در
کتاب احجار گفته که اگر کهربا را بر زنان حامله تعلیق کنند جنین کند
حطم
و اگر بر صاحب یرقان بیاویزند نفع بسیار کند و اگر نارگیل سائیده
منفاخی کرده بر چراغی بدمند آتش عظیمی مشتعل گردد فاما اگر شعله آتش

بچیزی

بچیزی برسد نسوزد و اگر سحق کرده بر عضوی که آتش سوخته باشد طلا کنند
نفع بسیار کند اسکندر گوید که اگر کسی لبس مقناطیس و شادنه نماید وجع
مفاصل را نافع خواهد بود و سلمویه گوید که لبس مقناطیس نقرس دست و
پا را نافع است و اگر کسی در دست بگیرد منع گزاز کند و اگر زنی حامله
در دست بگیرد زود وضع حمل کند و قد صح ذلک گویند اگر منی را بر قوبا
و بهق و برص طلا کنند زایل کند اما محتاج بتکرار طلاست و این هم
از معالجات و هم از خواص است طبری گوید اگر پنج ملوکیه را بر
گردن کسی که خنازیر داشته باشد بیاویزند خنازیر برطرف شود
جالینوس در مقاله ثالثه از اخلاط گوید که کسی که مداومت کند نظر کردن
ناخواه را هرگز او را در چشم عارض نشود در فلاحت رومیه گوید
است که اگر سرطان را بر درخت میوه دار که ثمر آن میریخته باشد آویزند
دیگر میوه آن درخت نریزد و گویند اگر کسی را که مار بگزد و او سرطان را
خام بخورد از سم مار نجات یابد و هذا علاج لا خاصی اسکندر
گوید که اگر عفص بزرگ غیر مثقوب را بر تکه ازار کسی که دمامیل بسیار
بر می آورده باشد ببندند منع بر آمدن دمامیل کند و هذا مجرب
و گویند عقرب جرجیر را دوست دارد و دایم در میان او کند و گویند
که از جرجیر متکون میشود و بردی را نیز دوست دارد و با و نزدیکی میکند

وازنا دروج بسیار متضرر میشود و از وی میگریزد و گویند عقرب از
زمین حمص که شهریست از شهرهای یمن فرار میکند تا حدی که گل حمص را
در مداوای عقرب گزیده استعمال نمایند شفا حاصل شود و هر سنگی
از احجار زمین حمص یا اوانی آن زمین را با آب فراخ بشویند و آن آب را
بملسوع عقرب دهند از شر لدغ عقرب نجات حاصل شود و از عجائب
خواص است که اگر انسانی را عقرب بگزد و او قطعه نمکی در دبر خود بگذارد
درد و وجع ساکن شود و همچنین گزیدگی مار را نیز نافع است از مجربات
حنین و کندی مذکور است که کسی که خصیهاش ورم داشته باشد
قوة الصنع بر خود تعلیق کند نفع عظیم بکند و طبری گوید اگر قوة الصنع
بر صاحب صداع تعلیق کنند هم الساعت درد ساکن شود و ایضا طبری
گوید اگر حافر فرس یا بز زعفران را در زیر آستانه در خانه دفن کنند
موش داخل آن خانه نشود و گویند اگر موی دم اسب را از در خانه بیاویزند
مادام که آن مو در آنجا آویخته باشد بعوض داخل آن خانه نشوند عود
فاوانیا را اگر بر گردن طفلی که صرع داشته باشد تعلیق کنند نافع است
واگر بر گردن گوسفندی یا بزی که در گله باشد گرگ بر آن گله
آسیب نرساند گویند اگر ظرف عسلی بصوف سفید که از پشم کبش باشد
بپوشند مورچه بآنجا نرود و اگر کسی خواهد که دیگری را در خواب

بترساند یا خواهد که خوابهای هولناک ببیند موی ازبوزینه در زیر سر
او نهند چنان شود که خواهد در کتاب فلاحت آورده که اگر طفل شیر
خواره را تب گرم عارض شود و صد د خیار طولانی یکی را بطرف یمین
و دیگری را از یسار وی الزام والصاق کنند حمی و حرارت از آن
طفل برطرف شود عارض خیار را میشود گویند قلفه صبی را هنگام ختنه
بردارند و خشک کنند و بکوبند و با نشک مخلوط کرده بکسی که آثار جذام
بر جسدش ظاهر شده باشد بمالند جذامش بایستد و دیگر زیاد نشود
واگر بسوزانند و بکسی که برص بهم رسانیده باشد بمالند و بعد از آن
جرعه آبی از عقب تناول فرماید برصش دیگر زیاد نشود و اگر شبت را
زیر جامه خواب کسی بگذارند فزع و وسواس و غطیط که در خواب
عارض میشود برطرف شود و اگر چوب انجیر تر را بر آتش بگذارند
در حضور کسی که مرض ادره داشته باشد قراقر در خصیهای او حادث
شود و بغایت مجرب و اگر چوب طرفای تر را هم بر آتش نهند همین عمل
کند و این نیز مجربست گویند اگر سر روباه را در برج کبوتر بگذارند همه
کبوتران از آن برج فرار کنند گویند اگر کسی خواهد که سنگ یرقان
پیدا کند بچه خطاف را بزعفران زرد کند چون مادر آمده ببیند
پندارد که یرقان گرده است سنگ طیران نموده از آنجایی که معدن

اوست رقیه سنگ یرقان ببار دوبیش بجا بگذارد که تا یرقان
زایل شود پس آنکس بر داشته نگهدارد و گویند اگر از گل آشیانه خطاف
برگیرند و سحق نمایند و به روغن رازقی ملتوت کرده بجانه و کمرگاه زنی که
درد زاییدن داشته باشد طلا کنند وضع حمل آسان شود و اگر گل
آشیانه اش را با آب حل کرده بپاشانند اسر البول را در ساعت ببرد
و هذا علاجی و خاصیتی بلیناس حکیم گوید که اگر زیبق یا رصاص یا
براده نحاس یا قلقند در تنور نان پزی بیفکنند هر نانی که در تنور بندند
بیفتد زیبق را آزموده شد چنین است اگر کسی برگ خطمی تازه کوفته
آب آنرا بر آورد و با زیت و قلیل موم مخلوط ساخته بر بدن خود
لطوخ کند عقرب و زنبور و نحل با او نزدیکی نکنند و نگزند و هذا
علاجی و خاصی و گویند اگر دندان بالای موش کور را که خلد گویند
بر اطفال کور که در خواب ترسند تعلیق نمایند زایل شود و اگر
دندانهای سفلی او را بر جواری تعلیق کنند همین عمل نماید گویند اگر زنی
بر بول گرگ بول کند هرگز حامله نشود و اگر زبل گرگ را در پوست
گوسفندی که گرگ خورده باشد گذاشته بر خاصره کسی که قولنج داشته
باشد ببندند قولنج زایل شود و جالینوس گوید که من تجربه کردم
بدین طریق که زبل او را در خرقه نقره کرده بر خاصره تعلیق کردم نفع تمام

وگویند

وگویند اگر زبانی را از زنده برکسی که درد چشم داشته باشد بیاویزند
درد را ساکن کند گویند اگر گوش کسی را بسوزن طلا سوراخ
کنند هرگز ملتحم نشود و گویند اگر میلی از طلا ساخته بطریقی که سرمه میکشند در
چشم کشند بینایی را زیاده کند اسکندر گوید جمعی از قدما را اتفاق
آنست که اگر درایج در خرقه سرخی بسته بر کسی که تب ربع داشته
باشد تعلیق کنند البته شفا یابد گویند اگر کسی قطعه از فرج کفتار
بر خود تعلیق کند همه کس او را دوست دارد و هذا الکلام قد
صار مثلا لعلامه اطهورسقس گوید اگر ضفدع بری بگیرند و خشک
کنند و استخوانهای او را بر آورند پس اگر استخوان بزرگی از وی بر
دیگی گذارند در جوش باشد فرو نشاند و اگر تعلیق بر صاحب
ربع کنند زایل شود بلیناس گوید اگر چراغی در آب سرد بنهند
که در آنجا ضفدع فریاد میکرده باشد خاموش شوند دیگر صدا
نکنند گویند اگر پیه ضفدع را در دست لطوخ کرده در دیگی که در جوش
باشد فرو برند نسوزد و اگر اندرون دیگ را به پیه ضفدع طلا
کنند از آتش بجوش نیاید طبری گوید اگر زبل غراب را در کیسه کرده
برگردن اطفال بیاویزند سعال را نفع عجب کند و گویند اگر زهره
غراب را با عسل مخلوط کرده بر قضیب طلا کنند [illegible] با بزرگان

صحبت دارد با او محبت مفرط پیدا کند بلیناس حکیم گوید که اگر
برگ درخت خار که از درختش بگیرند پیش از آنکه از درخت ریخته
شود بر پشت گوش بگذارند از شراب مست نشود و از خوردن
شراب صداع عارض نشود گویند اگر کسی حب الغار در شراب
کرده بدهند همان لحظه دیوانه شود و اگر ترب بخورد همان ساعت
زایل گردد گویند اگر موی مردم سوخته با عسل در قلاع که در افواه
الطفال عارض میشود طلا کنند نفع بلیغ میکند گویند اگر خون حیض را
بر ثالیل طلا کنند قلع کند و گویند اگر خون حیض بکر را بانیل آمیخته
در چشم کسی که بیاض ظاهر شده اکتحال کنند بر طرف شود گویند
اگر استخوان انسان را خشک با سداب یابس سحوق مخلوط کنند و بر آکله پاشند
بر طرف کند گویند اگر بیخ گوش آدم را بمقدار باقلا یا مثل او
وج در ابریشم پاره بسته بر زنی تعلیق کنند مادام که با او باشد حامله نشود
اگر اظفار قنفذ را با انسانی یا دابه که عسر البول داشته باشد تعلیق
کنند بول گشاده شود گویند اگر حافر حمار وحشی را خاتمی ساخته بر گردن
مصروعی که هر سر ماه صرع بگیرد ببندند نافع خواهد بود کرمهایی که
در شکم آدم تولد میکند اگر خشک کرده بکوبند و اکتحال کنند بیاضی
که عارض میشود ببرد گویند اگر براده حدید را در شرابی ریزند که زهره

دروی کرده باشند جمیع زهرها را از آن شراب جدا سازد
و بطرف خود کشد و هر کس که از آن شراب بیاشامد مضر نباشد
گویند اگر بادروج را هنگام تحویل آفتاب بحمل بکر بخایند در آن سال
از درد دندان ایمن باشد گویند که چون ورق خس الحمار را بخایند
و بر گزندگان اندازند بمیرند در خواص ابن زهر آورده که چون بر
زخمه را که مردار خوار شده در خانه بخور کنند گزندگان زهردار بگریزند
گویند اگر شونیز را تبخیر کنند گزندگان از دود آن بگریزند و شیخ ابوعلی
گوید مکانی که طاوس باشد حشرات و هوام در آنجا نتوانند بود

خاتمه در تشریح اعضای انسانی و بیان منافع و حکمت هر یک
بطریق اختصار و بیان حفظ صحت و ما یتعلق به مجملا و آن مشتمل بر دو
باب است **باب اول** مشتمل بر بیست و سه فصل است **فصل اول** بدانکه
حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود انسان را که زبده آفرینش است
بر مثال عالم آفرید و بعضی حکما گفته اند که الانسان عالم مجمع و
العالم انسان متفرق چنانکه هر چه در عالم موجود است در هر فردی
از افراد انسان نیز موجود است و تن آدمی بر مثال شهری است
معظم که در آن شهر پادشاه و وزیر و کماشتگان و کوتوالان
و قلعه بیگان و حصن و قصر و خزینه و انبار و رود آب و کاریز و

دمعاید وقسّام ومطبخ ومبرز ومستحفظان این جمله آسمان و زمین و
وستارگان واشجار وحیوانات وصحرا و کوه و دریا و بادیه آ
شهریست که دوازده دروازه و بازارها ودکان و معامله گران
واستادان وعالمان ومسجد ومحراب ومطربان دارد و هر چیز
شهرها بکار آید و بآن چیز شهر شهر شود در تن آدمی موجود و حیات
وچهار رود بزرگ از هر سوی این شهر جاریست و از ان چهار رود
آب در همه جای شهر میرود دوازده جوی از بالای شهر شش
بجانب قبله این شهر وشش بجانب شمال میرود واین جویبار همه
باهم سیصد وشصت جوی کرده اند و مادام که از ان درها که گفتیم
کاروان واشیای گوناگون ونوع نوع وصنف صنف در می آید و
بیرون میرود وآنچه صلاح آن شهر باشد بیرون میفرستند شهر معمور و
آباد و پیراسته خواهد بود **فصل دوم** بدانکه مبدا وجود آدمی نطفه است
هرگاه که قطره از آب منی در رحم قرار گیرد بفرمان خالق کردگار و
ضیابخش ثوابت وسیار جلت قدرته فرزند تولد کند و آن قطرها
یکقطره از دل ویکقطره از جانب راست و دیگر از جانب چپ نازل شود
و در ترکیب هیچ اندامی از اندامهای مردم چندان عجایب نیست
که در خلقت رحم و بودن کودک نه ماه در آنجا حکما گفته اند که آفرینش رحم

برشال مثانه بود و جرم او نیز چون جرم مثانه سخت باشد و جای نشستش نیز مثانه
بود و گردنی دارد در برشال قضیب مرد چنانکه سرش بافرج پیوسته است
و دهانی دارد همچون دهان ماهی و او دو طبقه است و طبقه اندرونی بدو قسم
منقسم شده چنانکه اگر طبقه بیرونی از وی جدا کنند دو رحم دیگر
محسوس شود یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ و اگر کسی از
بهر امتحان زهدان چارپای کشته را باز کرده ملاحظه نماید اینمعنی
بیقین او گردد حکمت در دو طبقه بودن او آنست که اگر دو فرزند
در وی بوجود آید غذای هر یکی جداگانه باشد و فرزند نرینه اغلب
در زهدان جانب راست و مادینه در زهدان جانب چپ حاصل شود
پس هرگاه مرد با زن صحبت دارد رحم دهان باز کند تا آب منی را
بدهان بکشد و بعد از ان دهان بر هم نهد چنانکه در ان هنگام
سر میل بزور اندرون نرود و آن آب نطفه در رحم بماند تا آب زن
بوی آمیخته گردد و فرزند بوجود آید و منفعت بهم آمیختن آب مرد و زن
آنست که آب زن غذای آب مرد شود زیرا که آب مرد سطبر و بطبع
گرم باشد و آب زن تنک و بطبع سرد بود و از سطبری آب ممکن نباشد
که بهمه جای رحم پهن شود و نیز از ان سبب که بطبع گرمست مایه فرزند را
تباه گرداند پس بدین سبب باب زن محتاج باشد تا معتدل شود

واگر آب مرد رطب وگرم بود فرزند همه نرینه آید واگر تنک وسرد باشد
فرزند ماده تولد کند وگفته اند که اگر آب مرد بیشتر وقویتر از آب
زن باشد فرزند بپدر ماند واگر غلبه آب زن را باشد فرزند بمادر ماند
واگر گاه آب مرد وزن بیکدفعه حاصل شود فرزند متولد شود واگر مخلفت
حاصل گردد یا در آب خللی باشد یا در رحم مانعی باشد فرزند نشود وحکما
گفته اند که رگها وپیها واستخوانها وموییها وقوت ودانش وعلم ورای
وتدبیر کارها از پدر بود وگوشت وپوست ونرمی وبی قوتی وشتاب
زدگی وبی شتابی وخام طبعی وجاهلی از مادر باشد وسمع وبصر و
روح ودل از خدای تعالی وآب منی از میان دو ابرو حرکت کند
واز مغز پشت گذر نموده در گرده آید ودر میان گرده وخصیه گرم
شود وبحرکت خصیه بگذرد واز مردان از راه ذکر واز زنان از راه
فرج بیرون آید وحکما گفته اند که هزار درم طعام چرب وشیرین پنجاه
درم خون وچهل درم گوشت وبیست درم استخوان ودو درم رگ
ودوازده درم مغز ودو درم نطفه تولد کند ونطفه از هشت عضو
بیرون آید چشم ودل وجگر وخون وگوشت واستخوان وپی ورگ وگرده
ورگها وآب زن نیز همچنین وطبع آب نطفه چنانست که هرچه در رحم از
خون حیض یابد ورا بسته گرداند هرچند آن نطفه اندکی باشد وخون

حیض بسیار او را برسان پنیر مایه در رحم بسته گرداند وآنرا بعربی
علقه خوانند خالق ارض وسما از کرم ولطف خویش قوت آن طبیعت
را بانجا بوجود آورد که ازین خون بسته یعنی نطفه وخون حیض بسته
شده نقش صورت اندامهای فرزند بنگارد چنانکه هرچه در اندام
فرزند سفید رنگ باشد چون استخوانها ومغز ورگ وپی جمله از
آب نطفه بنگارد واندامهای دیگر را که برنگ سفید نباشد چون گوشت
وجگر وسپرز وگرده ومانند آن جمله را از خون حیض تصویر کند مگر
دل را که مایه او از خون شریان بود واین قوت را که نقش بیان
کرده شد حکما قوة مصوره خوانند ارسطاطالیس گوید نخست چیزی که
حق سبحانه وتعالی از وجود آدمی در رحم مادر خلق کند دل باشد زیرا
که دل معدن زندگانی است وبقراط گوید که مغز بود زیرا که اول حرکت
از مغز است ودلیل بر آن آنست بیضه مرغ را که بچه بیرون آورد چون
بشکنند اول سر او آفریده شده باشد وبعد از تمام شدن سر
اعضای دیگر تمام میشود وجمعی دیگر از محققین حکما گفته اند که حق سبحانه
وتعالی اول دل ومغز وجگر را باهم خلق کند وتن فی الحال در ایشان
پیوند وپس چون چهل روز بر علقه گذرد آن علقه مضغه گردد یعنی گوشت
پاره نرم وبعد از مدتی استخوان در وی پدید آید وپس از آن گوشت

ورگ و پی واندامها ظاهر شود چون چشم و دهان و پای و پوست
چون بر وی چهار ماه و ده روز بگذرد جان در تن او دمیده شود چنانکه
در محکم کتاب خویش آورد ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا
الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا
الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ گویند چون جان در تن او پدید آید تا وقت ولادت
غذای جنین از خون حیض باشد و منوا و از آن خون بود و از آن
غذاها که مادر خورد جگر آنرا خون گرداند و در رحم فرستد تا فرزند
از و غذا کند و چون وقت ولادت رسد سو لو و اندر رحم مادر
برگردد و از مادر جدا شود و از سه تاریکی که مشیمه و رحم و شکم باشد
باذن خدای بیرون آید چنانکه در قرآن مجید است یَخْلُقُكُمْ
فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ
ثَلَاثٍ حکما گفته اند که زمان صورت فرزند و حرکت و تمام شدن
وی در رحم مختلف بود زیرا که چون فرزند بهفت ماه زاده شود و
پسر باشد صورتش بسی روز بوده باشد و حرکتش بشصت روز
و تمام شدنش بصد و هشتاد روز و اگر دختر باشد صورتش بسی و پنج روز
و حرکتش بهفتاد روز و تمام شدنش بدو صد و ده روز و اگر فرزند

بنه ماه زاده شود و پسر بود صورتش بچهل روز بوده باشد و حرکتش
بهشتاد روز و تمام شدنش بدو صد و چهل روز و اگر دختر بود
صورتش بچهل و پنج روز و حرکتش بنود روز و تمام شدنش بدو صد و
هفتاد روز باشد و اگر فرزند بده ماه زاده شود و پسر بود صورتش
بچهل و پنج روز باشد و حرکتش بنود روز و تمام شدنش بدو صد و هفتاد
روز باشد و اگر دختر بود صورتش بپنجاه روز بود و حرکتش بصد
روز تمام شدنش بسیصد روز و حکما گویند که اگر فرزند بهشتماه تولد
کند البته نزید و سبب آن بود که چون فرزند در شکم مادر بهفت ماه
شود بحرکت آید و برگردد و آهنگ بیرون آمدن کند و اگر فرزند
قوی باشد بر آید و بزید زیرا که دوران سبعه سیارات بر وی تمام شده باشد
و اگر ضعیف بود بیرون نتواند آمد پس اگر در ماه هشتم بر آید هنوز از
ضعف سابق بر نیامده باشد و رنجور بود و البته بمیرد زیرا که خداوند
دور ماه هشتم زحل باشد و زحل ستاره نحس است و خاکی و تیره
خانه هشتم بحساب نجوم خانه مرگ باشد و اگر بنه ماه تولد نماید بزید زیرا
بدین دو ماه گسستی و رنج تن از وی زایل شود و بتن قوی گردد و نیز
خداوند دوران این ماه مشتریست پس اگر بوقت زادن خداوند طالع
این کودک در بیت مرگ باشد یا صاحب طالع در برج خاکی در میان

دوستکاره بخش باشد فرزند بیرون و حکما این صناعت را در فرا د
کردن طفل بوقت برآمدن از رحم دو قول است کروهی کفته اند که
از آن باشد از جای مالوف خویش جدا شده و انسان بطبع چنین باشد
و این از کمال قدرت و حکمت ایزدیست که کودکی را در چنان جای
تنک و تاریک باز دارند و زنده بماند و از هجران او بکرید و کروهی کفته اند
که کریه را سبب آنست که از جای برآمده که اکر یک انکشت از اعضای
وی کم باشد همه خلق جهان نتوانند درست کرد و این هر دو دلیل است
بر یکانکی و قدرت خداوند تبارک و تعالی اکنون صنعت اندامها و تر
مردم هر یکی بیان کنیم تا سبب مزید عرفان قدرت آلهی کردد

فصل سیوم در ترکیب و تشریح استخوان بدانکه استخوانها مردم را بجای
ستونست مر بنا را و مردم باستخوان بر پای هستند و اول استخوان
که هستند استخوان کاسه سر بود و از جمله استخوانهای تن سخت تر
و قوی تر است و در خاک دیرتر پوسد و در آنکه او را سخت تر آفریده
ایزد سبحانه و تعالی را حکمت آنست که در اندامهای شریفست تا آفتها
از آن اندام باز دارد و از این سبب او را کرد آفرید که هر چه کرد بود
از آفتها رستکارتر باشد و دیکر از برای مغز سر در وی بسیار بخد
در تیر حکمت در آفرینش وی که اکرچه کوی کرد است اما شش پاره است

بیکجای

بیکجا پیوسته است چنانکه بهیچ حال پیوندهای وی از هم جدا نشود
و از این پیوندها غرض سه چیز است یکی آنکه چون بخارهای لطیف از معده
بسر بر شود از برای این پیوندها تحلیل پذیرد و پس اکر بخارهای غلیظ و
فضولهای زنج باشد از سوراخهای بینی و کام بزیر آید تا مردم از
درد سر و علتهای صعب ایمن باشد دوم آنکه اکر پاره‌ای را آزاری
آفتی رسد پارهای دیکر محفوظ بماند و سیوم آنکه استخوان پیش سر نرم تر
از استخوان قفای سر باشد و در یک استخوان سختی و نرمی ممکن نباشد
و از این پنج حس که در تن مردم است چهار حس از آن در سر است
یکی حس چشم یعنی بینایی دوم حس کوش یعنی شنوایی سیوم حس بینی
یعنی بویایی چهارم حس زبان یعنی ذائقه و آن یک حس دیکر در کف
دست بود یعنی کیرایی و استخوان دندانهای بالای با استخوان سر به بندی
محکم پیوسته است و شانزده دندان در وی مرکبست از این جمله
چهار برنده و دو خاینده و دو آسیا کننده و دو روی دیکر خرد دندان
و همچنین دندانهای زیرین نیز شانزده است و در استخوان زنخ
مرکوز است و او هم دو پاره است و کنار وی با کاسه سر به بندی
محکم پیوسته و آسیای تن مردم دندانهای مردم باشد و همه آسیا
سنک بالا این کردد الا آسیای مردم را که سنک زیرین کردد

و سمه آسیا را سنگ زیرین و بالا برابر یکدیگر است و آسیای مردم
زیرین کوچکتر از بالایین باشد و اگر برابر بودی هیچکار نتوانستندی کرد
پس از استخوان زنخ مهره گردن بیافرید و او هفت مهره است و حکمت
در آنکه ایزد تعالی گردن را یکپاره نیافرید آنست که مهره گردن باکا
سر پیوسته است و چشم اندر سر است پس اگر استخوان گردن مردم
یکپاره بودی مردم از چپ و راست و پس و پیش و بدن نتوانستندی
و سوی آسمان نیز نگریستن نتوانستندی مگر که خود را بقفا افکندی و میان
سوراخ تا پشت مازه بود و فرو گذرد و اگر مردم را گردن نبودی آواز
نیز نبودی زیرا که هر جانور را که گردن نباشد آواز نبود چون ماهی و خرچنگ
و مهره پشت دوازده است و آن مهرها بزرگتر و قوی‌تر از مهرها گردن
باشند و سوراخهای آن تنگ‌تر از سوراخهای گردن بود و مهره تهیگاه
که بعربی قطن گویند پنج است و این مهرها قوی‌تر و بزرگتر از مهرهای پشت
باشد و سوراخشان تنگتر از سوراخ مهره پشت بود و از آنجمله بهم
بیست و چهار مهره است که به بندی محکم باهم سخت پیوسته و در
میان هر بندی رطوبتی است تا آن بند را تر همی دارد تا خشک
نشود و اگر خشک شود مرد چون چوب راست بماند و در هر مهره
دو سوراخ است یکی از جانب راست و دیگری از طرف چپ و از

هر سوراخی

هر سوراخی شاخی از مغز پشت مازه بیرون آید و بر در کارهای گشته و
بدان اندام فرو رفته که در برابر این سوراخ است و مغز پشت تمام
درین مهرها سخت گردد و استخوان پهلو بیست و چهار است پاره
از آن کوتاه و پاره دیگر دراز چهارده از وی آنست که از چپ
و راست یکسرشان با استخوان مهره پشت پیوسته است و
دیگر سر هیچ استخوانی پیوسته نیست و ایزد تعالی این استخوانها را خمیده
و کج آفرید چون کمان از بهر آنکه این استخوانها آلت شکم را چون ناقی است
بدان وقت که بر زمین نهاده آید بهنگام خواب و بهر آنتابانی که گرد
یا نگرد باشد چیزها در روی بیشتر گنجد و چون وقت خواب تن بر
زمین گذارند بعضی را الم رسد و حصه دیگر را هیچ الم نرسد و از آنکه
استخوان حیوانات خاصه مردم از چند گونه است قسمی از وی گرد است
و قسمی نگرد و قسمی دراز و قسمی کوتاه و قسمی سطبر و قسمی باریک و
حق سبحانه و تعالی در آفرینش هر شکلی حکمتهای گوناگون است که ذکر
آنها درین موضع گنجایش ندارد **فصل چهارم** در صفت **ترکیب مغز** بدانکه حکما
سه اندام را در تن اعضای رئیسه خوانند زیرا که افعال ایشان بزرگ
و منفعت آنها در تن مردم بسیار است و از آن سه یکی دل است
و او پادشاه تن است دوم مغز سر است و او وزیر دل است سیوم

جگر است و او طباخ و قسام تن است بدانکه مغز در سر بیشتر از بهر چشم و دیدن
تن است و روشنایی چشم از مغز سر بود و این هر دو را حق تعالی برفرازند
اندامهای آن آفریده است تا مردم چیزی که از دور ببینند و بدانند
که اگر در آن چیز خیر باشد بدو پیوندد و اگر شر بود ازو اجتناب کنند
و طبع مغز سرد و تر است و او در میان دو پرده است یکی زیر کاسه سر
نهاد و دیگر را غشا لین گویند که داخلی و اندرونی بود و متصل بمغز است
و دیگری غشای صلب که خارجی و بیرونی خوانند زیر قحف است
و این غشا را صلب و بیرون مغز بجهت آن آفریده تا مغز را آفتها باز
دارد و در این غشا تا آنجا که سوراخهای بینی بود بسیار سوراخهاست
بر مثال سوراخهای کفگیر و در زیر این سوراخها نیز دو استخوان دیگر است
که او را بعربی مصفات خوانند و در زیر سوراخها باشد بعضی از آن کج و بعضی
راست و این سوراخها از مغز سر دور ندارند جهة آنکه تا وقت نفس
بر کشیدن از بینی هوای سرد بمغز ضرری نرسانند اما سوراخ کام چنانست
که در پس کام واقع است که بهیئت کج دارد و در زیر بطن اوسط مغز
آمده است و با آن دو استخوان که مصفات گویند پیوسته است یکی
سر سوراخ آنجانب که زیر کام است تنگتر ازین سوراخ باشد که بجانب
بینی پیوسته است و منفعت درو آنست که چون مردم هنگام خواب

وبیداری

و بیداری دهان بسته دارند نفس از وی برآید و فرو رود و رگهای
چند در مغز نداز پرده بیرونی باشد و چنان باید دانست که مغز سر
به سه قسمت اما با یکدیگر محکم پیوسته باشد و حکما آنرا البطون الدماغ
خوانند و درین بطنها رگهای سرخ بود بعضی جهنده و بعضی آرمیده اما
بطن اول که او بجانب پیشانی باشد بزرگتر است و او معدن دیدن
چشم است و سبب روشنایی و تاریکی چشم ازین بطن بود و دو پی
مجوف ازین بطن بچشم پیوسته و نور چشم از میان این پیها بدیده در آید
و هر یک ازین پیها را عصب نوری و عصب مجوف نیز گویند و در
تمام بدن مردم غیر این دو عصب و اعصاب قضیب هیچ مجوف نیست
پس اگر این دو پی را روشنایی تباه گردد اما بطن دوم پیوسته
است معدن هوش و عقل باشد پس هرگاه این بطن را آفتی رسد
عقل زایل شود و صرع و سکته و لقوه پدید آید و اما بطن سیوم معدن
حفظ و ذکر است یعنی نگاه داشتن و یاد داشتن مردم چیزها را سبب
این قوتند نگاه داشت و این بطن کوچکتر از آن دو بطن دیگر است
که بیان کرده شد و مبدا پیها باشد پس هرگاه این بطن را آفتی رسد
جمله تن ضعیف و سست شوند و مردم فراموش کار گردد و شکل و قسمهای
مغز و پرده باش و دو عصب مجوف جمله را در صفحه تشریح چشم باز نمایم

تا بیننده را بصیرت زیاده حاصل شود **فصل پنجم** در صفت **ترکیب دل** بدانکه
دل را طبع گرم و خشک است و جایش در زیر سینه بود بر جانب دست چپ
و او شریفتر و بزرگوارتر از اندامهای تن است از آن سبب که معدن
روح حیوانی و مایهٔ زندگانیست و حرارت غریزی یعنی گرمی طبیعی تن از و
موجود است و جرمش از گوشت سخت باشد و نیز در غلافی بود محکم
تا از آفتها ایمن باشد لیکن غلاف او چنانست که جرم دل بوی بر
و بر او محیط در آمده است و هیئت دل بقیاس چون میوه از جنس صنوبر
صغار است که بفارسی کاج خوانند یا بر شکل امرودی بود که او را مخروط کرده
باشند و چنان دان که دل را دو شکمست و دو گوش یکی از سوی راست
و یکی از سوی چپ اما آن شکم که از سوی راستست دو گذرگاه دارد یکی
یکی آن رگ که از جگر خون بدل همی کشد دوم آن رگ که از دل بشش غذا
همی رساند و آن شکم که از سوی چپست دو در و نیز هم دو گذرگاه است یکی از
بهر هوا که از حرکت شش بدل همی رسد تا وی را خنک همی دارد و دوم از بهر
رگ جهنده بزرگ که مایهٔ جملهٔ رگهای شریانست و اصل گرمی و تپش جملهٔ
اندامها ازین رگها بود که یاد کرده شد و هر اندامی که از جگر رگی آنجا رود
از دل نیز رگی همانجا رود و در هر اندامی که شریان را آفتی رسد گرمی از آن
اندام منقطع شود و آن اندام از کار رفته گردد و باید دانست که تپش

و گرمی

و گرمی همه اندام مردم از آن چند قطره خونست که در میان دل بود و
هر گاه که آن خون فسرده گردد مردم بمیرند و حکمت ایزد تعالی که دل را
دو شکم و دو گوش آفریده است آنست که هر اندامی که مردم بدان
حاجتمندتر اند از آن اندام دو آفریده است چون چشم و دو
گوش و دو دست و دو پای تا اگر یکی را آفتی رسد دیگری بجای او
باشد **فصل ششم** در صفت **ترکیب جگر** بدانکه جگر بطبع گرم و تر است
و جایش در تن مردم از زیر سینه اندک فروتر است بر جانب دست
راست و هیئت و شکل او بر شکل ماه نیمه است و او با معده بهم
پیوسته باشد و معده اندر مغاک اوست چنانکه کسی ترنجی در انگشتان
و زهره بر روی جگر است و استادان این صناعت چنین گفته اند
که زهره بمثل چون آتش است و دیگر چون انگشت و معده همچون طعام
و شراب اندر معده رود تپش جگر و زهره در وی کار کند و معده
آن طعام را از حال خود بگرداند یعنی مستحیل سازد و بر گرداند در
با کشکاب تخلیج و چون طعام و شراب بدین سان شود معده
فعل خویش تمام کرده باشد و هر چه در معده او را نرم و تری باشد
رگهای جگر جمله را از وی بخویشتن کشند و چون طعام از معده
برود رگهای دقاق که آن را ماساریقا خوانند رگهای درون جگر از آنجا

نیز نم و تری که باقی مانده باشد هم بخویشتن کشند و از آن پس جگر آن بخار را
بخون مستحیل سازد و چنانکه سرشت اوست آن خون را قسمت
کند و باندازه و تقدیر مناسب بهر اندامی فرستد و ازین سبب است
که جگر را قوام تن خوانند و در هر اندامی که باشد از جگر تا خون
بدو فرستد و او را تازه همی دارد تا آن اندام پیوسته خوب و
پاکیزه باشد و هرگاه که رگ اندامی بسته آید و از جگر خون بدان اندام نرود
آن اندام زرد گردد و پژمرده شود **فصل هفتم** در صفت **خلقت طحال**
که بفارسی سپرز گویند بدانکه طبع سپرز سرد و خشکست زیرا که خانه
سوداست و جایش زیر پهلوی چپ باشد و خلقتش دراز و پهن بود
بسان زبان گاو اما از آن جانب که بمعده پیوسته است اندک مغاکی
دارد و دو رگ بزرگ از سپرز بمعده پیوسته است چون دو دهان
ماهی خوار یکی دهان سودا را بخود کشد و بدیگر دهان سودا را در دهان
معده ریزد آن هنگام که معده از طعام خالی شود تا معده را آرزوی
طعام پیدا شود پس مردم از آن جهت بر طعام خوردن رغبت کنند و نیز
منفعت سپرز آنست که ثقل خون را از مغاک جگر بخود کشد آنگاه
او را بجوهر خود مستحیل سازد و غذایش ازین ثقل خون باشد و چنان
دان که جوهر سپرز همچون جسمی بود که متخلخل باشد تا اسپرشها سطبر سودائی را

رود بخویشتن تواند کشید **فصل هشتم** در بیان **خلقت شش** و بفارسی
شش گویند طبعش سرد و ترست و او در میان سینه آویخته بود
و او را دو حرکت باشد هر دو بسند یکدیگر که حکما یکی را حرکت انبساط
و دیگری را حرکت انقباض خوانند اما حرکت انبساط آنست که پیوسته
شش هوای سرد را از حلقوم بخود کشد تا صورت گرمی و تپش حرارت
غریزی که در دلست فرو نشاند و حرکت انقباض آنست که آتش
بخارهای گرم همچون دود از دل بستاند و بحلقوم دفع کند تا
از راه دهان و بینی بیرون آید بدانکه حق سبحانه و تعالی شش را از
گوشتی لطیف متخلخل آفریده زیرا که او معدن هواست و آلت
تن را که پیوسته هوا را از بهر منفعت دل بخویشتن کشد چنانکه یاد
کردیم و چون هوا را بخویشتن جمع کند اندک اندک از آن هوا بدل
میرساند و بخارهای دل را بخود میکشد و ازین سبب است که گر
مردم بوقت طعام خوردن و سخن گفتن منقطع شود و چون سر در آب
فرو برد زمانی درنگ تواند کرد و بجایی که دود کرده بود زمانی تواند
نفس باز داشتن و اگر جسم متخلخل نبودی درین چیزها که گفته شد باز
داشتن نفس ممکن نبودی زیرا که تا در شش هوا بود جانور زنده
باشد چون در وی نبود بیگمان هلاک شود و از آن سبب که بخارهای

گرم دل را بسوزد و دیگر منفعت شش آنست که چون هوا بجوشش کشد
وی را لطیف گرداند و آنگاه وی را بدل فرستد زیرا که غذای روح
حیوانی هوایی بود که وی را قوت دهد و زیاده کند و همچنانکه جگر آلتی است
که ثفلهای طعام هضم کرده را خون گرداند تا غذای اندامها کرده و شش نیز
آلتی است که هوا را بپزاند و لطیف گرداند تا غذای روح حیوانی شود
و چون هوای لطیف کرده بدین سان که گفته شد بدل رسد دل او را
بجوشش کشد و از وی بر گهای شریان بمغز فرستد و چون بمغز
رسد غذای او شود و حکما وی را روح نفسانی خوانند و چون از وی
بر گهای شریان بجگر فرستد طبیبان وی را روح طبیعی خوانند و مر
انمعنی بحقیقت خدای عز و جل میداند اما مقصود ما از شرح کردن
و بازنمودن آنچه یاد کرده شد آنست که تا کتاب از قول حکمای قدیم
خالی نباشد بدانکه چون علتی در شش افتد صعب تر بود از بهر سه چیز یکی از
بهر آنکه دارو بدو دیر رسد دوم آنکه او پیوسته متحرک باشد و
دارو در آنجا قرار نگیرد سیوم آنکه اندر وی خون کم بود **فصل نهم** در صفت
خلقت **مراره** بفارسی زهره گویند و طبع او گرم و خشک است و او را بر
روی جگر نهاده است و زهره را نیز دو دهن است همچنانکه سپرز را
یکی دهن صفرا بسوی مغاک جگر بجوشش میکشد و بدهان دیگر صفرا را

اندر

اندر قعر معده ریزد تا از تیزی و تلخی وی ثفل طعام از معده بیرون رود
و مردم از رنج و گرانی آن ثفل باز رهند و تن سبک گردد و منفعت
دیگرش آنست که صفرا را از خون جدا کند و بجوشش کشد تا تیزی صفرا
جوهر خون را سوخته نگرداند **فصل دهم** در صفت خلقت **کلیه** بفارسی گرده
خوانند و طبع او گرم و تر است و جایگاهش در میان پشت است و گرده
راست بجگر نزدیکست زیرا که جگر بر فراز گرده چپ بود اما مغاک هر دو
گرده برابر یکدیگر باشند و در مغاک هر یک رگی بود بزرگ میان تهی و
این رگها بدو قسم شوند چنانکه یکی با جگر پیوسته باشد و دیگر بسر گردن
مثانه و گذرگاه آب پشت بر گرده بود و استادان این صناعت
چنین گفته اند که آب پشت چون بدان سر رگها رسد که با جگر پیوسته
است خون باشد و چون بدان رسد سر که بمثانه پیوسته است
نطفه گردد همچنین گذرگاه آب تاختن بر گرده بود و چنان باید دانست
که اگر در آب تاختن چیزی از قوت خون مانده باشد گرده آن خون را
از آن آب تاختن جدا کند بدان وقت که آب تاختن را بمثانه فرستد
گرده را علتهای صعب از این جهت افتد که یاد کردیم **فصل یازدهم**
در صفت خلقت **معده** بدانکه جایگاه معده میان سینه است اما
بالای وی بر میل بجانب چپ بود و زیر او را میل بجانب راست باشد

ودل و جگر و سپرز پیرامنش باشند چنانکه جگر بر جانب راست و سپرز
از جانب چپ و در زیرش گوشتی سخت بود و بالایش تنگ بود و
انجمله در پیرامنش از بهر دو چیز است یکی آنکه ویرا گرم دارند تا طعام را
تواند پختن دوم از جهت آنکه تا بوقت حاجت و حرکات و کارهای سخت
کردن از جایگاه خویش زایل نشود و نهادش بر مثال کدوی است
که آن کدو دو گردن دارد و یکی بالای آن کدو بریده باشد زیراکه
آن نیمه معده که سوی پشت است پهن بود و آن نیمه که سوی شکم است مقعّب
باشد بر گرد اربط و طنبور و سرشت معده از جوهریست متخلخل زیراکه
محتاج بود بقوت حس از بهر طعام خواستن و قوت این حس بیشتر اندر
دهن معده بود و این قوت حس گرسنگی باشد و اندرونش همچو مخملیست
و بن وی فراختر از سر اوست و این از آن سبب است که شکل آفرینش
مردم راست است و چون مردم طعام خورند و متحرک گردند همه حال
آن طعام بن معده جا کند پس چنان باید که بن معده فراختر از سر وی
باشد تا طعام در وی بگنجد و بتنگی باندامهای دیگر نرسد و حق تعالی
چهار قوت اندر وی آفریده است که حکما یکی را قوت جاذبه خوانند
یعنی کشنده و او آن وقت بود که طعام را بمعده همی کشد و هر وقت
که این قوت را ضعیفی افتد شهوت و آرزوی طعام بر طرف شود

ودوم را قوت ماسکه خوانند یعنی گیرنده و او آن وقت بود که طعام
در معده قرار گیرد تا معده بفعل خویش اندر طعام بکند و تا گوار طعام
از معده بیرون نیاید سیوم را قوت هاضمه خوانند یعنی پزنده و او
آن وقت بود که طعام را در معده بپزاند و هر گاه که این قوت را ضعفی افتد
طعام در معده خام باند و ترش گردد چهارم را قوت دافعه خوانند
یعنی بیرون کننده و او آن وقت باشد که ثفل طعام را از معده
بیرون کند و هر گاه این قوت را ضعفی افتد ثفل طعام از معده دیر بیرون
شود و آفت آرد و علتها در تن مردم بیشتر از ضعیفی این قوتها
پیدا شود و از آنکه خملهای معده نرم شود و درشتی از وی برود و نیز
از آنکه تپش جگر بدو کم رسد یا جگر را علتی پدید آید و گروهی از اهل این
صناعت گفته اند که این قوتها در اندامهای دیگر باشند و از آنجا
فعل در معده کنند چنانکه قوت هاضمه در جگر باشد و قوت جاذبه
در شش و قوت دافعه در زهره و قوت ماسکه در بواب و بواب
آن جایی است که ثفل معده از آنجا بروده باز رود **فصل دوازدهم** در صفت
خلقت **امعا** بفارسی روده ها گویند بدانکه سرشت روده ها مانند
معده از یک جوهر است و جمله شش روده اند سه از آنجمله آنچه بالاترند
باریکتر و تنگتر باشند و سه از آنجمله که فروترند و فراختر و سطبرتر باشند

اما آن سه روده‌های بالایین اولین را حکما اثنی عشریه خوانند زیرا که
درازی وی هر کس را بانگشت خویش دوازده انگشت باشد و نیز
راست باشد و مثل روده‌های دیگر پیچ و خمی نداشته باشد و یک سر
بابواب معده پیوسته است و دوم را معای صایم خوانند زیرا که
پیوسته از غذا خالی میباشد یعنی که از وی غذا زود میگذرد و درنگ
نمیکند سیوم را معای دقاق خوانند و او پیچ پیچ باشد و غذا در
وی درنگ بسیار کند و اما آن سه روده‌های زیرین نخستین را معا
اعور خوانند و او روده بود فراخ و یک دهان دارد ثفل از آن
سو که داخل میشود باز بر می آید زیرا که مانند کیسه بود و دوم را معای
قولون خوانند و او روده باشد فراخ در زیر این روده‌ها که گفته آمد
سیوم را معای مستقیم خوانند و او روده بود فراخ و راست یک سرش با
مقعد پیوسته باشد و حکمت در آنکه در بعضی از روده‌ها پیچ و خمی هست
آنست که غذا را در وی درنگی بهم رسد و زود بر نیاید و هر ساعت مردم را
بطعام حاجت نباشد و حکمت در آنکه روده‌های زیرین فراختر از
بالایین بود آنست که هر لحظه مردم را بجاجتگاه نباید رفتن از جهت
آنکه اگر تنگ بودی ناچار از ثفل زود پر شدی و مردم را باستفراغ
آن ثفل بروزی چند بار حاجت افتادی و جای این روده‌ها از زیر

استخوان

استخوان سینه است تا بمقعد و در آفرینش هر یکی که بیان شد حکمت
بسیار است اگر ذکر شود کتاب بتطویل انجامد **فصل سیزدهم** در صفت خلقت
مثانه بدانکه مثانه و جایگاه وی در زیر ناف مردم است و خلقت او بر کردار
شیشه قاروره بود که سرش تنگ و بن او فراخ باشد تا بول در وی
بگنجد و جرم مثانه سخت قوی باشد از برای آنکه گرمی و تیزی صفرائی که
با آب آمیخته است وی را زیان نکند و نیز بر دهن وی گوشت پاره
بود و باید دانست که یک رگ از وی با گرده پیوسته است و یک
رگ با قضیب و این رگ که با قضیب پیوسته است و آن گوشت پاره
که بر دهن مثانه است این هر دو نگاهدار آب تاختن اند که بقوت خویش
رها کنند که بیرون آید پس هرگاه این رگ یا آن گوشت پاره ضعیف
شود آب تاختن را از سستی و بی قوتی رها کنند پس بیخواست مردم
از سر قضیب آن فرو ریزد این قدر که از تشریح اعضای باطنی در این
موضع بیان شد کافیست الحال شروع در تشریح بعضی اعضای ظاهر
بطریق اجمال و اختصار کرده میشود تا از عهده طالب علم تشریح مذکور
شده باشد **فصل چهاردهم** در صفت خلقت **عین** که بفارسی چشم گویند
بدانکه حق سبحانه و تعالی چشم را در مغاک از بهر آن آفریده است که
اندامی شریف و بزرگوار است و استخوان پیشانی را بیرونتر از استخوان

روی زبر آن آفرید که نگاهبان چشم باشد و آفتی که از بالا فرود آید از چشم
باز دارد و ابروها را حاجب چشم گردانید تا هر گاه که خواهد پلک چشم را
بپوشاند و مژه را بر دهٔ چشم آفرید تا چشم را از دخول گرد و غبار و
آنچه بدین ماند باز دارد و چنان دان که حضرت کبریا عز و جل چشم را
هفت طبقه و سه رطوبت آفریده و رطوبتی را از گونهٔ دیگر و چیزی دیگر
خلق کرده است اما طبقهٔ اولین که او ظاهر چشم است حکما آن را ملتحمه
خوانند زیرا که بهمه کنارهای چشم التحام گرفته و او تنک باشد و
بگونه سخت و سفید بود طبقهٔ دوم را قرنیه خوانند زیرا که او سخت است
و بگونه و سختی مانند شاخ سفید باشد طبقهٔ سیوم را عنبیه خوانند زیرا
پوست دانهٔ انگور ماند یعنی که از سوی بیرون املس بود و طرف
اندرون املس نباشد و بگونه سفید فام بود طبقهٔ چهارم را عنکبوتیه
خوانند زیرا که او همچون آشیانهٔ عنکبوت تنک بود و بگونه سخت و
سفید و روشن باشد طبقهٔ پنجم را شبکیه خوانند زیرا که بر مثال پوست شبه
تنک و برکردار دام صیاد باشد طبقهٔ ششم را جلیدیه گویند
زیرا که بگونه مانند یخ بود طبقهٔ هفتم را صلبیه خوانند زیرا که او سخترین
طبقات دیگر باشد و هر یک ازین طبقات را منفعتی حاصل است
اما منفعت طبقهٔ اول آنست که پیرامن گوشت چشم و رطوبت جلیدیه را

سخت فرو گرفته است تا چشم از جای خود حرکت نکند و بیرون
نیاید و منفعت طبقهٔ دوم آنست که رطوبت جلیدیه را از زخم و آفتها
که بچشم رسد نگاه دارد و منفعت طبقهٔ سیوم آنست که طبقهٔ دوم را
غذا دهد و آفت سختی وی را از رطوبت جلیدیه دفع کند و نور چشم را پیوسته
نگاه دارد تا چون مردم چیزهای روشن و تابنده را ببینند از دیده
پراگنده نگردد و منفعت طبقهٔ چهارم آنست که طبقهٔ سیوم را نگاه دارد
و غذا دهد و رطوبت جلیدیه را از سختی و درشتی این طبقهای دیگر نگاه
دارد و آفت سختی وی را از رطوبت جلیدیه دفع کند و منفعت طبقهٔ پنجم
آنست که روح باصره را پیوسته از بهر رطوبت جلیدیه نگاه دارد و
غذای رطوبت زجاجیه هم او دهد منفعت طبقهٔ ششم آنست که
رطوبت جلیدیه را از گرمی رگهای شریان که در طبقهٔ شبکیه است
نگاه دارد و منفعت طبقهٔ هفتم آنست که آفت سختی استخوان چشم خانه را
از جملهٔ طبقهای چشم باز داشته چشم را در جایگاه خویش محکم دارد
اما از آن سه رطوبت که گفتیم رطوبت نخستین را بیضیه خوانند زیرا که
رطوبت او مانند سفیدهٔ تخم مرغ باشد دوم را جلیدیه خوانند
زیرا که او را رطوبتی باشد مانند یخ سوم را رطوبت جلیدیه زیرا که
رطوبت او مانند آبگینهٔ گداخته باشد و رطوبت جلیدیه در میان دیدهٔ چشم

باشد بدان سان که نقطه در میان دایره پرکار و او بکونه روشن بیننده
بود تا نظر چیزها را از دور دریابد و غذایش از رطوبت زجاجیه باشد
زیرا که او را پس رطوبت جلیدیه است و رطوبت بیضیه اندر پیش رطوبت
جلیدیه بود تا او را تر داشته خشکی هوا را از وی باز دارد و باید دانست
که آن هفت طبقه که یاد کردیم سه طبقه از پیش رطوبت بیضیه بود و سه طبقه
دیگر از پس رطوبت زجاجیه بود و یکی نقطه در میان رطوبت جلیدیه و رطوبت
بیضیه بود و سیاهی چشم در میان سیوم طبقه باشد و دو پی میان
تهی که پیش ازین یاد کرده شد از بطن مقدم دماغ بچشم آمده و
برطوبت جلیدیه پیوسته و از آن پی روشنایی بدیده همی آید
و این پیها مجوف در تاریکی فراخ کردند و در روشنایی تنگ شوند
و هرگاه که این پیها فراخ شوند چشم هیچ نبیند صفت خلقت اذن
که بفارسی گوش گویند بر بنیان که هست ایزد تعالی از بهر آن آفرید
که تا آواز مردم و بانگ و صدای چیزها از دور دریابد و او بر مثال
بادگیری بود و سوراخ گوش را خم در خم از بهر آن آفرید که باد و
خاک در وی نرود و این آب تلخ در گوش از بهر آن خلق نموده که تا
هیچ جانوری آهنگ گوش نکند زیرا که آن تلخی او را زهری باشد
که در هلاکتش افکند فصل یازدهم در صفت خلقت انف بفارسی

بینی

روی

بینی گویند بدانکه بینی زینت روی مردم است زیرا که بی بینی هیچ
مزه و خوبی ندارد و در روش بدو قسم منقسم باشد تا مدان استخوان که
مانند کفگیر است و پیش ازین بیانش کرده شد و اندر وی سه منفعت است
اول آنکه گذرگاه نفس است دوم آنکه بویهای خوش و ناخوش با
توان دانست سیوم فضولهای سطبر چون خلم و مانند آن که بمغز
گذارد از وی فرود آورد فصل دوازدهم در صفت خلقت شفه و لسان
که بفارسی لب و زبان گویند بدانکه لب پرده دندانهاست و یار زبان
هنگام سخن گفتن زیرا که چون کسی را لب نبود سخن درست و نیک
نتواند گفت و سخن او را فهم نتوان کرد ایزد تعالی بلطف و کرم
خویش وی را از گوشتی نرم و نازک از بهر آن خلق کرد تا آدمی بر سخن
توانا و قادر باشد و رطوبتی در وی مرکب کرد تا همیشه تر باشد و همچنین
زبان را از گوشت نرم آفرید تا بهنگام سخن گفتن بر حرکت قادر بود
و نیز لقمه که از طعام در دهان بماند زبان وی را بگرداند آنسو که خواهد و
بی زبان طعام در دهان دشوار توان گرداندن و در درون گوشت
زبان مانند رگهای شریان رگها پدید کرد تا پیوسته از سر
این رگها تریهای بلغمی در دهان جمع شود و سر این رگها را حکما ثقب
اللعاب خوانند و حکمت در آفرینش رگها دو چیز است یکی آنکه پوسته

زبان تر باشد که اگر خشک بودی سخن بدشوار توانستی گفتن
دوم آنکه اگر مردم طعام خشک خورند چون نان خشک و غیر آن هنگام
خاییدن تر شود تا وی را آسان توان خورد که خشک بگلو دشوار
فرو رود **فصل دوازدهم** در صفت خلقت **یدین** بفارسی دستها گویند
بدانکه حق سبحانه و تعالی چندگونه فضیلت در دستها خلق
کرده است از صنعتهای لطیف و کارهای نغز و پاکیزه چون کتابت
نوشتن و تصویر ساختن و نوای رودها زدن و آنچه بدین ماند و
از جملهٔ پنج حواس یک حس آنست که در و موجود است زیرا که نرمی
و درشتی هر چیز را بدست توان یافت و دستها مردم را بجای پر و بال است
مر بندگان را و دیگر آلت کسب و شغل است و باز دارنده آفتهاست
از تن که چون زخمی یا آفتی خواهد که در تن مردم رسد دست آنرا دفع
کند بحقیقت سپر تن دستهاست و فضایل دست بسیار است که شرح آن
درین موضع گنجایش ندارد **فصل سیزدهم** در صفت خلقت **پستانها**
بدانکه پستانها مرکب از گوشت سست و غدد و بعضی از شاخهای
شریان از درون هر دو پستان پیوسته است و منفعتشان آنست
که غذای طفل را ایشان موجود بود از آن سبب که غذای طفل در شکم مادر
خون حیض باشد و مایهٔ شیر نیز از خون حیض بود پس گرمی آن

خونرا در رگها بپزاند که گذرگاه خون حیض اند و از آن پس طبیعت
وی را در گوشت پستانها دفع کند تا در آنجا لطیف شوند و بگونه سفید گردد
زیرا که گوشت پستانها برنگ سفید باشد لاجرم وی را هم رنگ خویش
گرداند چنانکه فرزند طفل را شاید و دلیل بر آنکه شیر از خون حیض است
و پستانها را با رحم مشارکت حاصل است که چون خون حیض قطع
هنگام آبستنی شیر وی فرزند شیرخوار را زیان دارد و اگر پستان
چپ ذبول و پژمردگی پذیرد دلالت کند که اسقاط دختر خواهد شد
و اگر پستان راست زن آبستن پژمرده گردد دلالت کند که اسقاط
پسر خواهد شد **فصل چهاردهم** در صفت خلقت **خصیه** بفارسی خایه گویند
بدانکه خصیها آلتهای آبستنی اند و از هر یکی رگی بگرده پیوسته است که خون
لطیف از گرده بدان رگها بخصیها رسد و بعضی از رگهای شریان
هم بدیشان پیوسته است پس آن خون که از گرده بخصیها همی آید
در آن رگها نیم پخته گردد و چون بخصیها رسد تمام پخته شود و
بقوام سطبر و لزج گردد و بلون سفید شود بدان سان که خون حیض در
پستانها پخته و سفید شود و دو مجرای فراخ از خصیها بدین قضیب پیوسته
است و حکما آنرا اوعیه منی خوانند پس چون آب در خصیها تمام پخته شود
از آنجا باوعیه منی جمع شود و بوقت حاجت از سر قضیب بیرون آید

فصل بیستم در صفت خلقت قضیب بدانکه قضیب جسمی بود میان تهی
و در وی هیچ رطوبت نباشد و آفرینش او از پیها و رگها بسبب آنکه
تا بوقت مجامعت لذتی تمام حاصل شود و خالی از رطوبت از بهر آن باشد
که بهنگام جماع جسم و رگهای او پر باد گردد و بزرگ و سخت شود تا
دران وقت از مقصود باز نماند و نیز چون بزرگ شد مجرای آب منی
فراخ گردد تا منی از روی آسان بگذرد و فرود آید بدانکه این اندام مردان
زنان را یکیست از بهر آنکه این اندام که مردان راست بیرون است ایشان را
از سوی درون باشد چنانکه گردن رحم زنان را بجای قضیب بود
مردان را و درون رحم زنان را بجای خصیها باشد مردان را و در اندرون
فرج زنان را نیز دو خایه باشد لیکن خایهای ایشان مدور و سخت
بود و خایهای مردان دراز و نرم و سست باشد و اوعیه منی مردان را
دراز سخت بود و زنان را کوتاه و نرم باشد این قدر که از صفت اندامهای
آدمی از درون و بیرون بیان شد در علم تشریح کفایت کند فصل
بیست و یکم در عدد استخوانها و عضلها و پیوندها و رگها بدانکه مجموع استخوانهای
بدن مردم غیر از عظم لامی و سمسمانیات و عظمی که در قاعده قلب می باشد
بنا بر آنکه در عظمیت ایشان خلافست و در سمسمانیات بواسطه خردی بحث
در نیامده است دویست و چهل و هشت عدد است چنانکه نظم در آورده

نظم عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین ¤ می برون آید ازانجا که برون آمده
مجموع عضلها یعنی گوشت پارها که در تمام بدن مردم است و
مرکبست از عصب و رباط و گوشت سرخ و غشا پانصد و بیست و نه
عضله است و بعضی پانصد و سی و هفت گفته اند و محققین فن تشریح
عدد اخیر را ترجیح داده اند و مجموع پیوندها که در تن مردم است از خرد
و بزرگ از فرق تا قدم پانصد و شش پیوند است و مجموع رگها که
در تن مردم است سیصد و شصت رگست ازانجمله صد و پنجاه و شش
رگ جنبنده باشد و دویست و چهار آرمیده پس اگر از رگهای جنبنده
یکی بیارامد مرد بیمار شود و اگر از رگهای آرمیده یکی بجنبد مرد بیمار
گردد و جمله رگهای جنبنده بدل پیوسته است و رگهای آرمیده
بجگر متصل است و تفصیل منافع و حکم هر یکی از رگ در کتب مفصله مبسوط لایق
مذکور است والله اعلم فصل بیست و دوم در خلقت حواس خمس بدانکه
حق سبحانه و تعالی پنج حواس در پنج اندام مردم آفریده است
که کمال تمام تن مردم بایشان باشد اول چشم که بینایی در وی
داد و طبع آتش دارد و قوت این حس در روشنایی و در رنگ
باشد و دلیل بر لطافت وی آنست که مقدار و کیفیت چیزها که
از دور باشد از لطافت خویش در می یابد دوم حس شنیدن

و دریافتن آوازهاست و او موجود بود در گوش و او بلطافت
کمتر از بینایی چشم است و او طبع باد دارد و ازین سبب است
آوازها و بانگها و صداهای چیزهای مختلف را دریابد و دلیل لطافت
وی آنست که آوازها که از دور آید بشنود زیرا که باد آنرا بگوش رساند
لیکن نه بقیاس آن دوری که چشم بیند سیوم حس دانستن بوی
خوش و ناخوش است و او موجود بود در بینی و بلطافت کمتر از
شنوایی گوش باشد و او طبع بخار دارد و ازین سبب است که بالا
شود و بوی را بمغز رساند بخار بطبع ممتزج است از آب و خاک چهارم
حس شناختن طعم شیرین و شور و تلخ و غیرهاست و او موجود باشد
در زبان و بلطافت کمتر از حس بویایی بود زیرا که بطبع همچون آب باشد
و همه حال بخار لطیفتر از طبع آب بود پنجم حس دانستن نرم و درشت
بود و او موجود باشد در پوست و از جمله حواس حس غلیظتر باشد
زیرا که طبع خاک دارد و وجود این حس در پیهای پوست بود و ازین
سبب است که سختی و نرمی و سردی چیزها بلمس توان یافت و ب
دان که این پنج حس را حق تعالی بحکم خویش آفرید و هیچ را تنها نکند
و محتاج دیگری گردانید و چنان ساخت که هر چیزی را که یکی از حواس
توان دریافت همان چیز را بدیگری از حواس نتوان ادراک کرد چنانکه

بوی خوش از بوی بد بچشم نتوان دانست و آوازها را از راه بینی
نتوان شنید و حسهای دیگر همچنین برین قیاس باشد پس هر که حواس و
خلقت این اندامها و اعضا را بدین روش که بیان کرده شد بداند
و در آفرینش نیک تأمل کند واجب شود بروی که صانع خویش را
بیگانگی بشناسد و بحکمت و قدرت و بیهمتایی وی گواهی دهد چنانکه
در محکم آیات کتاب خود یاد میکند و فی انفسکم افلا تبصرون پس
بدینمعنی درست گشت که صانع افلاک و طبایع و سایر مصنوعات
تمامها حضرت حق سبحانه و تعالی است لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر

باب دوم در حفظ صحت و تدبیر مباشرت و آن مشتمل بر دو فصل است

فصل اول در حفظ صحت یعنی نگاهداشتن تندرستی بدانکه نشان
تندرستی آن بود که تن قوی و توانا باشد بر کار خویش و هر اندامی عمل
خویش چنانکه باید بکند بی آنکه از آن رنجی حاصل شود و هر گاه که تن
ناتوان گردد و اعضا و قوی از افعال خویش باز مانند نشان بیماری
بود پس تدبیر حفظ صحت در حال صحت بعمل باید آورد که همیشه تندرست
باشند بدانکه حکما اتفاق دارند برانکه اگر کسی خواهد که همه اوقات
تندرست باشد و آفت بیماریها بدو راه نیابد باید که دو کلمه از صناعت
طب متابعت نماید که همه اجزای علم طب در تحت این کلمات است

اول آنکه چون در معده طعامی باشد تا از معده بیرون نرود طعام دیگر
نخورد و در طعام خوردن اسراف نکند که شره نفس در خوردن دیگر است
و جوع صادق دیگر او طعام چنان خورد که بعد از فارغ شدن شهوتی
بماند که خواهش بعد از یک ساعت زایل خواهد شد و همچنانکه بیشتر خوردن جایز
نیست صبر بر گرسنگی صادق نیز مناسب نیست زیرا که دیر کردن آن
معده را پذیرای صدید است چنانکه شیخ ابو علی سینا میفرماید که
الجوع ربما یملأ المعدة صدیدا ردیة دوم آنکه چیزی نخورد که دندان
از نرم کردن آن عاجز باشد تا معده از هضم کردن آن عاجز نماند و هضم
ناشدن طعام در معده سبب بسیار بیماریها است و دندان یار معده است
در هضم کردن طعام و اولین سببیست از اسباب اشتهای غذا دهنده سوم
آنکه تا تواند و ضرور نشود مبادرت بخوردن دوای مسهل نکند زیرا که مثل داروی
مسهل با تن مردم چون صابونست با جامه هر چند که جامه از چرک پاک شود
اما کهنه و سست گردد چهارم آنکه اگر تواند فصد و حجامت نکند مگر ضرورتی
باشد چون مردم بسبب کمی خون مستعد علتهای بسیار میگردند و خون
مرکب روح است و بمذهب بعضی از اطبا خون خود روح است و هر که
خون بسیار بیرون کند هم زود پیر شود و هم کوتاه عمر گردد پنجم آنکه اگر تواند
هر هفته یا هر ماه یکبار قی کند و احتیاط کند که قی آسان و بی رنج بر آید

تا معده که خانهٔ بیماریها و دردهاست از آن فضول که در وی جمع شده
خالی گردد و منفعت آن بهمه تن برسد ششم آنکه هر دو روز یکبار بحمام
در آید که تا مسام بگشاید و آب فاتر باطراف خود در ریزد و بفرماید
که بلطف اطراف تن بمالند و زود بیرون آید که درین دو فایده
باشد یکی آنکه تری از هوا و آب گرمابه کسب نکند دوم آنکه فضلات بد که
زیر پوست جمع شده و فعل دارو و بدفع آن نتواند رسید بتحلیل خفی خرج
شود هفتم آنکه چون تقاضای بول شود باز ندارد اگرچه پیش مستور
باشد چه از نگهداشتن آن آفتهاست و بخطر نزدیکست و در کفایه
احمد فرج منقولست که وزیر خان را در دیوان بول پدید آمد و تا انقضای
اشغال نتوانست که برخیزد پس از آنکه بجا نه باز آید هر چند سعی نمود
بول بر نیامد و انواع معالجاتی که در آن عصر بود مفید نمود و در آن
مرض هلاک گردید هشتم آنکه پیش از خواب خویشتن را بر خلاء عرضه
دارد و ماده نقص از تن بیرون کند تا بخار آن روح را که ماده حیاتست
ضعیف نگرداند و بیمار نکند و در اخلال دماغی نوعی از لطایف معالجاتست
نهم آنکه از بسیاری مقاربت پرهیز کند و بداند که مایه زندگانی و جوهر
اخلاط تن است که خرج میشود و حکما فرموده اند که صاحب الجماع ینقص
من مادة الحیوة فلیکثر او یقل ثابت بن قره گوید هیچ چیز مردم را نقصان

پیران را بدتر از دو چیز نیست که او را دست داده باشد یکی کنیزکی با جمال
و دیگر طباخی استاد که از طبقهای لطیف که ساید بیشتر خورد و بیمار شود
و با کنیزک مباشرت کند و زود پیر گردد و هم آنکه با زنان پیر مقاربت
نکند بدان هوس که صاحب جمال بوده از ناز و تمکینش هنوز چیزی
باقیست یقین داند که مرگ فجاه را سبب است و شیخ ابو علی سینا در
کتاب قانون میگوید که خویشتن را از مقاربت شش کس نگاه باید داشت
یکی پیرزن دوم زن بیمار سیوم زن حایض چهارم زنی که بلوغ نرسیده
باشد پنجم زنی که مدتی برد باو مقاربت نکرده باشد ششم اقبال نمودن
بر مجامعت زن بکر و محمد بن زکریای رازی گوید چهار چیز است که
خرابی عمر در آنست و اگر مرگ مفاجاة بمیرد رواست مقاربت زن ها
امتلای تن و با زن پیر مجامعت کردن و قدید خشک خوردن و در گرما
بگرمابه بسیار نشستن بقراط گوید که اصل نگاهداشتن تندرستی آنست
که این چهار طبع یعنی خون و صفرا و بلغم و سودا را باعتدال نگاهدارند تا
بر یکدیگر چیره نشوند و افزونی نگیرند و دیگر حرکت و آرام و طعام و شراب
باید که معتدل و موافق و باندازه قوت بود و عادتی که دارد و کرده باشد
از آن نگردد مگر که آن عادت خوب نباشد که بتدریج آن را اصلاح
آورد جالینوس گوید نگاهداشتن تندرستی در آن بود که حرکت و آرام

باعتدال

باعتدال کند و طعام و شراب موافق خورد و از گرما و سرمای سخت
تن را نگاهدارد و از خشم گرفتن و ترسیدن و اندوه و بیداری
و حسد و کینه و آنچه بدین ماند پرهیز کند که اینها همه مزاج را از حال خویش بگرداند
و طبیعت از حال اعتدال بگردد و خداوندان گرمی را به تبهای گرم و
و بیماریهای دراز افکند و علاج نپذیرد **فصل دوم** در بیان تدبیر آنکه مردم
تندرست اگر بران اقدام نماید در مباشرت فرو ماند اگرچه در آن
اسراف کند اگر کسی را از ازواج و اماء بسیار باشد و محتاج بکثرت مباشرت
شود برو واجب است که ده کار را ملازمت نماید اول آنکه از فصد و حجامت
پرهیز کند مگر ضرورتی روی نماید دوم آنکه از کارهای درشت که عرق
آورد و از گرمابه گرم که مسام بگشاید و سبب تحلیل رطوبتهای تن شود
پرهیز کند سیوم بر غذاهای که در و گرمی و تری بود اقبال نمایند و اعتماد
بر گوشت و چیزهای شیرین و مغزها بیشتر از آن کنند که بر داروها
گرم که در و خطرهاست چهارم بر سر طعام شراب نو رسیده که علامات
هنوز بر مذاق آن ظاهر باشد مقداری معتدل بخورد تا قوت غذا
باعضای تناسل رساند پنجم بر جامهای نرم و بسترهای ملایم آرام
گیرند و در وقت گرما کتان و در سرما حریر پوشند و گرد بالین
کردن مشک آگنده کرده و در زمستان در میان بندند ششم عطرهای

معتدل با خویش داشتن خاصه چیزی که از عود و عنبر و مشک ترکیب کرده باشند و بر جامهای خواب و پوشیدنی عود هندی و عنبر اشهب دود کردن و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و نرگس که اندک مشک در وصل کرده در کف پای و حد و دیگر و سر زانو مالیدن خاصه بوقت خواب ناخفت هفتم از رنج و اندوه و غم و خشم مغرط که از اعراض نفسانیت دور بودن و نفس را بابانی و خوشی و لذتها که در عمر دست نداده باشد یاد دادن هشتم با جوانان نورسیده که خداوندان جمال باشند معاشرت کردن و دست آویز شدن تا قوت شهوانی بدین تدبیر بیدار شود نهم نفس شهوانی را بسماعهای خوش از رود و دف و صوتهای مناسب بیدار داشتن که قوت این تدبیر با فراغت و سکون نفس بیشتر از قوت شرة سقنقور باشد دهم از جماع تکلفی پرهیز کنند و با کسی جویند که دل را با وی الفتی بود و چون نایره شهوت صادقست خوبی و زشتی درین باب تفاوت نکند بلکه عشق آرد قد تمت وفیه خلاصة کلام الحکماء الاولین والاخرین علی حسن ترتیب و ترکیب و اجود تالیف و تصنیف علی قدر الامکان البشری فانه ذکرت فیه کلما ذکروا فی کتبهم مع لطایف کثیرة و فواید غزیرة خلت عنها تلک الکتب واسأل الله ان

وعیش

یرزقنا حسن الثواب یوم یقوم الحساب ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

وما توفیقی الا بالله فتح الابواب فی کل باب

از آدم الی نوح

از نوح الی حضرت ابراهیم

ابراهیم الی حضرت موسی

از حضرت موسی الی داود

از حضرت داود الی حضرت علی

از حضرت علی الی زمان حضرت خاتم النبیین

از زمان آن حضرت الی